

جلد اول

تفسیر باران

نگاهی دیگر به قرآن مجید

(فاتحه، بقره)

دکتر مهدی خدامیان آرانی

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد اول (حمد و بقره) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۱) ISBN: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۰۷ - ۱۳۰ - ۰

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل
جلد ۶: اِسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر
جلد ۱۱: فُصَلت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صَفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:

کتابنامه: ص. [۳۶۵] - ۳۶۶

۱. قرآن - - تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

BP ۶۵/۴/۴ ت ۸ خ ۱۳۹۳

۱۵/۲۹۷

تفسیر باران، جلد اول (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدامیان آرانی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده‌سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۰ - ۱۳۰ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم؛ خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۵۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email: Vosough_m@yahoo.com www.Nashrvosough.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

- تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰
- تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶
- آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲
- کاشان: میدان کمال الملک، نیش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲
- کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵
- اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

فهرست

<p>۴۰ بقره: آیه ۲۱</p> <p>۴۱ بقره: آیه ۲۲</p> <p>۴۲ بقره: آیه ۲۳ - ۲۴</p> <p>۴۴ بقره: آیه ۲۵</p> <p>۴۵ بقره: آیه ۲۶ - ۲۹</p> <p>۴۹ بقره: آیه ۳۰</p> <p>۵۳ بقره: آیه ۳۱ - ۳۳</p> <p>۵۵ بقره: آیه ۳۴</p> <p>۵۶ بقره: آیه ۳۵</p> <p>۵۹ بقره: آیه ۳۶</p> <p>۶۲ بقره: آیه ۳۷</p> <p>۶۵ بقره: آیه ۳۸ - ۳۹</p> <p>۷۳ بقره: آیه ۴۰</p> <p>۷۶ بقره: آیه ۴۱ - ۴۳</p> <p>۷۸ بقره: آیه ۴۴</p> <p>۷۸ بقره: آیه ۴۵ - ۴۶</p> <p>۸۰ بقره: آیه ۴۷ - ۴۸</p> <p>۸۲ بقره: آیه ۴۹ - ۵۴</p> <p>۸۵ بقره: آیه ۵۵</p> <p>۸۶ بقره: آیه ۵۶</p>	<p>پیشگفتار ۹</p> <p>شیوه‌نامه ۱۱</p> <p style="text-align: center;">سوره فاتحه</p> <p>فاتحه: آیه ۱ - ۳ ۱۵</p> <p>فاتحه: آیه ۴ ۱۶</p> <p>فاتحه: آیه ۵ ۱۷</p> <p>فاتحه: آیه ۶ ۱۸</p> <p>فاتحه: آیه ۷ ۱۹</p> <p style="text-align: center;">سوره بقره</p> <p>بقره: آیه ۱ - ۲ ۲۷</p> <p>بقره: آیه ۳ - ۵ ۲۸</p> <p>بقره: آیه ۶ - ۷ ۳۱</p> <p>بقره: آیه ۸ - ۱۲ ۳۱</p> <p>بقره: آیه ۱۳ ۳۳</p> <p>بقره: آیه ۱۴ - ۱۵ ۳۴</p> <p>بقره: آیه ۱۶ ۳۵</p> <p>بقره: آیه ۱۷ - ۱۸ ۳۶</p> <p>بقره: آیه ۱۹ - ۲۰ ۳۷</p>
---	--

۱۴۰.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۴	۸۷.....	بَقَرَه: آیه ۵۷
۱۴۱.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۵	۸۸.....	بَقَرَه: آیه ۵۸ - ۵۹
۱۴۲.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۶ - ۱۱۷	۸۹.....	بَقَرَه: آیه ۶۰
۱۴۳.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۸	۹۱.....	بَقَرَه: آیه ۶۱
۱۴۴.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۹ - ۱۲۰	۹۳.....	بَقَرَه: آیه ۶۲
۱۴۵.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۱	۹۵.....	بَقَرَه: آیه ۶۳ - ۶۶
۱۴۶.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۲ - ۱۲۳	۹۸.....	بَقَرَه: آیه ۶۷
۱۴۸.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۴	۱۰۱.....	بَقَرَه: آیه ۶۸ - ۷۱
۱۵۱.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۵	۱۰۴.....	بَقَرَه: آیه ۷۲ - ۷۳
۱۵۳.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۶	۱۰۶.....	بَقَرَه: آیه ۷۴
۱۵۴.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۷ - ۱۲۸	۱۰۷.....	بَقَرَه: آیه ۷۵ - ۷۹
۱۵۵.....	بَقَرَه: آیه ۱۲۹ - ۱۳۰	۱۱۵.....	بَقَرَه: آیه ۸۰ - ۸۲
۱۵۷.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۱ - ۱۳۲	۱۱۶.....	بَقَرَه: آیه ۸۳
۱۵۸.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۳	۱۱۸.....	بَقَرَه: آیه ۸۴ - ۸۶
۱۵۹.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۴	۱۲۰.....	بَقَرَه: آیه ۸۷ - ۸۸
۱۵۹.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۵	۱۲۱.....	بَقَرَه: آیه ۸۹ - ۹۰
۱۶۰.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۶	۱۲۳.....	بَقَرَه: آیه ۹۱ - ۹۳
۱۶۱.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۷	۱۲۴.....	بَقَرَه: آیه ۹۴ - ۹۶
۱۶۲.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۸	۱۲۵.....	بَقَرَه: آیه ۹۷ - ۱۰۱
۱۶۳.....	بَقَرَه: آیه ۱۳۹	۱۲۷.....	بَقَرَه: آیه ۱۰۲ - ۱۰۳
۱۶۴.....	بَقَرَه: آیه ۱۴۰ - ۱۴۱	۱۳۱.....	بَقَرَه: آیه ۱۰۴
۱۶۶.....	بَقَرَه: آیه ۱۴۲ - ۱۴۳	۱۳۲.....	بَقَرَه: آیه ۱۰۵
۱۶۸.....	بَقَرَه: آیه ۱۴۴ - ۱۴۵	۱۳۴.....	بَقَرَه: آیه ۱۰۶ - ۱۰۷
۱۷۱.....	بَقَرَه: آیه ۱۴۶ - ۱۵۰	۱۳۵.....	بَقَرَه: آیه ۱۰۸ - ۱۱۰
۱۷۶.....	بَقَرَه: آیه ۱۵۱ - ۱۵۲	۱۳۸.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۷۸.....	بَقَرَه: آیه ۱۵۳	۱۳۹.....	بَقَرَه: آیه ۱۱۳

۲۳۲.....	بقره: آیه ۱۹۸	۱۷۹.....	بقره: آیه ۱۵۴
۲۳۲.....	بقره: آیه ۱۹۹	۱۸۰.....	بقره: آیه ۱۵۷ - ۱۵۵
۲۳۳.....	بقره: آیه ۲۰۲ - ۲۰۰	۱۸۴.....	بقره: آیه ۱۵۸
۲۳۵.....	بقره: آیه ۲۰۳	۱۸۶.....	بقره: آیه ۱۶۲ - ۱۵۹
۲۳۷.....	بقره: آیه ۲۰۶ - ۲۰۴	۱۸۸.....	بقره: آیه ۱۶۴ - ۱۶۳
۲۳۸.....	بقره: آیه ۲۰۷	۱۹۰.....	بقره: آیه ۱۶۷ - ۱۶۵
۲۴۲.....	بقره: آیه ۲۰۹ - ۲۰۸	۱۹۴.....	بقره: آیه ۱۶۹ - ۱۶۸
۲۴۴.....	بقره: آیه ۲۱۰	۱۹۵.....	بقره: آیه ۱۷۰
۲۴۷.....	بقره: آیه ۲۱۱	۱۹۶.....	بقره: آیه ۱۷۱
۲۴۸.....	بقره: آیه ۲۱۲	۱۹۸.....	بقره: آیه ۱۷۳ - ۱۷۲
۲۴۹.....	بقره: آیه ۲۱۳	۱۹۹.....	بقره: آیه ۱۷۶ - ۱۷۴
۲۵۱.....	بقره: آیه ۲۱۴	۲۰۲.....	بقره: آیه ۱۷۷
۲۵۳.....	بقره: آیه ۲۱۵	۲۰۳.....	بقره: آیه ۱۷۹ - ۱۷۸
۲۵۴.....	بقره: آیه ۲۱۶	۲۰۷.....	بقره: آیه ۱۸۲ - ۱۸۰
۲۵۷.....	بقره: آیه ۲۱۸ - ۲۱۷	۲۰۸.....	بقره: آیه ۱۸۳ - ۱۸۴
۲۵۹.....	بقره: آیه ۲۱۹	۲۱۰.....	بقره: آیه ۱۸۵
۲۶۰.....	بقره: آیه ۲۲۰	۲۱۰.....	بقره: آیه ۱۸۶
۲۶۲.....	بقره: آیه ۲۲۱	۲۱۲.....	بقره: آیه ۱۸۷
۲۶۴.....	بقره: آیه ۲۲۳ - ۲۲۲	۲۱۴.....	بقره: آیه ۱۸۸
۲۶۵.....	بقره: آیه ۲۲۵ - ۲۲۴	۲۱۵.....	بقره: آیه ۱۸۹
۲۶۶.....	بقره: آیه ۲۲۷ - ۲۲۶	۲۱۷.....	بقره: آیه ۱۹۰
۲۶۷.....	بقره: آیه ۲۲۸	۲۱۷.....	بقره: آیه ۱۹۲ - ۱۹۱
۲۶۹.....	بقره: آیه ۲۳۰ - ۲۲۹	۲۱۸.....	بقره: آیه ۱۹۴ - ۱۹۳
۲۷۱.....	بقره: آیه ۲۳۲ - ۲۳۱	۲۲۱.....	بقره: آیه ۱۹۵
۲۷۳.....	بقره: آیه ۲۳۳	۲۲۴.....	بقره: آیه ۱۹۶
۲۷۴.....	بقره: آیه ۲۳۵ - ۲۳۴	۲۳۰.....	بقره: آیه ۱۹۷

۳۱۶.....	بقره: آیه ۲۶۷	۲۷۶.....	بقره: آیه ۲۳۶ - ۲۳۷
۳۱۸.....	بقره: آیه ۲۶۸	۲۷۸.....	بقره: آیه ۲۳۸ - ۲۳۹
۳۱۹.....	بقره: آیه ۲۶۹	۲۷۹.....	بقره: آیه ۲۴۰
۳۲۱.....	بقره: آیه ۲۷۰	۲۸۰.....	بقره: آیه ۲۴۱ - ۲۴۲
۳۲۱.....	بقره: آیه ۲۷۱	۲۸۱.....	بقره: آیه ۲۴۳
۳۲۲.....	بقره: آیه ۲۷۲	۲۸۳.....	بقره: آیه ۲۴۴ - ۲۴۵
۳۲۷.....	بقره: آیه ۲۷۳	۲۸۴.....	بقره: آیه ۲۴۶
۳۲۸.....	بقره: آیه ۲۷۴	۲۸۵.....	بقره: آیه ۲۴۷ - ۲۴۸
۳۲۹.....	بقره: آیه ۲۷۵	۲۸۷.....	بقره: آیه ۲۴۹ - ۲۵۰
۳۳۱.....	بقره: آیه ۲۷۶	۲۸۹.....	بقره: آیه ۲۵۱ - ۲۵۲
۳۳۳.....	بقره: آیه ۲۷۷	۲۹۳.....	بقره: آیه ۲۵۳
۳۳۴.....	بقره: آیه ۲۸۰ - ۲۷۸	۲۹۵.....	بقره: آیه ۲۵۴
۳۳۵.....	بقره: آیه ۲۸۱	۲۹۷.....	بقره: آیه ۲۵۵ (آیة الكرسي)
۳۳۶.....	بقره: آیه ۲۸۴ - ۲۸۲	۳۰۱.....	بقره: آیه ۲۵۶ - ۲۵۷
۳۴۲.....	بقره: آیه ۲۸۵	۳۰۶.....	بقره: آیه ۲۵۸
۳۴۴.....	بقره: آیه ۲۸۶	۳۰۷.....	بقره: آیه ۲۵۹
		۳۰۹.....	بقره: آیه ۲۶۰
۳۴۹.....	* پیوست‌های تحقیقی	۳۱۱.....	بقره: آیه ۲۶۱
۳۶۵.....	* منابع تحقیق	۳۱۳.....	بقره: آیه ۲۶۲ - ۲۶۳
۳۶۷.....	* فهرست کتب نویسنده	۳۱۳.....	بقره: آیه ۲۶۴ - ۲۶۵
۳۶۸.....	* بیوگرافی نویسنده	۳۱۵.....	بقره: آیه ۲۶۶

این مقدمه را حضرت آیت الله نمازی (حفظه الله) امام جمعه محترم کاشان

بر کتاب «تفسیر باران» نوشته اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْقُرْآنِ فِي أَعْلَى دَرَجَةٍ مِنَ الْآدَمِيِّينَ». قرآن، رشته ارتباط انسان با پروردگار و صراط مستقیم هدایت و سعادت بشریت است. ترجمه و توسعه فرهنگ آشنایی و فهم قرآن برای جامعه و جوانان، یک جهاد فرهنگی و معرفتی است.

یکی از آثار قرآنی، کتاب ارزشمند تفسیر باران است که به قلم دانشمند ارجمند و پرتلاش، جناب حجة الاسلام آقای مهدی خدامیان به رشته تحریر درآمده است.

نویسنده محترم با حسن سلیقه و هنرمندانه به توضیح آیات قرآنی پرداخته اند، به گونه ای که برای همه اقشار، قابل فهم و استفاده می باشد. امیدوارم نسل جوان جامعه از این اثر مبارک، بهره مند شوند.

عبدالنبی نمازی

۲۱ رجب المرجب ۱۴۳۵ ۹۳/۲/۳۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا قرآن را برای سعادت ما فرستاده است، وظیفه ما این است که قرآن را بخوانیم و به آموزه‌های آسمانی آن، عمل کنیم، ما باید مسائل زندگی مادی و معنوی و موضوعات خانوادگی و اجتماعی خود را با قرآن تنظیم کنیم و در پرتو آن حرکت نماییم.

خدا قرآن را به زبانی شیوا نازل کرد و آن را برای پندگیری آسان نمود، در آیه ۱۷ سوره «قمر» چنین می‌خوانیم: «قَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ...». برای همین باید آموزه‌های قرآن را به زبانی ساده و روان بیان نمود و از پیچیده‌گویی پرهیز کرد.

وقتی باخبر شدیم که فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین دکتر مهدی خدایان آرانی، تفسیر قرآن را با زبانی شیوا و روان و در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام آغاز نموده‌اند، بسیار خرسند شدیم و مقدمات چاپ این اثر ارزشمند و ماندگار را فراهم نمودیم. پیش از این، ما افتخار چاپ ۵۰ کتاب از این نویسنده محترم را داشتیم و بر این باور بودیم که این اثر نیز با استقبال علاقمندان روبرو خواهد شد.

اکنون خدا را شکر می‌گوییم که به ما توفیق نشر این اثر را عنایت نمود، امید داریم که زحمات نویسنده محترم، مورد قبول حضرت حق قرار گیرد و توفیقات ایشان را بیشتر نماید و این تلاش‌ها، پنجره‌ای از نور را به جان و دل همه باز نماید و جوانان را با معارف قرآن، بیشتر آشنا کند.

موسسه پژوهشی

نشر گستر و ثوق

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پدری برای کسب و کار، وطن خود را ترک گفت و به کشور دیگری سفر کرد. او نامه‌ای برای خانواده‌اش فرستاد. وقتی نامه به مقصد رسید، فرزندان او خواستند نامه را باز کنند و بخوانند، مادر گفت: «عزیزانم! این کار را نکنید، این نامه را به عنوان یادگاری پدر حفظ کنید». آن‌ها نامه را بوسیدند و در جعبه‌ای قرار دادند.

آن‌ها هفته‌ای یکبار جمع می‌شدند و نامه پدر را می‌بوسیدند و به چشم می‌نهادند و دوباره آن را سرجایش می‌گذاشتند. نامه دوم و سوم پدر رسید، با آن نامه‌ها نیز همان کار را کردند. چند سال گذشت و پدر بازگشت، وقتی او به خانه آمد، فقط یکی از پسرهایش را آنجا دید. از او پرسید:

– پسر! مادرت کجاست؟

– وقتی شما نبودید، مادر بیمار شد، ما پولی برای درمان او نداشتیم. حال او بد و بدتر شد و از دنیا رفت.

– مگر نامه‌های من به شما نمی‌رسید؟ من در آن نامه‌ها، پول زیادی برای شما فرستاده بودم.

– عجب! ما نمی‌دانستیم. مادر به ما گفت که نامه تو را ببوسیم و برای یادگاری حفظ کنیم.

– برادرت کجاست؟

– وقتی مادر از دنیا رفت، کسی نبود تا برادرم را نصیحت کند، او هم با دوستان ناباب آشنا شد و سرانجام به زندان رفت.

– من در نامه دوم از برادرت خواستم تا از دوستان ناباب دوری کند. بگو بدانم از خواهرت چه خبر؟

– او زندگی فلاکت‌باری دارد، با پسری که عاشقش بود ازدواج کرد، اما آن پسر، معتاد بود.

– من در نامه سوم به خواهرت گفتم که با آن پسر ازدواج نکند، چرا شما نامه‌های مرا نخواندید؟

اشک از چشمان پدر جاری شد. پسر نامه‌های پدر را آورد و گفت: «پدرجان! غصه نخور! ما یادگاری‌های تو را حفظ کرده‌ایم».

وقتی این داستان را خواندم، سر خود را بالا گرفتم، نگاهم به طاقچهٔ اتاق افتاد، چشمم به کتابی که تو برایم فرستاده بودی، افتاد.

قرآن!

وای بر من! من بارها قرآن تو را بوسیده بودم، اما نمی‌دانستم در آن، چه گفته‌ای و از من چه می‌خواستی؟ من با کتاب تو چه کرده بودم؟ افسوس کسی به من نگفت که قرآن، کتاب زندگی است! صدها کتاب را مطالعه کردم و یک بار، کتاب تو را مطالعه نکردم!

از آن روز، بیست سال گذشت... یک شب تصمیم گرفتم تا برای نسل امروز از قرآن بنویسم، قلم در دست گرفتم و با توکل به تو این کار را آغاز نمودم، هر لحظه از تو یاری خواستم.

تو دستم را گرفتی و مرا بر سر سفرهٔ قرآن، مهمان نمودی، روح سرگشته‌ام را از این چشمهٔ معرفت، سیراب نمودی، به راستی که قرآن، چراغ هدایت و مایهٔ سعادت ابدی است.

این کتاب را «تفسیر باران» نام نهادم، «باران» کنایه از وحی است که از آسمان بر قلب پیامبر نازل شد، آری، قرآن، همچون باران بهاری است که کویر روح هر انسانی را سیراب می‌کند.

امروز نمی‌دانم چگونه شکر تو را به جای آورم که توفیق پایان این کار را به من عطا کردی. نمی‌دانم این کار مرا قبول می‌کنی یا نه، اما اگر لطف کنی و ثوابی برای نوشتن این کتاب به من بدهی، من آن ثواب را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه می‌کنم، این کتاب هدیه‌ای است به «مادر مظلوم شیعه»، همان مادری که کوثر قرآن توست.

مهدی خدامیان آرانی فروردین ۱۳۹۳ هـ ش*

شیوه نامه

در اینجا به شیوه تدوین و ویژگی‌های مهم تفسیر باران، اشاره می‌شود:

* **اول: سبک دیالوگ:** متن کتاب به صورتی است که گویا انسان امروزی با خدا گفتگو می‌کند. این سبک نوشتار را بعد از نظرسنجی فراوان از جوانان، برگزیدیم و گروه هدف هم در این کتاب، همان جوانان می‌باشند، جوانانی که از ادبیات سنگین متن‌های دینی خسته شده‌اند و به آن هیچ رغبتی ندارند.

* **دوم: بیان ساده و روان:** تلاش شده است تا از پیچیده‌گویی پرهیز شود و عباراتی که درک آن برای همگان، مشکل است در این کتاب استفاده نشود.

* **سوم: مکتب تفسیر روایی:** برای تفسیر قرآن، مکتب‌ها و شیوه‌های متعددی وجود دارد، من در این کتاب قرآن را در پرتو احادیث اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر نمودم، بر این باور هستم که اهل بیت علیهم‌السلام بهترین مفسران قرآن می‌باشند و ما باید تفسیر واقعی قرآن را از آنان بیاموزیم چرا که پیامبر از همه مسلمانان خواست تا از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کنند.

در تفسیر باران به این مهم، توجه ویژه شده است و همواره نظر تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام (که از روایات و احادیث گرفته شده است)، بر نظرات دیگر، برتری داده شده است.

* **چهارم: پرهیز از ابهام‌گویی:** در تفسیر آیات، نظرات و دیدگاه‌های مختلف بررسی شده است اما از ذکر نظرات بدون نتیجه‌گیری نهایی پرهیز شده است. هر جا که نظرات مختلف بیان شده است، با بررسی شواهد، یک نظر به عنوان نظر نهایی و صحیح‌تر، انتخاب شده است، البته بیان دیدگاه‌های مختلف در پیوست‌ها ذکر شده است.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۱۲-۱۱ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* **پنجم: استقلال در تفسیر سوره‌ها:** بعضی از آموزه‌ها در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است. بعضی از کتاب‌های تفسیر، یک آموزه را در یک سوره بیان می‌کنند و در بقیه موارد به آن سوره، ارجاع می‌دهند، من این شیوه را انتخاب نکردم زیرا می‌خواستم تفسیر هر سوره، مستقل از سوره‌های دیگر باشد و کسی نیاز به ارجاع به سوره دیگر نداشته باشد، برای همین ناچار شدم بعضی از آموزه‌ها را تکرار کنم.

* **ششم: آشنایی گام به گام با قرآن:** گروه هدف این تفسیر، نسل جوانی است که با قرآن آشنایی زیادی ندارد، برای همین در جلد اول تفسیر تلاش شد سادگی متن و محتوا بیشتر مراعات شود تا مخاطب کم‌کم با فضای قرآن انس بگیرد.

هدف این بوده است تا کسی که با قرآن، آشنایی کمتری دارد به صورت گام به گام با آموزه‌های قرآن، آشنایی پیدا کند.

* **هفتم: گروه‌بندی آیات:** سوره‌های طولانی قرآن را با توجه به فضای آیات آن سوره، به فصل‌های مختلف تقسیم کرده‌ام و در هر فصل، مجموعه‌ای از آیات را که به هم پیوستگی داشته‌اند، بیان نموده‌ام.

* **هشتم: ذکر مستندات:** مخاطبان خاص که نیاز به مستندات کتاب دارند، می‌توانند متن عربی مستندات را که در آخر کتاب آمده است، بیابند، البته متن مستندات به صورت خلاصه آمده است، هر کس که یک جمله از متن‌های عربی را در نرم‌افزارها جستجو کند، به راحتی می‌تواند به همه متن دسترسی پیدا کند، برای همین از ذکر همه متن خودداری شده است.

* **نهم: منابع اصلی و عربی:** بیشتر منابع معتبر علوم اسلامی به زبان عربی می‌باشد، بنابراین بیش از ۹۵ درصد منابع استفاده شده در این تفسیر، کتب عربی می‌باشند.

* **دهم: مراجعه به تفاسیر:** برای درک بهتر فضای آیات به بیش از چهل کتاب تفسیری (شیعه و سنی) مراجعه شده است، در مواردی که بین شیعه و اهل سنت اختلاف وجود دارد، نظر شیعه بیان شده است.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۳۰-۳۲ سوره «ص» در جلد دهم مراجعه کنید).

* **یازدهم: بررسی احادیث:** در میان کتاب‌های حدیثی، بعضی از احادیث ضعیف به چشم می‌آیند، سعی کردم که این احادیث شناسایی شود و از اعتماد به آنان، پرهیز شود.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیه ۷۸ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

* **دوازدهم: پیام کاربردی آیات:** تلاش کردم پیام فردی و اجتماعی آیات برای انسان امروزی بیان شود و نگاه کاربردی به آیات وجود داشته باشد، برای مثال در ماجرای «ذوالقرنین» نکات کاربردی برای زندگی امروز بیان کردم.

(برای نمونه به آیات ۱۰۱ - ۹۲ سوره «کهف» در جلد ششم مراجعه کنید).

امید است که این کتاب، گامی جهت آشنایی بیشتر جوانان با معارف قرآن باشد.

سوره فاتحه

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکی» است، یعنی قبل از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است. تذکر این نکته لازم است: سوره‌های قرآن به دو گروه تقسیم می‌شوند: سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی. سوره‌های مکی همان سوره‌هایی هستند که قبل از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده‌اند. سوره‌های مدنی، همان سوره‌هایی هستند که بعد از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده‌اند.^(۱)

۲ - «فاتحه» به معنای «آغازگر» می‌باشد، این سوره را به این نام خوانده‌اند، زیرا قرآن با این سوره، آغاز می‌شود. این سوره را سوره «حمد» هم می‌خوانند.

۳- موضوعات این سوره چنین است: یکتاپرستی، حمد و ستایش خدا، عدل خدا، قیامت، نبوت، طلب هدایت از خدا...

فاتحه: آیه ۱ - ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

در آغاز هر کاری نام تو را بر زبان می آورم، می دانم هر کاری که با نام تو آغاز نشود، با موفقیت به پایان نمی رسد.

برای موفقیت کارم به سایه لطف پناه می برم و از تو یاری می خواهم، در آغاز هر کار به یاد مهر و محبت هستم. مهربانی تو را یاد می کنم، تو خدای مهربان و بخشنده هستی. تو در دنیا مهربانی خود را به همه انسان ها ارزانی می داری، انسان های مؤمن و کافر از نعمت های تو بهره مند می شوند و روزی تو را می خورند، اما در روز قیامت مهربانی تو فقط برای مؤمنان خواهد بود. تو را ستایش می کنم، می دانم نعمت های زیادی ارزانی ام داشته ای، تو خدای خوبی ها هستی.

در مقابل همه نعمت‌ها، تو را ستایش می‌کنم، پروردگار جهانیان هستی. اگر خوبی و زیبایی بینم و آن را ستایش کنم، در واقع تو را ستایش کرده‌ام، زیرا همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آن توست، همه ستایش‌ها به تو برمی‌گردد. تو را ستایش می‌کنم و می‌گویم: «الحمد لله».

معنای این جمله چیست؟

هر کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی‌ها را به او داده‌ای.

تو مهربان و بخشنده هستی، گناهان مرا می‌بخشی، بارها مرا بخشیده‌ای، مهربانی تو را هر لحظه احساس می‌کنم، من معصیتت را می‌کنم، اما تو روزی‌ام می‌دهی و هرگز ناامیدم نمی‌کنی. وقتی به تو پناه می‌آورم، مرا پناه می‌دهی، دلم را نمی‌شکنی، توبه‌ام را می‌پذیری... هر چه زیبایی به ذهنم می‌آید درباره تو می‌گویم، تو را ستایش می‌کنم که تو سرچشمه همه خوبی‌ها هستی.

فاتحه: آیه ۴

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

هرگز روز قیامت را فراموش نمی‌کنم، روز بزرگ رستاخیز! روزی که همه زنده می‌شوند و برای حسابرسی نزد تو می‌آیند، تو خدای روز قیامت هستی! همه کاره آن روز، تو هستی.

اکنون که باور دارم روز قیامت در پیش است، باید از همه بُت‌ها جدا شوم و فقط تو را پرستش کنم و فقط از تو یاری طلبم!

* * *

فاتحه: آیه ۵

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

می دانی دلم مجذوب قدرت‌ها و زیبایی‌ها می‌شود و ناخودآگاه به سوی آن‌ها جذب می‌شوم، اما تو به یادم می‌آوری روزی را که همه این قدرت‌ها نبود شده‌اند و آن روز فقط تو هستی که قدرت داری! روز قیامت را می‌گویم! آن روز همه کسانی که به سویشان رفتم و آن‌ها را بُت خود قرار دادم، زبون و خوار می‌شوند، آن روز چقدر نزدیک است! وقتی که من از همه ناامید شوم.

فقط تو هستی که همیشه بوده‌ای و خواهی بود، پس فقط تو را می‌پرستم و از تو یاری می‌خواهم.

خوب می‌دانم اصل همه بُت‌ها، بُتی است که درونم هست، باید در هراس باشم از اینکه نفس من، بُت من شود، تا خودم را نشکنم نمی‌توانم به سویت بیایم. باید دل خود را از عشق به خود خالی کنم، در دلم باید فقط محبت تو باشد، مبادا خودپرست باشم! از هر چیزی که بخواهد جای تو را در قلبم بگیرد، دور می‌شوم، دل من حرم تو است، در این حرم باید فقط یاد و محبت تو باشد. (۲)

لحظه‌ای باید فکر کنم! به راستی به یاری چه کسی دل بسته‌ام؟ اگر تو نخواهی، هیچ کس نمی‌تواند برایم کاری کند، هر کس که قدرتی دارد، از تو دارد، پس آیا بهتر نیست در مشکلات، فقط از تو یاری بخواهم و تو را صدا بزنم که تو صدای همه بندگان را می‌شنوی و آنان را یاری می‌کنی.

* * *

فاتحه: آیه ۶

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

دستان خود را به سویت گرفته‌ام، چه می‌خواهم؟ بزرگ‌ترین حاجت من چه باید باشد؟ به چه فکر می‌کنم؟ از تو چه می‌خواهم؟
خودت به من بگو از تو چه بخواهم!
از عمق وجودم چنین فریاد برمی‌آورم: «بارخدایا! مرا به راه مستقیم هدایت کن».

باید از تو راهنمایی و هدایت بخواهم، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه تو قدم بردارم، راهی که مرا به رضای تو می‌رساند.

بعضی‌ها می‌خواهند به سوی تو بیایند، اما راه را بیراهه می‌روند، آن‌ها هرگز رستگار نخواهند شد.

آن روز را به یاد می‌آورم که عیسی علیه السلام برای مردم سخن می‌گفت، مردی رو به او کرد و گفت: «من چهل روز با خدای خود خلوت کردم، روزها روزه گرفتم و شب‌ها نماز خواندم، هزاران بار خدا را صدا زدم، اما او جوابم را نداد».

عیسی علیه السلام تعجب کرد، چرا تو حاجت این بنده خود را نداده‌ای؟ او می‌خواست بداند چه رازی در میان است، به او چنین سخن گفتی:

– ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا می‌کرد، دعایش را مستجاب نمی‌کردم!

– برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

— اگر او می‌خواست صدایش را بشنوم، باید از دری می‌آمد که من آن را معرفی کرده‌ام. تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می‌شود که من دعایش را مستجاب کنم در حالی که می‌دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟^(۳)

* * *

فاتحه: آیه ۷

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

می‌دانم راه مستقیم، همان راه محمد و اهل بیت علیهم‌السلام اوست، باید پیرو آخرین پیامبر و جانشینان او باشم. راه مستقیم، همان راه علی علیه‌السلام است، با ولایت او و ولایت فرزندان معصوم او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم.^(۴)

امروز هم مهدی علیه‌السلام امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، تو از من خواسته‌ای تا ولایت او را قبول کنم و پیرو او باشم، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.^(۵)

راه مهدی علیه‌السلام راهی وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهامی نیست، با پیمودن آن، می‌توانم به سعادت و رستگاری برسم.^(۶)

مهدی علیه‌السلام نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۷)

این‌گونه دعا می‌کنم: «خدایا! مرا به راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده‌ای رهنمون کن!»، پیامبر و جانشینان او، بندگان خوب تو می‌باشند و به آنان، جایگاه بزرگی داده‌ای.

دیگر وقت آن است این خواسته مهم خود را هم بیان کنم: «خدایا! مرا از راه کسانی که به آنان غضب کرده‌ای دور کن، مرا از راه کسانی که گمراه شده‌اند، دور کن».

به راستی تو به چه کسانی غضب کرده‌ای؟ تو با کسانی که با مهدی علیه السلام دشمن هستند، دشمن هستی، دشمنان مهدی علیه السلام به خشم و غضبت گرفتار شده‌اند. آری، هر کس از مهدی علیه السلام پیروی کند، بهشت جایگاه اوست و هر کس با او دشمنی کند، آتش دوزخ سزای اوست.

گروهی از مردم، مهدی علیه السلام را نمی‌شناسند، آنان گمراهند، پیامبر فرموده است که هر کس امام‌زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت می‌میرد. بارخدایا! از تو می‌خواهم راه مرا از کسانی که دشمن اهل بیت علیهم السلام می‌باشند جدا کنی! (۸)

سوره فاتحه را خواندم و «اصول دین» را این‌گونه برای خود بازگو کردم:

* اوّل: توحید

فریاد توحید برآوردم، نامت را بر زبان جاری کردم، از همه بُت‌ها جدا شدم
و به سویت آمدم.

* دوم: عدل

تو را بخشنده و مهربان خطاب نمودم، دو بار تو را با این دو صفت خواندم،
به راستی چه می‌خواستم بگویم؟ اگر تو را مهربان و بخشنده می‌دانم، پس
باور دارم که تو هرگز ظلم نمی‌کنی! تو حتّی به کسانی که تو را نمی‌شناسند،
مهربان هستی، چگونه تصوّر کنم که به بندهات رحم نکنی!

تو را ستایش کردم، همه خوبی‌ها را از آن تو می‌دانم، معنای این سخن این
است که من تو را عادل می‌دانم، تو خدایی هستی که هرگز به بندگان ظلم
نمی‌کنی، مهربان و بخشنده هستی و بندگان خود را دوست داری.

* سوم: معاد

تو را «خداوند روز قیامت» خطاب کردم و از روز قیامت سخن به میان
آوردم، روز قیامت را قبول دارم، خود را برای آن روز آماده می‌کنم، باید برای
آن روز توشه تقوا بگیرم تا سعادتمند شوم.

* چهارم و پنجم: نبوت و امامت

از تو خواستم تا مرا به راه پیامبر و جانشینان او هدایت کنی. فقط راه آنان را،
راه مستقیم می‌دانم، از همه راه‌های انحرافی دوری می‌کنم، فقط در راه آنان

قدم برمی دارم و از آنان پیروی می کنم.

سوره فاتحه را خواندم، از تو خواستم تا به راه مستقیم هدایتی کنی و باور دارم که راه مستقیم، همان راه محمد و آل محمد است، از تو می خواهم تا به راه آنان رهنمونم سازی!

می دانم دین من، هم اصول دارد و هم فروع. توّلّا و تبرّا، از فروع دین من است. توّلّا، یعنی با دوستان دوست بودن! تبرّا، یعنی با دشمنان دشمن بودن!

اینجا به این دو فرع مهم اشاره کردم، مگر دین، چیزی غیر از این است؟ دین یعنی این که دوستان را دوست بدارم و با دشمنان دشمن باشم.^(۹) اکنون از تو می خواهم تا قلبم را لبریز از عشق مهدی علیه السلام کنی، دوست دارم رنگ و بوی او را به خود بگیرم و قلبم شیدای او شود. او را امام زمان و محور حق و حقیقت می دانم، دوست دارم تسلیم او باشم و از او پیروی کامل بنمایم.^(۱۰)

از تو می خواهم تا مرا از راه دشمنان محمد و آل محمد دور کنی، می دانم کسانی که با محمد و آل محمد دشمنی می کنند، به غضب تو گرفتار می شوند و هر کس با راه محمد و آل محمد بیگانه باشد، گمراه است، می خواهم برای همیشه از راه گمراهان دور باشم، نمی خواهم پیرو کسانی باشم که تو به آنان غضب کرده ای، این معنای تبرّا است. من این گونه از همه

پلیدی‌ها جدا می‌شوم و به همه خوبی‌ها می‌پیوندم. (۱۱)

* * *

خدا در آیه ۸۷ سوره «حجر» به پیامبر چنین می‌گوید: «من به تو قرآن و سوره فاتحه عطا کردم». آری، سوره فاتحه آن قدر فضیلت دارد که خدا آن را کنار قرآن ذکر می‌کند.

آری، نعمت قرآن یک طرف و نعمت سوره «فاتحه» یک طرف!

این چه رازی است که در این سوره نهفته شده است؟

مناسب است در اینجا، این دو سخن امام صادق علیه السلام را بنویسم:

۱- اسم اعظم خدا در این سوره نهفته شده است.

۲- اگر هفتاد بار سوره فاتحه را بر مرده‌ای خواندید و آن مرده زنده شد، تعجب نکنید. (۱۲)

به راستی که سوره فاتحه، چکیده قرآن است!

همه معارف قرآن به صورت خلاصه در این سوره آمده است. وقتی همه حروف قرآن را می‌شماریم به بیش از ۳۲۰ هزار حرف می‌رسیم، سوره فاتحه ۱۳۹ حرف دارد.

هر حرف این سوره، تقریباً خلاصه دو هزار حرف قرآن است. هیچ کس نمی‌تواند عظمت این سوره را درک کند.

سوره بقره

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «بقره» به معنای «گاو» می‌باشد، در آیه ۶۷ تا ۷۳ داستان بهانه‌های بنی‌اسرائیل ذکر شده است. یکی از جوانان آنان کشته شد و خدا به موسی علیه السلام فرمان داد تا گاوی کشته شود تا به اذن خدا، آن جوان زنده شود، ولی بنی‌اسرائیل بهانه‌های زیادی گرفتند و درباره چگونگی آن گاو، سؤال‌های زیادی نمودند.
- ۳ - این سوره، بزرگ‌ترین سوره قرآن می‌باشد.
- ۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ایمان، انسان‌شناسی، آفرینش انسان، سرگذشت بنی‌اسرائیل، روزه و احکام آن، پرهیز از تصرف در مال یتیمان و...

بقره: آیه ۱ - ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا
رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، می‌خواهی بگویی که من با همین حروف الفبا با شما سخن می‌گویم. این قرآن، معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است، پس در سخن من فکر کنید و پیام مرا دریابید.

تو قرآن را برای هدایت ما فرستادی و محمد ﷺ را که بهترین بندگانت بود، به پیامبری مبعوث کردی و قرآن را به قلبش وحی نمودی.

اکنون قرآن، روی دستان من است، آن را می‌خوانم و بهره می‌برم. در قرآن تو، هیچ شکّی نیست، قرآن مایه هدایت اهل تقوا است، اگر بخواهم هدایت

شوم و به سعادت برسم، باید سخنان را بشنوم و به آن عمل کنم. من همیشه از تو طلب هدایت می‌کنم، از تو می‌خواهم مرا به راه راست هدایت کنی، تو اکنون در این قرآن راه راست را نشان من می‌دهی، قرآن آمده است تا راه زندگی و سعادت را برایم بازگو کند. باید راه خود را در زندگی انتخاب کنم، تو در اول این سوره، انسان‌ها را به سه گروه تقسیم کردی: مؤمنان، کافران، منافقان و سپس به بیان ویژگی‌های آنان پرداختی. تو دوست داری ما را با این سه گروه آشنا کنی تا راه خود را با شناخت و معرفت انتخاب کنیم.

بقره: آیه ۵ - ۳

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

اول به معرفی مؤمنان می‌پردازیم، مؤمنان کسانی هستند که به غیب ایمان دارند، اما به راستی «غیب» چیست؟ غیب، چیزی است که از دیده‌ها پوشیده است و من نمی‌توانم آن را ببینم، خدای من هستی و خودت هم غیب هستی! تو از همه دیده‌ها پنهانی، هیچ کس توانایی دیدنت را ندارد، هیچ کس نمی‌تواند ذات تو را درک کند.

با خود فکر می‌کنم که چرا تو این‌گونه هستی؟ چرا نمی‌توانم تو را با چشم ببینم؟ خوب که فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که اگر می‌توانستم تو را با چشم ببینم، دیگر تو خدا نبود، یک آفریده بودی! آری، هر چه با چشم دیده شود، آفریده شده است.

تو صفات و ویژگی‌های مخلوقات را نداری، اگر یکی از این صفات را می‌داشتی، حتماً می‌توانستم تو را ببینم، اما دیگر نمی‌توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می‌کرد.

هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود و می‌دانم تو هرگز از بین نمی‌روی، خدای یگانه‌ای، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، برای همین هرگز نمی‌توانم تو را حس کنم و ببینم.

مؤمنان تو را با چشم دل دیده و به تو ایمان آورده‌اند. آنان مرزهای مادی را می‌شکافند و دید وسیع‌تری به جهان هستی پیدا می‌کنند، آنان به غیب ایمان آورده‌اند.

همان کسانی که نماز را به پا می‌دارند، وقتی صدای اذان را می‌شنوند، از کار خود دست می‌کشند و به نماز می‌ایستند. آنان روح خویش را با نماز جانی دوباره می‌بخشند، از دنیای خاکی دل برمی‌کنند و به معراج یاد تو می‌آیند که نماز معراج اهل ایمان است.

مؤمنان از هر آنچه به آنان داده‌ای، به دیگران انفاق می‌کنند و نیازمندان را فراموش نمی‌کنند. آنان می‌دانند که از خود چیزی ندارند، این تو هستی که به

آنان علم و دانش یا ثروت و دارایی داده‌ای، آنان خود را صاحب دارایی‌های خود نمی‌دانند، وقتی آنان به دیگران کمک می‌کنند، جلوۀ مهربانی تو می‌شوند. (۱۳)

مؤمنان به محمد ﷺ و همه پیامبران ایمان دارند. آنان پیامبران را معلّمان بزرگ بشریت می‌دانند که هر کدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند. آری، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای.

مؤمنان روز قیامت را باور دارند، آنها می‌دانند که تو این جهان را بی‌هدف خلق نکرده‌ای، روزی فرا می‌رسد که همه انسان‌ها زنده شوند و برای حسابرسی به پیشگاهت می‌آیند. این اعتقاد به روز قیامت است که انسان را از پوچی نجات می‌دهد.

اگر بخواهم از این پس در گروه مؤمنان باشم باید این ویژگی‌ها را داشته باشم: ایمان به غیب، برپاداشتن نماز، انفاق به دیگران، ایمان به پیامبران و ایمان به روز قیامت.

آری، مؤمنان از هدایت بهره‌مند می‌شوند و سرانجام آنها رستگاری و سعادت است، آنان در بهشت وارد خواهند شد و از همه نعمت‌ها و زیبایی‌های آن بهره خواهند برد. امید دارم که من هم مانند آنان باشم تا سعادت در انتظارم باشد.

بقره: آیه ۷ - ۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ
تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى
أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

من مؤمنان را به خوبی شناختم، اکنون نوبت آن است که کافران را بشناسم:
کافران انسان‌هایی هستند که چشم دل خود را به سوی حق و حقیقت
بسته‌اند، آنان تو و پیامبران را انکار می‌کنند. با آن که نشانه‌های هدایت برای
کافران روشن است، ولی حاضر به پذیرش حق نیستند، هر چقدر هم آنان را
هشدار بدهند، آنان سخن حق را نمی‌پذیرند. (۱۴)

آنان به تو و روز قیامت ایمان ندارند، زندگی انسان را فقط در محدوده همین
دنیا می‌دانند، به علت کفر و لجاجتی که دارند، از پذیرش حقیقت محروم
شده‌اند و سرانجام به عذاب گرفتار خواهند شد.

بقره: آیه ۱۲ - ۸

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا
أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي
الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ
وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

دیگر وقت آن است تا دربارهٔ نفاق بیشتر بدانم، منافقان چه کسانی هستند؟
نشانهٔ آن‌ها چیست؟

من نباید تصوّر کنم با نفاق و دورویی فاصلهٔ زیادی دارم، باید همواره از نفاق بترسم. اگر من ادّعی محبّت تو را کنم، امّا دلم از عشق به دنیا و ریاست و شهرت و... پُر باشد، این نفاق است، اگر تو را به خدایی قبول داشته باشم، امّا در اعمال خوب خود، اهل ریا باشم، اگر تو را همه کارهٔ جهان بدانم، امّا باز هم امید به دیگری داشته باشم، این نفاق است! این چند نمونه از نفاق است. شنیده‌ام که بندگان خوب تو وقتی به نماز شب می‌ایستند و با تو خلوت می‌کنند، چنین می‌گویند: «ای کسی که دعای بندگان خود را می‌شنوی و امید آنان را ناامید نمی‌کنی، از تو می‌خواهیم که قلب ما را از نفاق پاک کنی.» (۱۵)
من هم باید این دعا را بخوانم، باید بخواهم که مرا هم از نفاق و دورویی نجات بدهی.

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند که ما به تو ایمان آورده‌ایم، امّا آنان دروغ می‌گفتند، دل و زبان آن‌ها یکی نبود. زبان آن‌ها، چیزی می‌گفت و قلب آن‌ها چیز دیگر، تو آن‌ها را منافق نامیدی. آنان دروغگو بودند و به علّت این دروغ‌ها، به عذاب گرفتار شدند.

آنان وقتی که با اهل ایمان روبرو می‌شدند، می‌گفتند که ما به خدا و پیامبر ایمان داریم، امّا هدف آنان فریب مؤمنان بود. آن‌ها نمی‌دانستند که این‌گونه

خود را فریب می‌دهند، با این کار، خود را از سعادت دنیا و آخرت محروم می‌کردند، آن‌ها خودشان زیان کردند و به گمراهی افتادند. (۱۶)

وقتی بیماری نزد پزشک می‌رود، پزشک به او دستور می‌دهد تا داروی خاصی را مصرف کند. حال اگر آن بیمار از مصرف آن دارو خودداری کند، آیا پزشک را فریب داده است؟ او خیال می‌کند که پزشک را فریب داده اما در واقع به خود نیرنگ زده است. حال منافقان نیز مانند این بیمار است.

نفاق و دورویی، بیماری است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، دل و زبان باید با هم هماهنگ باشد، اما کسی که منافق است، گرفتار دوگانگی شده است.

نکته جالب این است که منافقان هر چه بیشتر در مسیر نفاق پیش روند، تو هم آن‌ها را بیشتر به خودشان واگذار می‌کنی، برای همین آنان بیشتر در گرداب نفاق فرو می‌روند.

بقره: آیه ۱۳

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ

كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

اگر به آن‌ها بگوییم که شما هم به خدا و پیامبر ایمان بیاورید، جواب می‌دهند: آیا مانند کسانی شویم که ساده‌لوح هستند! آنان خود را عاقل و مؤمنان را ساده‌لوح و نادان می‌دانند. آنان دچار غرور شده‌اند و خود را برتر از

دیگران می دانند.

منافقان به دیده حقارت به مؤمنان می نگرند و آنان را کم عقل می خوانند، اما خبر ندارند که خودشان ساده لوح و کم عقل می باشند. دلیل کم عقلی شان همین بس که همه توان خود را در راه شیطان به کار می برند و با نفاق به باطل یاری می دهند، آنان اگر عقل می داشتند می فهمیدند که سرانجام نفاق، چیزی جز عذاب نیست!

به زودی معلوم خواهد شد که کم عقل کیست، وقتی مؤمنان در بهشت منزل کنند و منافقان در آتش عذاب گرفتار شوند، معلوم می شود که چه کسی عاقل بوده است.

بقره: آیه ۱۵ - ۱۴

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

منافقان چرب زبان هستند، در هر گروهی که قرار می گیرند، هم رنگ آنان می شوند و سخنی می گویند که خوشایند آن گروه باشد، وقتی نزد مؤمنان هستند به آنان می گویند که ما هم مثل شما به خدا و پیامبر ایمان داریم، اما وقتی نزد رهبران شیطان صفت خود می روند به آنان می گویند:

— ما با شما هستیم.

— مگر شما به مؤمنان نگفتید که به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اید؟
 — ما به آنان دروغ گفتیم. می‌خواستیم مؤمنان را مسخره کنیم!
 — عجب! پس شما در دل‌های خود به آنان می‌خندیدید!
 آن‌ها فراموش کرده‌اند که تو خدایی دانا و شنوا هستی و از همه کارهایشان
 باخبری، تو به زودی سزای این کار آن‌ها را خواهی داد. در دنیا آنان را به حال
 خود رها می‌کنی تا در گرداب‌های تاریک گرفتار شده و سرگردانی آن‌ها
 بیشتر و بیشتر شود.

* * *

بقره: آیه ۱۶

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ

تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

تو این دنیا را همانند بازاری قرار داده‌ای که انسان در آن به خرید و فروش
 بپردازد، به انسان سرمایه‌هایی دادی تا بتواند با آن تجارت کند، سرمایه‌های
 انسان، همان عقل و فطرت و استعداد و نیروهای جسمی و روحی اوست.
 انسان در بازار دنیا، سرمایه‌های خود را می‌فروشد و در مقابل، یا هدایت و
 رستگاری خریداری می‌کند یا گمراهی و بدبختی!
 منافقان در این بازار، سرمایه‌های وجودی خود را از دست می‌دهند و در
 برابر آن گمراهی و بدبختی به دست می‌آورند.
 باید دقت کنم که در این بازار چه خریداری می‌کنم؟ نکند که من هم سرمایه

وجودی‌ام را به بهای اندک بفروشم و برای قیامتم توشه‌ای آماده نکنم!
 حال دیگر می‌دانم نشانه‌های منافقان چیست: دو چهره بودن، فریب‌کاری و
 دروغ‌گویی، فسادگری، حقیر شمردن اهل ایمان، زیانکاری در بازار دنیا. باید
 از این ویژگی‌ها پرهیز کنم تا مبادا همانند منافقان گردم.

بقره: آیه ۱۸ - ۱۷

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ
 مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)
 صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يُرْجَعُونَ (۱۸)

اکنون برایم مثالی می‌زنی تا حال منافق بیشتر برایم روشن شود: منافق مانند
 کسی است که در وسط بیابانی تاریک گرفتار شده است، او با هزار زحمت،
 آتشی روشن می‌کند تا بتواند جایی را ببیند، اما ناگهان باد می‌وزد و آن آتش
 خاموش می‌شود، دوباره همه جا تاریک می‌شود و وحشت و اضطراب همه
 وجودش را فرا می‌گیرد.

منافق مانند چنین کسی است، او ابتدا از نورِ فطرت خود بهره‌مند می‌شود،
 اما پس از آن که دو چهره و دورو می‌شود، آن نور فطرت خاموش می‌شود و
 او در جهل و گمراهی غوطه‌ور می‌شود و به بن‌بست معرفتی می‌رسد، او به
 سوی حق و حقیقت باز نمی‌گردد، گویا او اصلاً حقیقت را نمی‌بیند و
 نمی‌شنود، او کر و کور شده است، حقیقت را به زبان جاری نمی‌کند گویا گنگ

شده است! (۱۷)

بقره: آیه ۲۰ - ۱۹

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ
 وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ
 مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَحْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ
 لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ
 وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

وقتی مطلبی با مثال بیان می شود، بیشتر در یاد می ماند، تو مثال دیگری برای بیان حال منافق می زنی: منافق مانند کسی است که در شبی تاریک در بیابان گرفتار شده است، باران می بارد، رعد و برق شروع شده است، او مرگ را در مقابل خود می بیند، غرش صاعقه های آسمانی بر وحشت او می افزاید، او انگشت هایش را در گوش هایش می گذارد تا حداقل صدای غرش رعد و برق را نشنود، هیچ پناهگاهی ندارد. همین که صاعقه ای می آید، مقداری فضا روشن می شود، از جای برمی خیزد و چند قدم به جلو می رود، اما چقدر زود نور صاعقه خاموش می شود و تاریکی همه جا را فرا می گیرد و بار دیگر او در حیرت و وحشت فرو می رود.

منافق مانند چنین کسی است، در حیرت و نگرانی است، نور ندارد، گاهی نور فطرت او را بیدار می کند، او چند قدم به جلو می آید، اما بار دیگر به نفاق بازمی گردد، برای همین نور فطرتش خاموش می شود و او در حیرت خود می ماند.

* * *

با ویژگی‌های مؤمنان، کافران و منافقان آشنا شدم، اکنون دیگر نوبت انتخاب من است، باید راه خود را انتخاب کنم، تو مرا با اختیار آفریده‌ای، به من حق انتخاب دادی، خودم باید راه خود را انتخاب کنم، تو همواره مرا به سوی ایمان فرا می‌خوانی و وسیله هدایت‌م را فراهم می‌کنی، اما هرگز مرا مجبور نمی‌کنی، راه را نشان می‌دهی، انتخاب با من است.

اکنون از تو می‌خواهم کمک‌کنی تا بتوانم راه مؤمنان را برگزینم، صفات و ویژگی‌های آن‌ها و ایمان به غیب را روزبه‌روز در خودم زیاد و زیاده‌تر کنم. به نماز اهمیت بیشتری بدهم، تلاش کنم تا به نیازمندان کمک کنم...

اکنون امام‌زمان من از دیده‌ها پنهان است، نمی‌توانم او را ببینم، من در روزگار «غیبت» هستم، امامم، غایب است و من او را ندیده‌ام، اما به او ایمان دارم، ایمان به او، همان ایمان به غیب است. (۱۸)

شنیده‌ام که اهل بیت علیهم‌السلام درباره آن روزگار، این سخنان را گفته‌اند: زمانی می‌رسد که مهدی علیه‌السلام از دیده‌ها پنهان می‌شود، هر کس در آن زمان بر دین خود باقی بماند و طولانی شدن غیبت امام، او را ناامید نکند، در روز قیامت کنار ما و در درجه ما خواهد بود. (۱۹)

روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می‌شود، کسانی که در زمان غیبت، زندگی کرده و به امامت امام‌زمان خود اعتقاد داشته و در انتظار ظهور باشند، گلِ سرسبد مردم دنیا خواهند بود. (۲۰)

روزگاری فرا می‌رسد که مهدی علیه‌السلام از دیده‌ها پنهان می‌شود و دوران غیبت از راه می‌رسد، در آن روزگار، خدا از بندگان خویش رضایت بیشتری دارد.

خداوند کسانی که در آن شرایط بر عقیده مهدویت باقی مانده‌اند را خیلی دوست دارد. (۲۱)

خدایا! روزگاری است که امام من از دیده‌ها پنهان شده است، از تو می‌خواهم کمک کنی تا هرگز دین خود را از دست ندهم، به تو پناه می‌برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شک و تردیدم شود. از تو می‌خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم.

توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده!
بارخدایا! ایمان مرا به امام‌زمان خویش، افزون فرما و مرا از یاد او غافل مگردان. (۲۲)

بقره: آیه ۲۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

تو خالق من و همه انسان‌ها هستی، تو را می‌پرستم و از همه بت‌ها و خدایان دروغین بیزارم، به سوی تو می‌آیم، تنها تو را به خدایی قبول دارم و بس! فقط تو پروردگار هستی، من از فرعون‌های روزگار بیزار هستم، آنانی که خود را صاحب اختیار می‌دانند و از من می‌خواهند تسلیم و مطیع بی‌چون و چرای آنان باشم، خدایی فقط از آن توست.

من بنده تو هستم، تو را عبادت می‌کنم، می‌دانم عبادت‌م برای تو هیچ سودی ندارد، تو خدای بی‌نیاز هستی، فایده عبادت به خود من می‌رسد. وقتی در پیشگاهت فروتنی و عبادت می‌کنم، به تو که سرچشمه همه خوبی‌ها هستی، وصل می‌شوم، خودم هم زیبا می‌شوم، رستگاری از آن من می‌شود، بهشت

جاودان در انتظار من است.

اگر من پست و مقام، شهرت و ثروت را بت خود کنم و آن بت را بپرستم، باید بدانم این بت به زودی نابود شده و از بین می‌رود، زمانی که با چشم خود بینم که این بت من نابود می‌شود و خودم هم نابود می‌شوم و آن روز، روز حسرت من است، حسرتی که تمام وجودم را خواهد سوزاند. اگر تنها بنده تو بشوم، از حسرت روز قیامت نجات پیدا می‌کنم، از عذاب وجدان رهایی می‌یابم! باید فقط بندگی تو را کنم تا از عذاب روز قیامت رهایی یابم. (۲۳)

بقره: آیه ۲۲

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا
لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

من باید به نعمت‌ها توجه کنم و سپاسگزار تو باشم، باید به آسمان و زمین و طبیعت نگاه کنم و از آن درس توحید بگیرم، شگفتی‌های زیادی در زمین و آسمان است که هر کس در آن تفکر کند، می‌تواند به وجود خالق دانا و توانا پی ببرد.

زمین، این گره خاکی در فضا حرکت می‌کند، زمین در کهکشان راه‌شیری است، زمین همراه با این کهکشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می‌کند!

اما این زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می‌رسد!! ما به راحتی

می‌توانیم بر روی آن زندگی کنیم.
 تو از آسمان برای ما باران نازل می‌کنی و با همین باران است که گیاهان رشد می‌کنند و خوراک ما فراهم می‌شود.
 انسان‌هایی که بُت را به جای خدا می‌پرستند، می‌دانند که آن بُت‌ها هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند، آفریدگار این جهان، خدایی دانا و تواناست.
 باید مواظب باشم، مبادا به تو شرک ورزم، شرک فقط این نیست که از سنگ یا چوب، مجسمه‌ای بسازم و آن را عبادت کنم، گاه می‌شود که همین دنیا، بت می‌شود، گاه خود من، بت خودم می‌شود، خواهش دل، خدای من می‌شود! نام تو بر زبان جاری می‌کنم، اما دلم جای دیگر است، چیز دیگری را بر تو ترجیح می‌دهم! از این شرک می‌ترسم! شرکی که مخفی و پنهان است.
 بارخدایا! قلبم را از هرگونه شرکی پاک گردان!

بقره: آیه ۲۴ - ۲۳

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا
 بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا
 النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

محمد ﷺ فرستاده توست، از طرف تو آمده است تا سخنانت را برای ما بازگو کند، تو او را از هر گناهی پاک کرده‌ای و او معصوم است، دروغ نمی‌گوید، سخن تو امانتی است که به قلب او نازل می‌شود، او هرگز در امانت خیانت نمی‌کند.

نکته مهم دیگر این که در همه زمانها، افرادی پیدا می‌شوند و به دروغ ادعای پیامبری می‌کنند، اینجاست که تشخیص حقیقت برایم مشکل می‌شود.

می‌دانی راهی برای تشخیص حق و حقیقت می‌خواهم، باید بتوانم پیامبرت را از دروغگویان تشخیص بدهم، اینجاست که به پیامبرت معجزه می‌دهی، معجزه محمد ﷺ، قرآن کریم است.

اکنون تو فریاد برمی‌آوری: ای انسان‌ها! اگر در این قرآن شک دارید، اگر محمد را پیامبر من نمی‌دانید، یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید. اگر کسی بتواند یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می‌شود که محمد ﷺ دروغگوست.

سال‌های سال از این سخن تو می‌گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده‌اند!

ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه‌های زیادی برای این جنگ‌ها خرج کرد، بهترین سربازانش در این جنگ‌ها کشته شدند، به راستی اگر او می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟ او که رئیس قبیله قریش بود، می‌توانست همه دانشمندان عرب را جمع کند و از آنان بخواهد یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر کسی می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، دیگر آبرویی از اسلام باقی نمی‌ماند و پیامبر شکست خورده بود. به راستی چرا ابوسفیان این کار را نکرد؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می‌گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده‌اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی‌آورند؟ تو گفتی فقط یک سوره مثل قرآن من بیاورید! چرا کسی این کار را نکرد؟

جوابش معلوم است، خودت گفتی که بشر هرگز نمی‌تواند این کار را بکند، قرآن، معجزه توست، چه کسی می‌تواند مانند آن را بیاورد؟ آری، هر کس که در قرآن تفکر کند، می‌فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، برای همین به قرآن ایمان می‌آورد، اکنون تو هشدار می‌دهی که ای انسان، از کفر و انکار حقیقت دوری کن زیرا هر کس کفر پیشه کند، سزایش آتش جهنمی است که برای او آماده شده است.

آری، در جهنم، هیزم نیست، هر کس به آتش خود می‌سوزد!

بقره: آیه ۲۵

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا
قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ
مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

تو بندگان خوب خود را بشارت می‌دهی، بشارت به بهشت زیبایی که برای آنان خلق نموده‌ای، بندگان خوبت کسانی هستند که به تو و قرآن ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند.

من چه می دانم بهشت چیست؟ من که شایسته آن نیستم، بنده گناهکارت هستم، اما به فضل و مهربانی تو امید دارم، بهشتی که تو از آن سخن می گویی چقدر زیباست، آبها از زیر درختانش جاری است و بسیار باصفا می باشد، در آنجا انواع میوه ها به چشم می آید و هر کدام از دیگری بهتر و زیباتر است، اهل ایمان در بهشت، همسرانی پاک و پاکیزه دارند که از هرگونه آلودگی به دور هستند. آری، هر کس در بهشت وارد شود، برای همیشه آنجا خواهد بود، این همان زندگی زیبا و جاوید است.

بقره: آیه ۲۹ - ۲۶

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً
فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا بِضُلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا
وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَشْوَاتًا
فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

تو در قرآن، برای روشن شدن مطلب، از مثلها استفاده می کنی، تو می دانی مثالهای جالب تاثیر زیادی بر روح و روان انسان دارد و او را به عمل تشویق می کند.

گاه برای نشان دادن پوشالی بودن تکیه گاه بُت پرستان از خانه عنکبوت می‌گویی: کسانی که غیر از من برای خود خدایانی ساخته‌اند، مانند عنکبوتی هستند که خانه‌ای برای خود ساخته است، آنان نمی‌دانند که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است. (۲۴)

گاه برای نشان دادن ضعف بُت‌ها از مگس می‌گویی: اگر همه بُت‌ها جمع شوند، هرگز نمی‌توانند مگسی را خلق نمایند. (۲۵)

آری، تو برای روشن شدن حقیقت به پشه و غیر آن، مثال می‌زنی! بیان حقیقت به وسیله مثال‌ها، نشانه هنرنمایی توست، اما کافران بهانه‌جو می‌گویند که منظور از این مثل‌ها چیست؟

همین مثال‌های زیبا برای انسان‌های حقیقت طلب، مایه هدایت است و برای فاسقان لجوج و بهانه‌جو، مایه گمراهی.

فاسقان به راه شیطان می‌روند و از زیانکاران هستند، آنان کسانی هستند که عهد و پیمان خود را (که همان فطرت و عشق به کمال است) فراموش کرده‌اند و به ندای فطرت خویش، گوش فرا نمی‌دهند، آنان با خویشاوندان خود، مهربانی نمی‌کنند، آنان با دوستان تو ارتباطی ندارند، (دوستان تو، محمد و آل محمد هستند).

تو از ما خواهسته‌ای که به ندای فطرتمان گوش فرا دهیم و با دوستانت پیوند قلبی داشته باشیم، اهل بیت علیهم‌السلام بهترین دوستان تو هستند، مهدی علیه‌السلام را حجت خود روی زمین قرار دادی و از ما خواهسته‌ای تا دوستش بداریم، نام و یادش

را فراموش نکنیم، او چراغ راه ماست. (۲۶)

اگر من لحظه‌ای فکر کنم، می‌فهمم که نعمت زندگی، از خودم نیست، من نبودم و وجودی نداشتم، تو مرا آفریدی، اکنون هم زندگی من به دست توست، من برای همیشه زنده نمی‌مانم، دیر یا زود مرگ را به سراغم می‌فرستی و می‌میرم.

می‌دانم مرگ به معنای نابودی‌ام نیست، بار دیگر زنده خواهم شد تا نتیجه‌ی کردار خود را ببینم، به سوی تو خواهم آمد. هر کس به زندگی و مرگ خود فکر کند، به تو ایمان می‌آورد.

تو آنچه در زمین است برای انسان‌ها آفریدی و سپس به آفرینش آسمان پرداختی و هفت آسمان را سامان دادی، انسان در نزد تو عزیزترین موجود هستی است، همه‌ی جهان را برای خدمت به انسان آفریدی، گروهی این مقام و ارزش را می‌شناسند و ایمان می‌آورند و از این نعمت‌ها در راه کمال خویش استفاده می‌کنند، اما گروهی دیگر ناسپاسی می‌کنند و قدر خود را نمی‌شناسند، آنان به بیراهه می‌روند و از سعادت و رستگاری بهره‌ای نمی‌برند.

جهان از هفت مجموعه‌ی بزرگ یا هفت آسمان تشکیل شده است که فقط یک مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.

زمین، ماه و خورشید و همه ستارگان و همه کهکشان‌ها، همه در این مجموعه‌ی اول می‌باشند. به مجموعه‌ی ستارگان، کهکشان گفته می‌شود، در

آسمان میلیون‌ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون‌ها ستاره دارد. در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

انسان فقط آسمان اول را می‌بیند، اما شش آسمان دیگر چگونه می‌باشند؟ از چه تشکیل شده‌اند؟ این را فقط خدا می‌داند، گویا این شش آسمان، از «عالم ملکوت» می‌باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر است و نمی‌توان آن را با چشم دید.

من نمی‌توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیای دیگری هستند، از «ملکوت» می‌باشند، اما به فرشتگان باور دارم، زیرا قرآن از آنان بارها سخن گفته است، همین‌طور من نمی‌توانم شش مجموعه دیگر جهان را ببینم، اما چون قرآن از آن سخن گفته است به آن باور دارم.

بقره: آیه ۳۰

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ
خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ
بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

می‌خواهی مرا با راز آفرینش آشنا کنی، دوست داری من اصل خود را
بشناسم.

نسل بشر از کجاست؟ ما از کجا آمده‌ایم؟

از شکوه گذشته من برایم می‌گویی تا من بدانم که یک میمون تکامل یافته
نیستم.

«داروین» زیست‌شناس قرن ۱۹ میلادی بود. او نظریه «تکامل» را مطرح
کرد، او معتقد بود که انسان از نسل میمون است.

این سخن «داروین» چقدر با سخن تو تفاوت دارد، گذشته مرا بیان می‌کنی تا بدانم که کیستم، من انسان هستم، من از نسل آدم ﷺ هستم که همه فرشتگان بر او سجده کرده‌اند، من گل سرسبد جهان هستم.

راز آفرینش من چنین است:

با فرشتگان خود سخن می‌گویی: «می‌خواهم روی زمین خلیفه و جانشین خود را قرار دهم».

می‌خواهی انسان را خلق کنی و او را گل سرسبد آفرینش قرار دهی! همه فرشتگان به زمین نگاه می‌کنند، تعجب می‌کنند، با خود می‌گویند چرا خدا، ما را خلیفه خود انتخاب نمی‌کند؟ ما که همواره در حال عبادت او هستیم، ما که هرگز گناه و معصیت نمی‌کنیم. این چه رازی است که او می‌خواهد به «انسان»، چنین مقامی بدهد؟

فرشتگان تصمیم می‌گیرند با تو سخن بگویند، آن‌ها به پیشگاه تو چنین می‌گویند: «آیا می‌خواهی روی زمین کسی را قرار دهی که فساد و خونریزی کند؟ ما فرشتگان همواره عبادتت می‌کنیم و هرگز معصیت نمی‌کنیم».

آری، فرشتگان چنین فکر می‌کردند: چرا خداوند می‌خواهد انسان را خلیفه خود روی این زمین قرار دهد؟ در زمین موجودات دیگری هم زندگی کرده‌اند، ده هزار سال گروهی از جن در آنجا زندگی کردند، آن‌ها در این زمین ظلم و ستم کردند و خون همدیگر را ریختند. (۲۷)

دنیای ماده، دنیای محدودی است، طبیعی است که اختلافات و جنگ پیش

می آید، خونریزی می شود، یکی پیروز و دیگری کشته می شود، این طبیعت دنیاست، اما در دنیای غیب که محلّ زندگی فرشتگان است، هیچ محدودیتی نیست، آن دنیا اصلاً دنیای ماده نیست تا جنگی پیش آید، بهتر است که خدا خلیفه خود را از میان ما فرشتگان انتخاب کند.

هر کس روی زمین زندگی کند، زندگی مادی خواهد داشت، تو برای ادامه نسل به او شهوت خواهی داد، برای حفظ جان خود، به او حبّ نفس خواهی داد تا خودش را دوست بدارد و بتواند خود را از آسیب‌ها برهاند، این حبّ نفس کار دست او خواهد داد، او برای حفظ خود، دیگران را خواهد کشت! ای خدا! مگر هدف تو از آفرینش انسان، عبادت نیست، خوب، ما فرشتگان که همه اهل عبادت هستیم، ما که هرگز گناه نمی‌کنیم، ما را جانشین خود قرار بده! ما که همواره تو را ستایش می‌کنیم. (۲۸)

وقت آن است که به فرشتگان جواب دهی، پس به آنان چنین می‌گویی: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

فرشتگان به فکر فرو می‌روند، می‌خواهی از چه رازی پرده برداری؟ راز آفرینش انسان چیست؟

به آنان می‌گویی که می‌خواهم انسان را بیافرینم، از میان آن انسان‌ها، گروهی را پیامبر خود قرار دهم. پیامبران، خلیفه من روی زمین هستند و مردم را به سوی من، دعوت می‌کنند. (۲۹)

فرشتگان نمی‌دانستند که تو چقدر انسان را دوست داری، هنر انسان این است که اختیار دارد، می‌تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است.

فرشته نمی‌تواند معصیت و گناه کند، او اصلاً شهوت ندارد، نیازهای جسمی ندارد، اما این انسانی که تو آفریده‌ای در او قوای حیوانی قرار داده‌ای و در او شوق پرواز به سوی خودت را هم نهاده‌ی.

انسان موجودی است که با اختیار خود راهش را انتخاب می‌کند، آن جوانی که در اوج جوانی، از نگاه به نامحرم روی برمی‌گرداند، او از هزاران هزار فرشته برتر است، زیرا او شهوت دارد و از گناه دوری می‌کند، اما فرشته که اصلاً نمی‌داند شهوت چیست، می‌خواهی انسان را خلیفه خود کنی، انسانی که به اختیار خود از زشتی‌ها دوری می‌کند و به سوی زیبایی‌ها می‌آید.

شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه زشتی‌ها را انتخاب خواهند نمود، روی زمین فساد خواهند کرد، اما تو می‌دانی همه زیبایی انسان در اختیار اوست، معنای انسان در اختیار است، اگر اختیار را از انسان بگیری، خوب بودن انسان، دیگر ارزشی ندارد.

می‌خواهی کسی را خلق کنی که در این دنیای خاکی، در میان سختی‌ها و بلاها، راه خوبی‌ها را انتخاب کند، اگر ظلم و ستمی را ببیند با آن مبارزه کند. آری، فرشتگان به ظلم‌ها و ستم‌هایی که بعداً در روی زمین پیش خواهد

آمد، توّجه کردند، درست است بر اساس اختیار، انسان ظلم و ستم خواهد کرد، اما باز همین انسان خواهد بود که همه هستی خود را در راه مبارزه با ظلم و ستم‌ها فدا خواهد نمود، آن انسانی که می‌تواند راحت زندگی کند، آسوده باشد، از همه چیز خود می‌گذرد و راه آزادی و آزادی را برمی‌گزیند و با ظلم و ستم مبارزه می‌کند و از فرشته بالاتر می‌شود.

بقره: آیه ۳۳ - ۳۱

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى
 الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا
 سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)
 قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
 إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ
 تَكْتُمُونَ (۳۳)

اکنون اولین انسان را خلق می‌کنی، نام او را آدم می‌گذاری!

چرا او را به این نام می‌خوانی؟

زیرا او را از «آدیم» خلق نموده‌ای، «آدیم»، همان خاک است، خاکی که بر سطح زمین قرار دارد، تو آدم را از خاک خلق نمودی، روی زمین هیچ چیز بی‌ارزش‌تر از خاک نیست، این نشانه قدرت توست که از این خاک، موجودی چنین با ارزش آفریدی. (۳۰)

وقت آن است که برتری انسان را بر همه فرشتگان نشان دهی، تو صحنه‌ای

از امتحان انسان و فرشتگان را به تصویر می‌کشی.

به فرشتگان می‌گویی تا از حقایق هستی، سخن بگویند، اما آنان نمی‌توانند حقایق را بیان کنند. آنگاه تو به آدم می‌گویی: ای آدم! برای فرشتگان از آن حقایق سخن بگو!

و آدم شروع به سخن می‌کند، برای فرشتگان حرف می‌زند، همه به سخنانش گوش می‌دهند.

این یک ارزیابی علمی بود، تو آدم و فرشتگان را در برابر حقایق و اسرار جهان هستی قرار می‌دهی. آدم به علت ظرف وجودی خود، همه اسرار و حقایق را می‌آموزد و هنگام امتحان، همه حقایق را بیان می‌کند، اما فرشتگان که ظرف وجودشان محدود است، نمی‌توانند حقایق و اسرار را بیان کنند و در این امتحان شکست می‌خورند. آری، فرشتگان برای چیز دیگری خلق شده‌اند، آن‌ها خلق شده‌اند تا عبادت کنند، ظرف وجود آنان، آماده پذیرش این همه علوم و اسرار نبود.

تو به انسان قدرتی داده‌ای که می‌تواند حقایق هستی را بشناسد و روی آن فکر کند، با همین تفکر، علم خود را روزبه‌روز بیشتر کند، اما علم فرشتگان، هرگز رشد نمی‌کند، آن‌ها فقط چیزی را می‌دانند که قبلاً آموخته‌اند، اما انسان است که فکر می‌کند و علوم جدید را فرا می‌گیرد. این راز برتری انسان است. (۳۱)

بقره: آیه ۳۴

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا
إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

اکنون به فرشتگان می‌گویی: آیا به شما نگفتم که من بر همه چیز دانا هستم؟ من حقایق هستی را به شما و آدم آموختم، شما نتوانستید آن را بیان کنید، این آدم بود که همه را بیان کرد. معلوم شد که علم آدم از همه شما بیشتر است. اکنون می‌خواهم تا بر آدم سجده کنید.

فرشتگان که گمان می‌کردند گل سر سبد جهان هستند، حال باید بر انسان سجده کنند، آن‌ها همه تسلیم تو هستند و در مقابل آدم به سجده می‌افتند، این چیزی است که خدا از آنان خواسته است.

راز سجده فرشتگان چیست؟ تو این‌گونه به آنان می‌فهمانی که باید همه توان خود را در راه رشد و کمال انسان قرار دهند.

در این میان یکی سجده نمی‌کند، او شیطان (ابلیس) است و با خود می‌گوید: «انسان از خاک آفریده شده است و من از آتش! آتش بر خاک برتر است، هرگز بر آدم سجده نمی‌کنم».

شیطان در میان فرشتگان چه می‌کند؟

او از گروه جنّ بود، تو فرمان دادی که شیطان را به آسمان‌ها بیاورند، وقتی که جنّ‌ها در زمین نابود شدند، تو شیطان را به آسمان‌ها بردی.

شیطان سال‌های سال، عبادت تو را می‌کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود

شد!

شیطان گفت: خدایا! مرا از سجده به آدم معاف کن، من به جای این سجده، آن قدر تو را عبادت کنم که هرگز کسی مثل آن را ندیده باشد. به او گفتم: اگر بنده من هستی بر آدم سجده کن، سخن مرا اطاعت کن، من از تو چنین می‌خواهم. (۳۲)

ولی شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم نشد و این‌گونه بود که او را از رحمت خود دور ساختی.

تکبر شیطان کار دستش داد، او به علت تکبر از سعادت دور شد و آتش غضب تو را برای همیشه از آن خود کرد، نتیجه کارش کفر و دشمنی با تو شد. آری، خودبینی، یادگاری است که از شیطان مانده است، این اولین گناه و معصیتی است که در ابتدای آفرینش دنیا پدیدار شد، شاید بتوان گفت که ریشه همه فسادها به تکبر و خودبینی برمی‌گردد. باید حواس خود را جمع کنم و همواره از خودبینی و خودپرستی به تو پناه ببرم.

بقره: آیه ۳۵

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا
رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
(۳۵)

همه فرشتگان در مقابل آدم سر به سجده گذاشتند و بر همه آنان معلوم شد که او گل سر سبد هستی است، اکنون تو با آدم سخن می‌گویی:

ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز نزدیک درخت ممنوعه نشوید.

آدم وارد بهشت می‌شود و شیطان در پی وسوسه او!

به راستی آن بهشت کجاست؟ آن بهشتی که آدم در آنجاست، بهشت جاودان نیست! زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، برای همیشه در آن خواهد بود و شیطان هرگز نمی‌تواند وارد بهشت جاودان شود.

بهشت واقعی، منزلگاه بندگانِ خوب خداست، پس معلوم می‌شود آن بهشتی که آدم در آن منزل کرده است، بهشت دنیایی است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جَنّت» می‌گویند. جَنّت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جَنّت می‌گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده‌اند.

اکنون آدم و حوّا در آن باغ زیبا منزل می‌کنند، آن‌ها زندگی خویش را آغاز می‌کنند، اما شیطان بیکار نمی‌نشیند، او تصمیم می‌گیرد تا آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند، شیطان با خود فکر می‌کند تا راهی برای فریب آدم و همسرش پیدا کند. (۳۳)

به راستی آن درخت ممنوعه چیست؟ چه میوه‌ای دارد؟

درختان این بهشت دنیایی، مثل درختان بهشت واقعی است، وقتی نزدیک درخت بهشتی می‌شوم، بر آن هر نوع میوه می‌بینم، انگور، سیب و...

باغی هم که آدم و حوّا در آن ساکن هستند، نمونه‌ای از آن بهشت واقعی است، هر درخت آن، همه میوه‌ها را دارد. تو به آدم گفتی که می‌تواند از همه درختان بهشت استفاده کند، فقط او نباید نزدیک یک درخت شود، آن درخت، «درخت ممنوعه» است.

آدم و حوّا اصلاً نیاز به آن درخت ندارند، زیرا آن درخت، میوه تازه‌ای ندارد، خدا انواع میوه‌ها را در اختیار آن‌ها قرار داده است، شیطان می‌داند هرگز آدم را نمی‌تواند به طمع میوه آن درخت وسوسه کند، آدم و حوّا هر میوه‌ای که بخواهند می‌توانند از درختان دیگر بچینند. شیطان با خود فکر می‌کند، او می‌خواهد نقشه‌اش را عملی کند.

آدم و حوّا در بهشت دنیا هستند و تو پرده از مقابل چشم آن‌ها برمی‌داری. عرش تو را می‌بینند و نورهایی را مشاهده می‌کنند که در عرش است.

چنین سؤال می‌کنند:

– این چه نورهایی است که در عرش است؟

– آن نورهایی که شما در عرش می‌بینید، نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آن‌ها نبودند، من شما را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه‌دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آن‌ها را نکنید که مقام آن‌ها بس بزرگ و بالاست. (۳۴)

– آنان را برای ما معرفی کن!

— نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین. این نور پنج تن از فرزندان
توست.

می خواستی به آدم این پیام را برسانی که نور محمد و آل محمد علیهم السلام، اولین
آفریده‌هایت هستند. زمانی، این نورها را آفریدی که هنوز زمین و آسمان‌ها را
خلق نکرده بودی، این نورها، آن روز، حمد و ستایش تو را می‌گفتند.
تو بودی و این نورها و هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از
آن، عرش خود را آفریدی، آن وقت آن نورها را در عرش خود قرار دادی. (۳۵)
سخن از خلقت آن نورها بود، درست است که اکنون تو آدم را خلق کردی،
اما نور محمد و خاندان او را هزاران سال قبل از او خلق کرده بودی، سخن
درباره خلقت جسم محمد و آل محمد علیهم السلام نیست، جسم آنان، حدود هفت
هزار و هشتصد سال، بعد از آدم علیه السلام خلق شد.

بقره: آیه ۳۶

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ
إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

آدم سخن تو را شنید، او همراه با همسرش در بهشت است، آن‌ها هرگز
نزدیک درخت ممنوعه نمی‌شوند، می‌دانند که آن درخت، وسیله امتحان

آن‌هاست و می‌خواهی این‌گونه امتحانشان کنی.

چند ساعتی از حضور آدم در بهشت می‌گذرد، شاید او لحظه‌ای با خود فکر می‌کند که من کسی هستم که همه فرشتگان بر من سجده کرده‌اند، چه اشکالی داشت که مقام من هم، مثل آن پنج نور مقدس می‌شد!

همین‌که این فکر از ذهن او می‌گذرد، تو او را به حال خود رها می‌کنی، تو به او گفته بودی که نباید در قلب خود، حسدی به آن پنج نور مقدس داشته باشی، همین مقدار حسد باعث شد تا توفیق خودت را از او بگیری.^(۳۶)

در همان لحظه شیطان می‌آید و با آدم و حوّا سخن می‌گوید:

— ای آدم! ای حوّا! من خیر و صلاح شما را می‌خواهم. آیا می‌دانید چرا خدا به شما دستور داد نزدیک آن درخت نشوید؟
— نه. نمی‌دانیم.

— اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم!
آدم و حوّا هرگز فکر نمی‌کنند کسی به نام خدا، قسم دروغ بخورد، لحظه‌ای غافل می‌شوند و فریب شیطان را می‌خورند، آنان اصلاً نیازی به میوه آن درخت نداشتند، اما حریص می‌شوند و از میوه آن درخت می‌خورند و تو آنان را از بهشت بیرون می‌کنی.^(۳۷)

تو آدم و حوّا را از آن بهشت بیرون کردی و آنان زندگی خود را روی زمین

آغاز کردند.

تو به آدم گفתי که نسل تو در زمین زیاد می‌شود و بین فرزندان، اختلاف و دشمنی پدیدار خواهد شد، گروهی راه خوبی‌ها را پیش خواهند گرفت و گروهی هم به راه شیطان خواهند رفت و همیشه میان این دو گروه دشمنی خواهد بود.

انسان در زمین زندگی خواهد کرد و در اینجامتحان خود را خواهد داد و سرانجام مرگ به سراغ او می‌آید. انسان در روز قیامت زنده می‌شود و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شود.

قرآن آدم و حوّا را به یک اندازه مقصّر می‌داند و چنین می‌گوید: «شیطان، آدم و حوّا را فریب داد».

ولی در انجیل، کتاب مقدّس مسیحیان ماجرا را چنین می‌خوانیم: شیطان وقتی دید آدم در خواب است نزد حوّا آمد و با او سخن گفت. سرانجام شیطان حوّا را راضی کرد که از میوه آن درخت ممنوعه بخورد. حوّا از آن میوه خورد. وقتی آدم بیدار شد حوّا از آن میوه به آدم داد و آدم هم از آن خورد. (۳۸)

این تفاوت قرآن و انجیل است. قرآن، نقش آدم و حوّا را در این غفلت یکسان می‌بیند، قرآن تصریح می‌کند این شیطان بود که آدم و حوّا را فریب داد، اما در انجیل، این حوّا است که آدم را فریب می‌دهد. همین نگاه به زن

باعث می شود مسیحیان همواره تصوّر کنند که زن، باعث گمراهی مرد می شود.

بقره: آیه ۳۷

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

غروب روز جمعه است و آدم و حوّا از بهشت رانده می شوند، آن هنگام همه غم های عالم به دل آدم می آید، خورشید دارد غروب می کند و آدم از آن بهشت بیرون می آید، او در سرزمین مکه فرود می آید (هبوط می کند). (۳۹)

تنهایی و دنیایی غریب!

از حوّا هم خبری ندارد، نمی داند همسرش کجاست، وحشت همه وجودش را فرا می گیرد.

راز دلگیری غروب جمعه همین است! آدم در آن ساعت از بهشت رانده شد و در این دنیای خاکی گرفتار شد، این همان غصّه همیشگی بشر است که چرا از اصل خویش دور مانده است.

جالب است که وقتی فرشتگان بر آدم سجده کردند و آدم در بهشت دنیایی قرار گرفت، ظهر روز جمعه بود، آدم هفت ساعت بیشتر در بهشت نبود، آدم، یک شب هم در آنجا نماند. (۴۰)

آدم نگاهی به اطراف خود می‌کند، ترس و وحشت تمام وجودش را فرا گرفته است. نمی‌داند چه باید کند، او روی کوهی قرار گرفته است که بعدها به نام «کوه صفا» مشهور می‌شود، کوهی که در نزدیکی کعبه است.

آدم در جستجوی حوّا است، حوّا را در کوه «مروه» می‌یابد، همراه او به کوه صفا بازمی‌گردد. آنان سر خود را به سوی آسمان می‌گیرند و شروع به گریه می‌کنند. سپس سر به سجده می‌نهند و از خدا طلب رحمت می‌کنند.

گریه آدم بر کوه صفا چهل روز طول می‌کشد، او در سجده است و از نافرمانی دستور خداوند گریه می‌کند. (۴۱)

او در حسرت بهشت است. خوشا به حال روزی که او در بهشت مهمان تو بود و بهره‌مند از همه نعمت‌های آن، اما شیطان فریبش داد و از بهشت رانده شد.

آدم پشیمان است، با تو سخن می‌گوید تا گنااهش را ببخشی. سجده‌های او بسیار طولانی است. ساعت‌ها سر از سجده بر نمی‌دارد، گریه می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید:

ای خدای مهربان! من بنده تو هستم، همواره مهربانی تو بیش از خشم توست. تو را می‌خوانم تا از گناهم درگذری که من به خودم ظلم کرده‌ام!

صدایی به گوش آدم می‌رسد: سلام ای آدم!

آدم سر از سجده برمی‌دارد، کیست که بر او سلام می‌کند؟ جبرئیل را می‌بیند، جواب سلام او را می‌دهد. اکنون جبرئیل چنین می‌گوید: «خدا مرا به سوی تو

فرستاده است، او گفته است تو را بیاموزم که چگونه دعا کنی تا توبه‌ات پذیرفته شود، ای آدم! تو باید خدا را به حق پنج تن قسم بدهی، پس بگو: ای خدا تو را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌خوانم».

آن روز، آدم این پنج نام را از جبرئیل شنید، فهمید که این پنج تن نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند، اما وقتی آدم نام حسین علیه‌السلام را از جبرئیل شنید، قلبش محزون شد.

آدم نمی‌دانست چه رازی در نام حسین علیه‌السلام نهفته است. چرا با شنیدن نام او همه غم‌های دنیا به دلش آمد. رو به جبرئیل کرد و گفت:

— ای جبرئیل! چرا با شنیدن نام حسین، حزن و اندوه به دل من آمد؟

— ای آدم! مصیبت حسین علیه‌السلام بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست.

— آن چه مصیبتی است؟

— روزی فرا می‌رسد که حسین علیه‌السلام در کربلا گرفتار دشمنانش می‌شود، همه یاران او کشته می‌شوند و او غریب و تنها می‌ماند. آن روز حسین، تشنه است و جگرش از تشنگی می‌سوزد، مردم را به یاری می‌طلبد اما مردم پاسخش را با شمشیر می‌دهند. مظلومانه شهید می‌شود و دشمنان، خیمه‌های آنان را آتش می‌زنند...

و آدم علیه‌السلام این سخنان را می‌شنود، اشک او جاری می‌شود... آنگاه تو هم به احترام اشک بر حسین علیه‌السلام، توبه‌اش را می‌پذیری. (۴۲)

اکنون جبرئیل آدم ﷺ را به پایین کوه صفا می‌برد، جبرئیل به جایی می‌رود که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا خانه تو را می‌سازد و در کنار آن، خیمه‌ای برای آدم و حوا برپا می‌کند.

به امر خدا، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل می‌شوند و دور خانه‌ات طواف می‌کنند.

بعد از آن، آدم نیز به طواف خانه خدا می‌پردازد و این‌گونه است که تو رحمت خود را بر آدم نازل می‌کنی و او را پیامبر خود قرار می‌دهی و برایش مقام رسالت را برمی‌گزینی.

آری، تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناه آدم را بخشیدی و از او می‌خواهی به دور خانه‌ات طواف کند، تو برای این خانه، حرمت زیادی قرار می‌دهی و قسم می‌خوری که اگر فرزندان آدم به طواف این خانه بیایند و دور آن طواف کنند، گناهانشان را می‌بخشی. (۴۳)

قبله من هم کعبه است، حرمت کعبه را می‌دانم و دوست دارم هر چه زودتر به سرزمین مکه سفر کنم و دور آن طواف کنم. کعبه، کهن‌ترین معبد روی زمین است، خانه توست، خانه یکتاپرستی!

بقره: آیه ۳۹ - ۳۸

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ (۳۹)

اکنون زندگی انسان روی زمین آغاز می‌شود!

تو می‌دانی انسان است و ترس او! برای همین پیامی برای همه انسان‌ها می‌فرستی که ای انسان! من هدایت‌ها و رهنمودهای خود را برایت می‌فرستم، اگر از هدایت‌های من، پیروی کردی، بدان که ترس تو برطرف می‌شود و هیچ غمی به دل نخواهی داشت، سرانجام تو بهشت جاودان خواهی بود، بهشتی که من برای تو خلق کرده‌ام. اگر می‌خواهی به بهشت جاودان وارد شوی، از پیامبرانم پیروی کن، اما هر کس که از مسیر پیامبران منحرف شود، بداند سزای او چیزی جز عذاب نخواهد بود.

خدایا! من حکایت آدم را شنیدم، فهمیدم که تو از همان لحظه اول، با انسان مهربان بوده‌ای، انسان را دوست داشتی و او را گل سرسبد هستی خود قرار دادی.

من اصل خویش را یافته‌ام، دانسته‌ام که کیستم، از کجایم، مسجود فرشتگانم!

من فرزند آدمم، چه بسا شیطان مرا هم وسوسه کند و من خطایی مرتکب می‌شوم، اکنون دیگر می‌دانم من اولین گناهکاری نیستم که تو او را بخشیده‌ای، من فرزند آدم هستم، همان کسی که خطای او را بخشیدی و از

برگزیدگانت قرار دادی.

خدایا! به رحمت و مهربانی تو امیدوارم، می‌دانم اگر خطایی از من سر بزند، نباید ناامید شوم، باید سر به سجده ببرم و همچون آدم بر خطای خود اشک بریزم، باید به نام پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) تو را بخوانم، به آنان توسل می‌جویم تا رحمت را بر من نازل کنی. راه خویش را یافته‌ام، می‌دانم چگونه رحمت تو را به سوی خود جذب کنم، بر حسین تو اشک می‌ریزم، شاید به خاطر حسین علیه‌السلام مرا بیندیشی، حسینی که برای تو از همه هستی خود گذشت...

به راستی آیا آدم با خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی انجام داد؟ مگر پیامبران معصوم نیستند؟ چگونه می‌شود که او پیامبر باشد و گناه انجام دهد؟ این همان سؤالی است که مأمون، خلیفه عباسی از امام رضا علیه‌السلام پرسید و امام در پاسخ به او چنین فرمود: «وقتی آدم در بهشت بود، هنوز پیامبر نشده بود و خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی بزرگ نبود که موجب عذاب دوزخ بشود، بعد از آن که، آدم از بهشت رانده شد، خدا او را برگزید و پیامبر خود قرار داد و او در آن لحظه، از نعمت عصمت برخوردار شد و آدم دیگر گناهی (کوچک یا بزرگ) نکرد.» (۴۴)

وقتی پزشک به بیمار خود می‌گوید: «تو نباید گوشت قرمز بخوری»، اگر این بیمار، گوشت قرمز خورد، گناه بزرگی انجام داده است؟ نه، فقط به خودش

ضرر زده است. خدا به آدم گفت که تو را در این بهشت دنیایی جای داده‌ام، اگر می‌خواهی اینجا بمانی، نباید از آن میوه بخوری، وقتی آدم از آن میوه خورد، از بهشت رانده شد، این نتیجه کار آدم بود.

آدم که اکنون پیامبرت شده است، در کنار کعبه نشسته است، اما او هنوز از خودش ناراحت است، خیلی غصه می‌خورد که چرا گوش به حرف شیطان کرد و از بهشت رانده شد.

غصه بر قلب آدم هجوم می‌آورد، دلش می‌گیرد، اشک از چشمانش جاری می‌شود و تو جبرئیل را به زمین می‌فرستی تا با آدم سخن بگوید:

— ای آدم! چه شده است؟ چرا این قدر ناراحتی؟

— غصه می‌خورم که از بهشت رانده شده‌ام.

— ای آدم! آیا می‌دانی وقتی خدا می‌خواست تو را خلق کند به ما چه گفت؟
— من نمی‌دانم.

— خدا به ما فرشتگان گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار دهم».
— منظورت از این سخن چیست؟

— خدا به ما نگفت: «می‌خواهم خلیفه خود را در بهشت قرار بدهم»، خدا به ما گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار بدهم»، یعنی از اول هم قرار بود تو در این دنیای خاکی زندگی کنی و در اینجا خلیفه خدا باشی!
آدم لحظاتی فکر کرد، اگر او در آن بهشت می‌ماند خلیفه خدا نبود، او باید

اینجا باشد تا بتواند خلیفه خدا باشد.

آدم آرام شد، راز خلقت خود را فهمید. آری، خدا می‌خواست انسان در همین دنیای خاکی زندگی کند، دنیایی که همه محدودیت‌ها و تضادها را دارد، انسان در جستجوی روزی خود باشد، زحمت بکشد، جایی که آدم در آن بود، همه چیز برای او آماده بود، زندگی آنجا، زندگی بهشت‌گونه بود، در آنجا انسان نمی‌توانست کمال خود را بیابد. (۴۵)

انسان که خوی حیوانی دارد، باید در این دنیا زندگی کند، رشد کند، خوی حیوانی خود را کنترل کند تا از فرشته بالاتر رود.

انسان واقعی در این دنیا معنا پیدا می‌کند، اگر انسان در بهشت بود، هرگز لیاقت‌ها و شایستگی‌های او نمایان نمی‌شد. خدا از اول اراده کرده بود که انسان در این دنیا باشد.

اکنون با جرأت می‌گوییم که با رانده شدن آدم از بهشت، انسان متولد شد، انسان بودنش کامل شد و این راز بزرگ خلقت انسان است که بسیاری از آن غافل مانده‌اند.

اگر انسان در بهشت بود، هیچ زحمتی نمی‌کشید، در آنجا هیچ اختلاف و جنگی رخ نمی‌داد، همه چیز آماده بود، معلوم است که در آنجا انسان نمی‌توانست صبر در مشکلات را به نمایش بگذارد، چون آنجا هیچ مشکلی نبود تا انسان بخواهد در راه خدا بر آن صبر کند.

زیبایی‌های انسان در سختی‌های این دنیا جلوه‌گر می‌شود، انسانی که همه

سختی‌ها را به جان می‌خرد تا نام و یاد خدا زنده بماند، این زیباترین تصویر آفرینش است که خدا دوست داشت آن را به نمایش بگذارد.

خدا انسان را آزاد و مختار آفرید، این دنیا هم محلّ نمایش حقیقتِ انسان‌هاست، عده‌ای راه شیطان را برمی‌گزینند و به ظلم و ستم می‌پردازند، عده‌ای هم راه خدا را انتخاب می‌کنند.

خدایا! من داستان آدم علیه السلام را از قرآن تو خواندم، اکنون می‌خواهم از تورات این داستان را بخوانم. تورات تحریف شده است، اما اطلاع من از همین تورات در اینجا مفید است، به من کمک می‌کند تا بدانم یهودیان چه تصویری از این ماجرا دارند.

خلاصه داستان آدم علیه السلام در تورات چنین است:

خدا به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت بخورد مگر از میوه درخت معرفت!

درخت معرفت، درختی بود که اگر آدم از میوه آن می‌خورد، خوب و بد را تشخیص می‌داد.

خدا به آدم گفت: «اگر میوه درخت ممنوعه را بخوری، همان روز خواهی مرد»، سپس خدا حوّا را آفرید، آنان در بهشت، برهنه بودند، زیرا نیک و بد را نمی‌دانستند. شیطان به شکل ماری نزد آنان آمد و به آنان گفت: «اگر میوه آن درخت ممنوعه را بخورید، نه تنها نمی‌میرید، بلکه معرفت و شناخت پیدا

می‌کنید، برای همین است که خدا شما را از خوردن آن نهی کرده است». سرانجام آدم و حوّا از آن میوه ممنوعه خوردند و چشمشان باز شد و فهمیدند که لخت هستند، برای همین، آنان با پارچه‌ای خودشان را پوشاندند. خدا در بهشت قدم می‌زد!! آدم و حوّا را دید، آنان از خدا مخفی شدند، خدا به آدم گفت:

– ای آدم! کجا هستی؟!!

– وقتی صدای تو را شنیدم، مخفی شدم، زیرا من عریان هستم.

– چگونه فهمیدی که عریان هستی؟ مگر از آن میوه ممنوعه خوردی؟

اکنون خدا دانست که آدم از آن میوه خورده است، برای همین پیش خود گفت: «اکنون آدم مثل من شده است و خوب و بد، زشت و زیبا را شناخته است! اگر او در بهشت بماند، ممکن است درخت حیات و زندگی را نیز پیدا کند و از میوه آن بخورد و آن وقت برای همیشه زنده بماند و مثل من بشود!». اینجا بود که خدا آدم را از بهشت بیرون کرد!! (۴۶)

این سخن تورات است، کسی که به این تورات ایمان دارد و این ماجرا را می‌خواند، چنین تصویری از خدا دارد:

۱ – خدا کسی است که به آدم دروغ می‌گوید و آدم را فریب می‌دهد.

آن درخت ممنوعه، درخت معرفت بود، اما خدا به آدم گفت که آن درخت،

درخت مرگ است، اگر از آن بخوری، همان روز می‌میری!

- ۲ - خدا کسی است که می ترسد آدم به مقام او دست پیدا کند!
 وقتی خدا دید آدم از آن درخت معرفت خورده است، ترسید که نکند آدم به درخت حیات و زندگی دسترسی پیدا کند.
- ۳ - خدا جسم است، در بهشت راه می رود، آدم او را می بیند.
- ۴ - خدا جاهل است، نمی داند آدم در کجای بهشت مخفی شده است.
 و خدایی که من در قرآن با او آشنا می شوم، هرگز دروغ نمی گوید، بنده خود را فریب نمی دهد، او به همه چیز آگاه است. این خدا هرگز انسان را از معرفت و شناخت نهی نمی کند.
 میوه ممنوعه، معرفت و شناخت نبود، آخر چگونه می شود خدا انسان را از معرفت منع کند؟
 خدایی که من او را باور دارم، بندگان خود را به سوی علم و آگاهی و معرفت فرامی خواند. آنچه خدا آدم را از آن نهی کرد، حسد بود.

بقره: آیه ۴۰

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

خدایا! من با راز آفرینش خود آشنا شدم. اکنون می‌خواهی از تاریخ انسان
برایم بگویی. اولین امت بزرگ تاریخ، بنی اسرائیل بودند، تو در اینجا درباره
آنان سخن می‌گویی، تا من از سرنوشتشان عبرت بگیرم و لغزش‌های آنان را
بشناسم و از آن‌ها پرهیز کنم.

به راستی بنی اسرائیل چه کسانی بودند؟ کجا و در چه زمانی زندگی
می‌کردند؟

«اسرائیل» نام دیگر یعقوب علیه السلام است. یعقوب، نوه ابراهیم علیه السلام بود (یعقوب
پسر اسحاق بود و اسحاق هم پسر ابراهیم علیه السلام بود). یعقوب، حدود سه هزار

سال قبل در کنعان (منطقه‌ای در شام یا سوریه) زندگی می‌کرد. او پیامبر بود و دوازده پسر داشت، یکی از آن‌ها یوسف علیه السلام بود. یوسف بعد از سختی‌های زیاد در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه پسران یعقوب به مصر هجرت کردند. کم‌کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت.

بعد از مدتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون شدند، خدا موسی علیه السلام را برای نجات آنان فرستاد، بین یعقوب علیه السلام و آمدن موسی علیه السلام حدود هشتصد سال فاصله بود. با آمدن موسی علیه السلام، دین یهود شکل گرفت.

* * *

تو با بنی اسرائیل چنین سخن می‌گویی: نعمت‌هایی که به شما داده‌ام را به یاد بیاورید، به عهد و پیمان من وفا کنید تا من هم به عهد و پیمان خود وفا کنم! من هم که اکنون این سخن تو را می‌خوانم باید همواره به یاد نعمت‌هایی باشم که به من داده‌ای، این‌گونه است که محبت تو در قلبم زیاد و زیادتر می‌شود.

شنیده‌ام که روزی از موسی علیه السلام خواستی تا تو را دوست بدارد و کاری کند که مردم هم تو را دوست داشته باشند.

وقتی موسی علیه السلام این سخن را شنید به فکر فرو رفت. محبت تو در قلب موسی علیه السلام موج می‌زد، هیچ چیز و هیچ کس را به قدر تو دوست نداشت، اما نمی‌دانست چه کند که مردم تو را بیشتر دوست داشته باشند.

باید راه حلی پیدا می‌کرد، اما هر چه فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید.
سرانجام از تو کمک خواست:

— خدایا! چه کنم که بندگان تو را دوست داشته باشند؟ چگونه می‌توانم
قلبشان را با محبت تو آشنا کنم؟

— ای موسی! من نعمت‌های زیادی به بندگانم داده‌ام، کاری کن که آنان
نعمت‌های من را به یاد آورند، ای موسی! نعمت‌هایم را برای آن‌ها بگو، آن
وقت خواهی دید که چگونه مرا دوست خواهند داشت. (۴۷)

* * *

از بنی اسرائیل می‌خواهی تا به عهد و پیمانت وفادار بمانند، اگر آنان به آن
عهد وفادار بمانند، تو هم به عهد خود وفا خواهی نمود. از آنان خواسته‌ای تا
هرگز بُت‌ها را نپرستند، به دستورهای تو عمل کنند و از اختلاف دوری کنند،
در مقابل به آنان وعده بهشت دادی.

اکنون من هم باید به عهد و پیمان خود وفا کنم، در این صورت است که
می‌توانم امید داشته باشم مرا در بهشت خود جای دهی، اما به راستی عهد و
پیمان بزرگ من چیست؟

می‌دانم قرآن کتابی نیست که فقط از گذشته بگوید، قرآن از همه زمان‌ها
سخن می‌گوید. از من می‌خواهی بر سر آن پیمان بزرگ بمانم. پیمانی را که از
من گرفته‌ای فراموش نمی‌کنم!

کدام پیمان؟

روزی که روح همه انسان‌ها را آفریدی، روزی که از همه پیمان گرفتی. آن روز را فراموش نمی‌کنم. چه روزی بود آن روز!

تو با همه سخن گفتی. از ما سؤال کردی: آیا من خدای شما نیستم؟ همه در جواب گفتیم: آری! شهادت می‌دهیم که تو خدای ما هستی. (۴۸)

سپس، تو پیامبران را برایمان معرفی کردی. بعد، نوبت به معرفی جانشینان پیامبران رسید. آنان را نیز معرفی کردی و به همه دستور دادی تا از پیامبران و جانشینانشان اطاعت کنند.

آن روز بود که دوازده امام خویش را شناختم، امامتشان را پذیرفتم، عهد کردم که در مقابل آنان تسلیم باشم و گوش به فرمانشان باشم. (۴۹)

امروز هم امامت مهدی علیه السلام را باور دارم، گوش به فرمان او هستم، منتظر می‌مانم تا ظهور کند و همچون سربازی در خدمتش باشم. (۵۰)

از من می‌خواهی تا بر این عهد و پیمان وفادار بمانم، اگر من این کار را کنم تو هم به عهد خود وفا خواهی نمود و مرا وارد بهشت خواهی کرد. (۵۱)

* * *

بقره: آیه ۴۳ - ۴۱

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَوْمَ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفَتُهُمْ وَلَا هَوْلٌ
 وَلَا نَصْرٌ مِنْكُمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) وَلَا تَلْبِسُوا
 الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا
 الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

از بنی اسرائیل خواستی تا به کتاب تو ایمان بیاورند و به آن کفر نورزند و حق را کتمان نکنند...

این دستوری است که به آنان داده‌ای، اما این دستور تو، برای امروز من هم هست، از من می‌خواهی تا به قرآنت ایمان بیاورم، به امام‌زمان ایمان داشته باشم، در زمره کسانی نباشم که چون حق را شنیدند، آن را انکار کردند. آری، عده‌ای در مقابل بهایی اندک، حق و حقیقت را انکار می‌کنند، آنان باید از خشم تو بترسند.

وقتی که محمد ﷺ به مدینه آمد، عده‌ای از دانشمندان یهود با اینکه می‌دانستند او پیامبر است، اما با گرفتن امتیازهای ناچیزی، حقیقت را انکار می‌کردند، آنان کتاب آسمانی تورات را تغییر دادند. در تورات نشانه‌های آخرین پیامبر ذکر شده بود، ولی آنان آن قسمت‌های تورات را تغییر دادند تا منافع اندک خویش را حفظ کنند، فراموش کردند که تغییر کتاب تورات در مقابل همه دنیا، ارزان‌فروشی است، آنان گرچه لذات چند روزه دنیا را از آن خود کردند، اما باید در انتظار عذاب ابدی باشند، عذابی که هیچ‌وقت پایان نمی‌یابد.

تو دوست داری که من حق‌گرا باشم و همواره حق را آشکار سازم، هر چند منافع زودگذرم به خطر افتد، آری، پنهان کردن حق و آمیختن حق و باطل، گناه بزرگی است و باعث گمراهی دیگران می‌شود.

از من می‌خواهی تا نماز بخوانم و زکات ثروت خود را پرداخت کنم، نماز را

به جماعت بخوانم، در متن جامعه باشم و همراه مردم باشم. دوست نداری که به کنج خلوت خانه پناه ببرم، از من می خواهی در میان مردم و برای آنان باشم، از آنان بی خبر نباشم، در جمع آنان حضور پیدا کنم، به راستی که، راه رسیدن به تو از میان مردم می گذرد.

بقره: آیه ۴۴

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ
تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

عده ای هستند که حرف های قشنگی می زنند، اما به حرف های خود عمل نمی کنند، مردم را دعوت به راستگویی می کنند، اما خودشان دروغ می گویند، می گویند مبادا به دیگران ظلم کنید، اما خودشان ظلم می کنند. می خواهی من این گونه نباشم، اگر سخنی می گویم، اول خودم به آن عمل کنم. اگر کتاب تو را می خوانم و برای مردم دستورهایی تو را بازگو می کنم، خودم هم باید مرد عمل باشم.

بقره: آیه ۴۵ - ۴۶

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا
عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ (۴۶)

زندگی در این دنیا با بلا و سختی همراه است، وقتی در گرداب این سختی ها گرفتار می شوم، کم می آورم و احساس می کنم که دیگر نمی توانم ادامه بدهم.

در آن لحظات چه باید بکنم؟

این پیام توست: «از صبر و نماز کمک طلبید».

شنیده‌ام که بندگان خوب تو وقتی به نماز شب می‌ایستند و با تو خلوت می‌کنند، چنین می‌گویند: «ای کسی که دعای بندگان خود را می‌شنوی و امید آنان را ناامید نمی‌کنی، از تو می‌خواهیم که قلب ما را از نفاق پاک کنی».

آری، از من می‌خواهی تا در سختی‌ها صبر کنم و به نماز پناه ببرم، وضو بگیرم و با تو سخن بگویم که نماز، معراج مؤمن است. بلاها و سختی‌هایی که در زندگی پیش می‌آید، انسان را می‌سازد. شنیده‌ام که تو هر کس را بیشتر دوست داری بلائی بیشتری به او می‌دهی. انسان فقط در کوره بلا است که می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها بپردازد. بلا بد نیست اگر نگاهم را عوض کنم، باعث می‌شود از دنیا دل بکنم و بیشتر به یادت باشم و به درگاهت روی آورم. بلا و سختی که نباشد دلم برای همیشه اسیر دنیا می‌شود، ارزشم کم و کمتر می‌شود، این بلاست که دل‌های ما را آسمانی می‌کند.

اکنون یاد گرفتم که نماز می‌تواند به من کمک کند، سخن گفتن با تو می‌تواند آرامش را به من هدیه کند، نماز خواندن برای کسی که نسبت به تو فروتن است، کاری لذت بخش است، نماز برای کسی لذت دارد که روز قیامت را باور دارد و می‌داند زندگی‌اش فقط به این دنیای خاکی محدود نمی‌شود، می‌داند بعد از همه این سختی‌ها، بهشتی هست، او سختی‌ها را تحمل می‌کند تا به سعادت ابدی که همان بهشت جاویدان است، برسد.

اگر کسی احساس کرد که نماز خواندن برای او سخت است، باید علت را در

باورهای خود جستجو کند، اگر ایمانم به روز قیامت کم‌رنگ شود، نماز خواندن دیگر سخت و گران به نظر می‌رسد، اگر دیدار تو و بهشت و قیامت را باور داشته باشم، نماز برایم لذت‌بخش خواهد بود.

بقره: آیه ۴۸ - ۴۷

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنْبِئُوا عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸)

بار دیگر از بنی اسرائیل خواستی که به یاد نعمت‌های تو باشند، به آنان یادآوری کردی که روز قیامت را فراموش نکنند.

از من هم می‌خواهی تا به یاد نعمت‌هایی باشم که به من داده‌ای و هراس روز قیامت را در دل داشته باشم، روزی که سزای کارهای خود را می‌بینم. آن روز هیچ کس به فکر کسی نیست، همه به فکر خود هستند، آن روز، روزی است که من باید خودم به تنهایی پاسخ عملم را بدهم. هیچ کس، دیگری را یاری نمی‌کند، باید خودم را برای آن روز آماده کنم. انسان به هر چه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی‌آید. این واقعیت است.

در روز قیامت، همه بُت‌ها، نابود شده‌اند!

روز قیامت، انسان می‌فهمد بُت‌هایی را که پرستیده است، به هیچ کار نمی‌آیند، آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست.

هر کس با پیامبران و جانشینان آنان دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از شفاعت آنان بهره‌مند خواهد شد، چون پیامبران به اذن تو شفاعت مؤمنان را به عهده دارند.

وای به حال کسانی که به دنبال بُت‌های خود رفتند، آنان تصوّر می‌کردند که بت‌ها روزی به یاریشان خواهند آمد، افسوس که خیلی دیر می‌فهمند که هیچ یار و یآوری ندارند!

بقره: آیه ۵۴ - ۴۹

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
الْعَذَابِ بِدَيَّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ
رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ
فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ
اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ
خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

حال از نجات قوم بنی اسرائیل سخن به میان می آوری، تاریخ و ماجراهای

آنان را بیان می کنی تا از زندگی آنان درس بگیریم:

بنی اسرائیل سالیان سال گرفتار ظلم و ستم فرعون بودند، فرعون پسران آنان را می‌کشت و دخترانشان را به اسیری می‌گرفت.

برای همین موسی علیه السلام را برای نجاتشان فرستادی، به موسی علیه السلام دستور دادی تا در تاریکی شب آنان را از کشور مصر حرکت دهد، وقتی که آنان به رود نیل رسیدند، رود نیل را شکافتی و آنان عبور کردند، فرعون و سپاهیانش به دنبال قوم بنی اسرائیل وارد رود نیل شدند و آن وقت بود که آب به هم آمد و فرعون و سپاه او نابود شدند. آری، فرعون که عمری، ادعای خدایی می‌کرد، در آب غرق شد و به سزای اعمال خود رسید. (در اینجا از رود نیل به «دریا» تعبیر شده است، زیرا این رود بسیار بزرگ است).

بعد از آن بنی اسرائیل به سرزمین سینا رسیدند، خوشحال بودند که فرعون نابود شده است، آن‌ها می‌خواستند به فلسطین بروند، در مسیر حرکت به سوی فلسطین، از موسی علیه السلام خواستی تا با گروهی هفتاد نفره به کوه طور بیاید. قرار بر این بود که موسی علیه السلام شب برای مناجات با تو در آنجا بماند تا کتاب آسمانی تورات بر او نازل شود.

کوه «طور» تقریباً در جنوب سرزمین سینا قرار دارد، راه فلسطین از شمال سرزمین سینا می‌گذرد، موسی علیه السلام باید به سمت جنوب حرکت می‌کرد تا به کوه «طور» می‌رسید.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و با هفتاد نفر به کوه طور آمد، صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید

شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت، همین باعث شد تا مردی به نام سامری دسیسه کند و مردم را دعوت به پرستش گوساله‌ای از طلا کند. مردم فریب سامری را خوردند و عدّه زیادی از آنان گوساله پرست شدند.

این درس بزرگ تاریخ است که اگر رهبر آسمانی از میان مردم برود، هر لحظه خطر منحرف شدن انسان وجود دارد.

من هم باید حواس خود را خیلی جمع کنم، اکنون که امام‌زمانم غایب است، ممکن است عدّه‌ای بُتی بسازند و مرا به سوی آن فرا بخوانند، باید دقت کنم، فریب نخورم. این درسی است که می‌خواهی من از این ماجرا بیاموزم.

وقتی موسی علیه السلام نزد مردم بازگشت، با مردم سخن گفت و از آنان خواست تا توبه کنند. توبه آنان این بود که باید خودشان را بکشند.

آنان یکدیگر را در این انحراف یاری کردند، پس باید به دست یکدیگر کشته شوند، وقتی آنان کشتن یکدیگر را آغاز کردند و در این آزمایش صداقت خود را نشان دادند، توبه آنان را قبول کردی و توبه موسی علیه السلام وحی کردی که دست از این کار بکشند و توبه آنان را پذیرفتی زیرا تو همواره توبه‌بندگانت را می‌پذیری. (۵۲)

باید بدانم اگر خطایی از من سر زد، در توبه به رویم باز است، نباید ناامید شوم، تو مردمی که گوساله پرست شده بودند را بخشیدی، تو بسیار بخشنده و مهربان هستی.

* * *

بقره: آیه ۵۵

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ
جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵)

موسی علیه السلام با آن گروه هفتاد نفره به سوی کوه طور رفت و تو با او سخن گفتی، آنان صدای تو را شنیدند.

وقتی موسی علیه السلام تورات را به آنها نشان داد، عده‌ای از آنان با تعجب به آن نگاه کردند و باور نکردند که این تورات، سخنان توست و او این تورات را از طرف تو آورده است. موسی علیه السلام به آنان گفت: «خدا با من سخن می‌گوید»، اما آنان این سخن را قبول نکردند و گفتند:

— ای موسی علیه السلام! ما این سخن تو را قبول نمی‌کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

— خدا را نمی‌توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.
آنان بر سخن خود اصرار کردند. موسی علیه السلام از طرف مردم چنین گفت:
«بارخدا یا! خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم».

در پاسخ او چنین گفتی: «ای موسی! تو هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود باقی ماند، پس مرا خواهی دید».

پس نور خود را بر آن کوه پدیدار ساختی، آن کوه متلاشی شد، موسی علیه السلام بی‌هوش روی زمین افتاد و همه آن هفتاد نفر هم مُردند. (کوه طور، رشته کوه

بزرگی است، صاعقه به یکی از کوه‌های آن اصابت کرد).
 آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می‌توانستند
 نور عظمتت را ببینند؟

وقتی موسی علیه السلام به هوش آمد چنین گفت: «بارخدایا! تو بالاتر از این هستی
 که با چشم دیده بشوی، من از طرف مردم خواستم که تو را ببینم، اکنون نیز از
 طرف آنان، توبه می‌کنم، من باور دارم که هرگز تو را نمی‌توان دید».
 موسی علیه السلام می‌دانست که تو صفات و ویژگی‌های مخلوقات را نداری، اگر تو
 یکی از این صفات را می‌داشتی، حتماً با چشم دیده می‌شدی، اما دیگر
 نمی‌توانستی همیشگی و ابدی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می‌کرد. هر
 کس که ویژگی مخلوقات و آفریده‌ها را دارد، روزی نابود می‌شود.

بقره: آیه ۵۶

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

موسی علیه السلام نگاهی به آن هفتاد نفر کرد که جسمشان روی زمین افتاده بود، در
 فکر بود که چگونه بازگردد و خبر مرگ این هفتاد نفر را به مردم بدهد، او
 بنی اسرائیل را به خوبی می‌شناخت، می‌دانست بعضی‌ها خواهند گفت:
 موسی علیه السلام، بزرگان ما را به دل کوه برد و آنان را به قتل رساند!
 موسی علیه السلام از تو خواست تا این هفتاد نفر را زنده کنی، تو دعایش را مستجاب
 کردی و آنان را زنده کردی، آری، تو خدای توانایی هستی و هرگاه اراده کنی

می توانی هر کاری را انجام دهی.

آن هفتاد نفر را زنده کردی تا شاهدهی باشند بر اینکه در روز قیامت هم می توانی مردگان را زنده کنی.

موسی علیه السلام بعد از چهل روز همراه با این هفتاد نفر به سوی بنی اسرائیل بازگشت و دید که آنان گوساله پرست شده اند، به راستی چقدر زود آنان عهد و پیمان خود را فراموش کردند.

بقره: آیه ۵۷

وَوَضَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ
وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

بنی اسرائیل مدت ها در صحرای سینا ماندند، تو نعمت های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، افسوس که شکر نعمت های تو را نکردند و راه سرکشی و ظلم را در پیش گرفتند! آنان نمی دانستند که اگر از دستوراتت سرپیچی کنند، به خودشان ظلم می کنند و از راه کمال خویش درمی مانند.

این سخن توست: «آنان به من ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم کردند». تو خدا هستی و برای کمالم، دستور دادی نماز بخوانم، روزه بگیرم، به گناه

نزدیک نشوم، من چقدر کم عقل بودم که تصوّر می‌کردم این کارها برایم نفعی ندارد، خیال می‌کردم که می‌خواهی از عبادت من سودی ببری، نمی‌دانستم برای تو هیچ فرقی ندارد که همه مردم مؤمن باشند یا کافر! برای تو عبادت بندگان هیچ سودی ندارد، زیرا تو بی‌نیاز از همه چیز هستی!

اگر به دستورات عمل نکنم، به خودم ظلم کرده‌ام، خودم را از سعادت ابدی محروم کرده‌ام، شاید چند روز در این دنیا آسایشی را تجربه کنم، اما در مقابل این خوشی چندروزه، خود را از نعمت بهشت جاودان محروم کرده‌ام.

بقره: آیه ۵۹ - ۵۸

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ
شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

چگونه می‌شود که بنی اسرائیل به خود ظلم کنند؟

شنیده‌ام بنی اسرائیل خاندانی بودند که پدرانشان در فلسطین و بیت المقدس زندگی می‌کردند، وقتی یوسف علیه السلام در مصر به مقام و جایگاهی رسید، به مصر هجرت کردند، بعد از مدتی آنان اسیر ظلم و ستم فرعونیان شدند، خدا برای آنان موسی علیه السلام را فرستاد و موسی علیه السلام آنان را از دست فرعون نجات داد و به فلسطین بازشان گرداند.

تو دستور دادی تا به شکرانه این نعمت، وقتی به دروازه‌های بیت المقدس

رسیدند، سجده کنند و این چنین بگویند: «بارخدایا! گناهان ما را ببخش». آن‌ها باید به زبان خود چنین می‌گفتند: «حطه». این آدابی بود که برای آنان قرار دادی، می‌خواستی این‌گونه گناهشان را ببخشی و پاداش نیکوکاران را افزون و افزون‌تر کنی. مؤمنان به این دستور تو عمل کردند و رحمت و مهربانی‌ات را از آن خود نمودند، اما عده‌ای از آنان سخت را به مسخره گرفتند و به جای واژه «حطه»، حنطه را به کار بردند. «حنطه» به معنای «گندم» بود، آن‌ها قصدی جز مسخره کردن نداشتند، می‌خواستند بگویند که گندم برای ما از این آداب باارزش‌تر است.

آنان که این سخن را مسخره کردند، به بلای سختی مبتلا شدند، عذابی همچون طاعون بر آنان فرود آمد و موجب ضعف و ناتوانی و اضطراب آنان شد.

آری، انسان‌ها در سرنوشت خود نقش دارند، نافرمانی آن‌ها، زمینه‌ساز عذاب است، همان‌طور که اطاعت از فرمانت باعث آمرزش و سعادت دنیا و آخرت می‌شود.

بقره: آیه ۶۰

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْمُوا فِي الْأَرْضِ مُسْتَبِدِينَ (۶۰)

شنیده‌ام که قوم بنی اسرائیل در مسیر حرکت به فلسطین، وقتی به صحرای سینا رسیدند، تشنه بودند، نزد موسی علیه السلام آمدند و طلب آب نمودند. موسی علیه السلام نگاهی به آن بیابان خشک کرد، هیچ آبی یافت نمی‌شد، باید چه می‌کرد؟ دست به دعا برداشت و با تو سخن گفت، دعا کرد و از تو یاری خواست. موسی علیه السلام به امید تو این همه جمعیت را همراه خود آورده بود.

صدای موسی علیه السلام را شنیدی، تو مهربان هستی و هیچ‌گاه بندگان را فراموش نمی‌کنی، در نزدیکی موسی علیه السلام سنگ بزرگی بود، به موسی علیه السلام دستور دادی تا عصایش را به آن سنگ بزندی.

عصایش را به سنگ زد، معجزه‌ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید، گفتی که مردم از این آب گوارا بنوشند.

اما چرا دوازده چشمه از سنگ جوشید؟

یعقوب علیه السلام، دوازده پسر داشت، بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند، آنان به دوازده گروه تقسیم می‌شدند، برای همین برای هر گروه، چشمه‌ای جداگانه جوشید تا از اختلاف میانشان جلوگیری شود.

این حکایتی بود که در گذشته روی داده است، اما شبیه این ماجرا در آینده هم روی خواهد داد. وقتی مهدی علیه السلام در شهر مکه ظهور کند، منتظر می‌ماند تا یارانش در آن شهر جمع بشوند. وقتی تعداد یارانش به ده هزار نفر رسید، به سمت مدینه حرکت می‌کند. (۵۳)

هوا خیلی گرم می شود و کم کم تشنگی بر همه غلبه می کند. مهدی علیه السلام که تشنگی و گرسنگی یارانش را می بیند، دستور می دهد تا لشکر در وسط بیابان منزل کند.

آنجا بیابانی خشک است، نه آبی، نه گیاهی! فقط عطش است و گرمای سوزان صحرای حجاز!

همه یکجا را نگاه می کنند، مهدی علیه السلام دستور می دهد تا سنگ بزرگی را بیاورند. این سنگ چیست؟ او با عصایش به آن سنگ می زند. ناگهان همه فریاد می زنند: آب! آب!

آب گوارایی از آن سنگ جاری می شود، این سنگ از موسی علیه السلام به مهدی علیه السلام وارث رسیده است، به راستی که مهدی علیه السلام وارث همه پیامبران می باشد. (۵۴)

آبی که از آن سنگ می جوشد هم تشنگی را برطرف می کند و هم گرسنگی را! (۵۵)

بقره: آیه ۶۱

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ
فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ
خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ
وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ

اللَّهُ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ (۶۱)

ماجرای بنی اسرائیل درس‌های بزرگی برای من دارد، باز هم از آنان سخن می‌گویی. وقتی که بنی اسرائیل را از دست فرعون رها کردی، نعمت‌های فراوانی به آنان ارزانی داشتی، اما آنان به جای سپاس و شکر نعمت‌ها، بهانه‌جویی کردند و راه نافرمانی در پیش گرفتند و به همین علت، گرفتار خشم و غضب تو شدند.

وقتی آنان در صحرای سینا بودند، برایشان دو نوع غذای مقوی از آسمان فرو می‌فرستادی، عسل و مرغ بریان، ولی بنی اسرائیل گفتند که تا کی باید هر روز از این دو غذا بخوریم! ای موسی! به خدایت بگو برای ما سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز بیاورد.

تنوع‌طلبی انسان امری طبیعی است، اما هدف اصلی آنان بهانه‌جویی و ایجاد مشکل در برنامه‌های موسی ﷺ بود.

وقتی موسی ﷺ و بنی اسرائیل در صحرای سینا بودند، می‌خواستند هر چه زودتر به فلسطین برسند، برای تفریح که به آنجا نیامده بودند، می‌خواستند به بیت‌المقدس بازگردند، هدف اصلی، این بود. اما چه شد که آنان به فکر غذاهای متنوع افتادند؟

به آنان دستور دادی که به سوی فلسطین بروند، در آن شهر می‌توانند به سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برسند، اما آنان را گرفتار خواری و ذلت

نمودی.

تو صلاح را در این دیده بودی که بنی اسرائیل مدّت بیشتری در صحرای سینا بمانند، این برای رشد و کمال معنوی خود آنان بود، امّا آنان هوس غذاهای متنوّع کردند، برای همین به آنان گفتمی که به سوی فلسطین حرکت کنند و بدانند که همواره خوار و ذلیل خواهند بود.

به راستی علّت این خواری و ذلّت چه بود؟

آنان قبلاً گناهان زیادی انجام داده بودند، عدّه زیادی از پیامبران برای هدایتشان فرستاده شدند، پیامبران برایشان سخن می‌گفتند، ولی آنان، سخنان و اسرار پیامبران را برای کافران نقل می‌کردند، کافران نیز با شنیدن این سخنان، پیامبران را مظلومانه به شهادت می‌رساندند. آری، بنی اسرائیل با این کار خود در ریختن خون پیامبران شریک شدند، تو پیامبران را برای سعادت دنیا و آخرت آن‌ها فرستادی، ولی آنان در شهادتشان سهیم می‌شدند. (۵۶)

سرانجام تصمیم می‌گیری آنان را برای همیشه زبون و خوار کنی.

بقره: آیه ۶۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّارِي
وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

بنی اسرائیل که دین یهود را برگزیدند، همواره تصوّر می‌کردند، تنها راه

نجات در پناه دین یهود است، نژاد خود را برتر از همه نژادها می دانستند. تو به آنان چنین پاسخ می دهی که راه نجات فقط در ایمان و عمل شایسته است.

نام بر روی خود گذاشتن، راه نجات نیست، هر کسی خود را از گروهی می داند: گروه مسلمانان، یهودیان، صابئان، مسیحیان!
«صابئان» چه کسانی هستند، آنان پیرو مذهبی آسمانی بودند، پیامبر آنان، یحیی علیه السلام بود.

انسانی به سعادت می رسد که ایمان واقعی داشته باشد و عمل شایسته انجام دهد و از گناهان دوری کند.
اما بنی اسرائیل که می پنداشتند یهودی بودن، باعث سعادتشان است، نافرمانی و گناه می کردند.
آخر چگونه ممکن است یک یهودی، فقط به علت یهودی بودن، اهل نجات باشد؟

دین های یهود، مسیحیت و اسلام، یک پیام دارند: باید به خدای یگانه ایمان داشت و از نافرمانی خدا پرهیز کرد.

در تورات وعده آمدن آخرین پیامبر را ذکر کردی، همه یهودیان وظیفه داشتند به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند؟ عیسی علیه السلام بارها و بارها به آمدن محمد صلی الله علیه و آله بشارت داد. چرا یهودیان و مسیحیان به این دستورات عمل نکردند؟
تو آخرین پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستادی، به او وحی کردی که

دین اسلام، کامل ترین ادیان است و هر کس که می خواهد تو از او راضی باشی باید مسلمان شود.

به این فکر می کنم: آیا کسانی که (قبل از ظهور اسلام) دین دیگری داشته اند، به بهشت می روند؟

بله، همه کسانی که قبل از اسلام پیرو پیامبران دیگر بوده اند و کردار شایسته داشته اند، اهل بهشت اند و آنان هیچ ترس و نگرانی از روز قیامت نخواهند داشت.

اکنون از من می خواهی تا آیات و سخنان را فراموش نکنم و به دستورات عمل کنم، انتظار داری تا به همه دستورات عمل کنم نه اینکه فقط به بعضی از آن ها که به نفع من است، عمل کنم.

بقره: آیه ۶۶ - ۶۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
(۶۴) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا
قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلَقَهَا
وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

وقتی موسی علیه السلام تورات را برای مردم خواند، وقتی آنان از این سخنان تو آگاه شدند، با خود گفتند که عمل به تورات مشکل است و برای همین شروع به

مخالفت کردند.

اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه‌آسایی از جا کنده شد و بالای سر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سر خود دیدند و ترسیدند و گمان کردند که آن کوه برآنان فرود خواهد آمد. همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسی علیه السلام زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و این‌گونه بود که خطر از آنان برطرف شد. (۵۷)

اکنون از آنان می‌خواهی تا نعمت‌هایی را که به آنان داده‌ای یاد کنند و تورات را با دقت و جدیت بخوانند و در آن تفکر کنند.

به راستی که انسان به راحتی دچار غفلت می‌شود و پیمان تو را فراموش می‌کند، آری، اگر فقط برای لحظه‌ای فضل و رحمت تو نباشد، انسان، زیانکار خواهد شد.

همه امید من به رحمت توست تا بتوانم در این بازار دنیا، زیان نکنم و بتوانم برای سعادت همیشگی خود توشه‌ای بردارم.

تو برای امتحان بندگان دستور و فرمانی می‌دهی، اهل ایمان به دستورات عمل می‌کنند و از این امتحان سرافراز بیرون می‌آیند، اما گروهی هم سرافکننده می‌شوند، برای مثال به یهودیان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و در این روز به کسب و کار نپردازند.

در کنار دریای سرخ عده‌ای از یهودیان زندگی می‌کردند، آن‌ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی‌کردند، عجیب این بود که در همان روزهای

شنبه ماهیان زیادی در اطراف ساحل جلوه‌نمایی می‌کردند و آن‌ها وسوسه می‌شدند صید کنند و سود خوبی به جیب بزنند.

مدّتی گذشت، طمع مال دنیا در قلب آن‌ها زیادتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه‌هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می‌کردند تا ماهی‌ها وارد حوضچه‌ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه‌ها را می‌بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می‌کردند.

آن‌ها تصوّر می‌کردند این‌گونه می‌توانند حکم خدا را به بازی بگیرند، اگر کسی به آنان می‌گفت که چرا این کار را می‌کنید، در جواب می‌گفتند: هرگز کار خلافی نمی‌کنیم، ما روز شنبه اصلاً ماهی صید نمی‌کنیم! آری، آنان ظاهر قانون تو را حفظ کرده بودند ولی روح آن را کنار گذاشته بودند، برای کار خود کلاه شرعی درست کرده بودند.

سرانجام تصمیم گرفتی آنان را به‌گونه‌ای عقوبت کنی تا برای بشریت درس بزرگی باشد، آنان نافرمانی تو را کردند و تو هم آنان را از رحمت خود دور کردی و آنان مسخ شدند و به شکل میمون درآمدند و سه روز ماندند و بعد از سه روز، باران و بادی سهمگین بر آنان فرستادی و همه آنان نابود شدند. (۵۸)

این مجازات شدید سزای کسانی بود که قانون تو را به بازی گرفته بودند، همه ما باید به هوش باشیم و از سرنوشت آنان درس بگیریم.

بَقَرَة: آیه ۶۷

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا
بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْجَاهِلِينَ (۶۷)

در میان بنی اسرائیل جوانی بود که به تجارت مشغول بود، البته سرمایه زیادی نداشت، معمولاً جنسی را به صورت عمده خریداری می‌کرد و بعد آن را به صورت جزئی می‌فروخت و از این طریق زندگی خود را می‌گذراند. در یکی از روزها وقتی از بازار عبور می‌کرد با مشتری خوبی روبرو شد. مشتری مقدار زیادی از کالای او را لازم داشت و به دنبال آن می‌گشت. جوان گفت که من یک انبار پر از آن کالا را دارم، بر سر قیمت به توافق رسیدند و معامله قطعی شد.

جوان بسیار خوشحال بود، زیرا این معامله به قدر کاسبی یک سالش سود داشت.

قرار شد مشتری، کالا را همان لحظه تحویل بگیرد. انبار کالا در خانه جوان بود، باهم به خانه آمدند تا کالا را تحویل مشتری بدهد.

جوان خواست کلید را بردارد، اما دید پدرش درست جایی خوابیده است که کلید انبار قرار دارد.

با خود فکر کرد، آیا پدر را از خواب بیدار کند و کلید را بردارد یا اینکه از این معامله پر سود صرف نظر کند؟ مشتری عجله داشت، می خواست بار را تحویل بگیرد.

او از اتاق بیرون آمد، به مشتری گفت: باید صبر کنی تا پدرم از خواب بیدار شود.

مشتری مدتی صبر کرد و در این فاصله او چند بار به داخل اتاق آمد، ولی پدر هنوز در خواب عمیقی بود. به مشتری گفت:

— جنس شما آماده است، اما باید صبر کنی تا پدرم بیدار شود.

— ای جوان! تو چقدر کم عقل هستی! وقتی پدرت بفهمد، چنین پول زیادی نصیب تو شده است، خوشحال می شود که او را بیدار کرده‌ای.

با شنیدن این حرف، قدری فکر کرد، اما نپذیرفت، زیرا آسایش پدرش برای او از همه ثروت دنیا باارزش تر بود.

به هر حال مشتری رفت و معامله به هم خورد. بعد از ساعتی، پدر از خواب

بیدار شد.

وقتی پدر از ماجرا باخبر شد، پسرش را صدا زد و گفت: پسرم! من از مال دنیا چیز زیادی ندارم، اما در این خانه، گوساله‌ای دارم، آن را به تو می‌بخشم. جوان نگاهی به چهره پدر کرد و تشکر کرد و رویش را بوسید. پدر در حق جوانش دعا کرد.

شنیده‌ام این جوان به علت این احترامی که از پدر گرفت و به برکت دعای پدر به ثروت بسیار زیادی رسید. اما چگونه این اتفاق افتاد؟ چند سال گذشت. در قوم بنی اسرائیل بین دو پسر عمو سر مسئله‌ای اختلاف پیش آمد و کینه و دشمنی بینشان زیاد شد.

شبی، یکی از آن‌ها در خانه دیگری را زد. وقتی صاحبخانه بیرون آمد به بهانه‌ای، او را به جای خلوت برد و او را به قتل رساند و جنازه‌اش را به محله دیگری برد و سپس به خانه خود بازگشت.

صبح روز بعد، خبر در تمام شهر پیچید که یکی از جوانان بنی اسرائیل توسط طایفه دیگری به قتل رسیده است.

شخص قاتل عده‌ای از جوانان طایفه خود را جمع کرد و به اسم خونخواهی به سوی محله‌ای که جنازه پسر عمویش آنجا پیدا شده بود حرکت کرد و فریاد برآورد که پسر عمویم توسط شما کشته شده است، باید قاتل را پیدا کنید تا قصاصش کنیم.

قوم بنی اسرائیل که دوازده طایفه بودند، گاهی میانشان اختلافات طایفه‌ای

پیش می آمد.

اوضاع خراب شد و نزدیک بود که جنگ داخلی پیش بیاید، ریش سفیدان بنی اسرائیل جمع شدند و نزد موسی علیه السلام رفتند و از او خواستند تا از خداوند بخواهد قاتل را مشخص کند تا از بروز جنگ طایفه ای جلوگیری شود. موسی علیه السلام با خدا سخن گفت. از جانب خداوند وحی آمد که باید گاوی را بکشید تا قاتل معلوم شود.

ریش سفیدها نگاهی به هم کردند و گفتند: ای موسی! ما را مسخره می کنی؟ ما می گوئیم شهر در خطر جنگ طایفه ای است، تو به ما می گویی یک گاو بکشید.

موسی علیه السلام گفت: اما این دستور خداوند است.

بقره: آیه ۷۱ - ۶۸

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ
 يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا
 تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا
 بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاتِرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ
 لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ
 إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْتَ مُسَلَّمَةٌ لَا
 شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

هر لحظه خبر می رسید که خون جوانان به جوش آمده و شمشیرها را در

دست گرفته‌اند و می‌خواهند با یکدیگر بجنگند.

ریش سفیدها گفتند: ای موسی! به خدا بگو تا ویژگی‌های این گاو را معین کند.

خداوند فرمود که گاو پیر نباشد، دوباره از ویژگی‌های گاو پرسیدند، موسی علیه السلام گفت که خداوند می‌فرماید در مزرعه برای شخم زدن از آن استفاده نشده باشد، باز سؤال کردند، موسی علیه السلام گفت رنگ آن، زرد یک دست باشد. ویژگی‌های آن گاو معلوم شد.

اگر بنی اسرائیل این قدر درباره ویژگی‌های آن گاو سؤال نمی‌کردند، کار بر آنان این چنین سخت نمی‌شد، اگر همان لحظه اول آنان گاوی را می‌کشتند، مشکلشان حل شده بود، اما سؤالات بیجای آن‌ها، کار را بر آن‌ها سخت نمود. مردم به دنبال آن گاو گشتند و سرانجام بعد از جستجوی بسیار، گاوی را با آن ویژگی‌ها نزد همان جوان (که کالاها را عمده می‌خرید و به صورت جزئی می‌فروخت)، یافتند.

آن جوان خبر نداشت گاوی را که خدا نشان کرده است، همان گوساله‌ای است که پدرش، چند سال پیش به او داده است. اکنون دیگر آن گوساله، گاو بزرگی شده است. گاوی زرد رنگ و تنومند!

آری، حال زمان آن رسیده است که دعای آن پدر را در حق این جوان مستجاب کنی. هیچ کس راز این فرمان تو را نمی‌داند.

به‌رحال بنی اسرائیل جستجو کردند و همه خانه‌ها را گشتند و فهمیدند آن

گاوی را که باید بکشند همان گاو این جوان است.
 عدّه زیادی از مردم به خانه آن جوان آمدند و خواستند گاو را بخرند. به آنان
 گفت: من گاوم را نمی‌فروشم.
 قیمت معمولی گاو بیش از سه سکه طلا نبود، اما آنها گفتند: ما گاو را به ده
 سکه طلا می‌خریم.
 باز جوان راضی نشد. آنها قیمت را تا صد سکه طلا بالا بردند، اما باز جوان
 گفت: فروشنده نیستم.
 آنان ناامید نزد موسی علیه السلام، برگشتند و گفتند: ای موسی! آیا می‌شود خداوند
 گاو دیگری را معین کند.
 موسی علیه السلام گفت: نه، فقط همان گاو!
 آنها دوباره برگشتند و گفتند: هر چه تو بگویی، آیا پانصد سکه طلا خوب
 است؟
 جوان گفت: من گاوم را اصلاً نمی‌فروشم. می‌خواست که از دست آنها
 راحت شود. پیش خود گفت: سخنی بگویم تا آنها مرا رها کنند و بروند،
 برای همین گفت: به شرطی می‌فروشم که پوست این گاو را پر از طلا و
 جواهرات کنید و به من برگردانید.
 آنها نگاهی به هم کردند و رفتند. اما آتش جنگ در میان بنی اسرائیل شعله
 می‌کشید و هر لحظه ممکن بود نسل بنی اسرائیل در آن بسوزد.
 زنان بنی اسرائیل راضی شدند و به شوهران خود پیشنهاد دادند، اگر هر زنی،

یک قطعه از طلا و جواهراتش را بدهد، بهتر از آن است که جوانانشان در این جنگ کشته شوند.

سرانجام تصمیم گرفتند و به قدری که پوست گاو پر شود، طلا جمع کردند و به خانه آن جوان آوردند.

جوان خیلی تعجب کرد، باور نمی‌کرد برای گاوی که فقط سه سکه طلا می‌ارزد، این همه طلا و جواهرات آورده شود. جوان در کمال ناباوری طلاها را گرفت و گاو را فروخت.

بقره: آیه ۷۳ - ۷۲

وَإِذ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا
 كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى
 وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

بزرگان بنی اسرائیل گاو را نزد موسی علیه السلام بردند. موسی علیه السلام دستور داد گاو را بکشند و بعضی از اعضای بدن گاو را به بدن مقتول زدند، بعد از مدتی به اذن خدا، مقتول زنده شد. موسی علیه السلام از او پرسید: چه کسی تو را به قتل رساند؟ مقتول، پسر عموی خود را نشان داد و جریان آن شب را برای موسی علیه السلام تعریف کرد. موسی علیه السلام دستور داد تا پسر عموی مقتول به سزای عملش برسد و این‌گونه آتش فتنه فروکش کرد و مردم به خانه‌های خود بازگشتند. (۵۹)

همه به آن جوان صاحب گاو، گفتند: چقدر خوش شانس هستی که این همه

ثروت نصیب تو شد!

وقتی جوان به سوی خانه باز می‌گشت به یاد دعای پدر افتاد و فهمید که این همه ثروت به علت دعای پدر است.

اکنون که قرآن را می‌خوانم، می‌فهمم اگر در زندگی خود به دنبال برکت و موفقیت هستم، باید دعای پدر را دریابم و از او بخواهم برایم دعا کند. (۶۰)

با شنیدن این ماجرا، یقین من به روز قیامت زیادتر شد، آری، تو مردگان را این‌گونه زنده خواهی کرد، تو بر هر کاری توانا هستی.

بقره: آیه ۷۴

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ
أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا
يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ
بِعَافٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

به سنگ‌ها نگاه می‌کنم، بعضی از سنگ‌ها که در دل کوه هستند، شکاف
خورده‌اند و از آن‌ها آب گوارا می‌جوشد، اما برخی انسان‌ها چنان سنگ‌دل
می‌شوند که هرگز چشمه‌ی محبت در دلشان جاری نمی‌شود. آری، حکایت دل
انسان، حکایت عجیبی است، اگر دل، سیاه شود دیگر هرگز از تو نمی‌هراسد.
هر انسانی وقتی نشانه‌هایی از قدرت تو را ببیند، واکنش نشان می‌دهد، وقتی
سخت را بشنود، دلش نرم و آرام می‌شود، به مردم مهربانی می‌کند و در

برابرت فروتن می شود، اگر همین انسان به گناهان زیادی آلوده شود، دیگر دل او از هر سنگی سخت تر می شود.

برای همین، نمونه‌ای از این سنگدلی یهودیان، که همانا ایمان نیاوردن آن‌ها با وجود چنین معجزه‌ای (زنده شدن انسانی با گذاردن بعضی از اعضاء گاو کشته شده بر بدن مقتول) را مثال زدی تا من از سرنوشت آنان درس بگیرم.

بقره: آیه ۷۹ - ۷۵

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ
يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)
وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِبِهِمْ إِلَى بَعْضِ قَالُوا
أَتَحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)
وَمِنْهُمْ أَصْحَابُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا
يَكْسِبُونَ (۷۹)

در قرآن به مسلمانان چنین گفتی: آیا انتظار دارید که یهودیان مانند شما مسلمان شوند؟ آیا نمی دانید آنان کسانی هستند که در تورات دست برده و آن را تحریف کردند؟

آری، بزرگان یهود با اینکه نشانه‌های پیامبر اسلام و بشارت ظهور او را در تورات خوانده بودند، اما دست به تحریف تورات زدند و آن بشارت‌ها را

حذف کردند.

شما از چه کسانی انتظار ایمان دارید؟

آنان (قبل از آن که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کنی) در شام (سوریه) زندگی می کردند، آن‌ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) مبعوث خواهد شد. برای همین از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن‌ها می خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عده‌ای از آن‌ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بت پرست بودند. یهودیان به بت پرستان می گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می کند و به بت پرستی پایان می دهد».

سال‌ها گذشت تا اینکه محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما متأسفانه نه تنها یهودیان به محمد ﷺ ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند. (۶۱)

مردم مدینه که مسلمان شده بودند، انتظار داشتند یهودیان به محمد ﷺ ایمان بیاورند، آن‌ها نمی دانستند که چرا یهودیان سخنان خود را فراموش کرده اند! آنان کسانی بودند که آگاهانه در تورات دست بردند، کسانی که این چنین جرأت می کنند و سخن تو را تحریف می کنند، هرگز شایستگی ایمان را ندارند.

آن‌ها وقتی دور هم می نشستند به یکدیگر می گفتند که نباید اصل تورات را برای مردم بخوانیم زیرا اگر مسلمانان از بشارت‌هایی که درباره محمد ﷺ در

تورات آمده است، باخبر شوند، به ما خواهند گفت چرا به محمد ﷺ ایمان نمی‌آورید. برای همین تصمیم گرفتند، حقیقت را پنهان کنند، آیا آنان نمی‌دانستند که تو از همه کارهایشان باخبری و می‌دانی چگونه در کتابت دست می‌برند؟

برنامه دیگر آن‌ها این بود که مطالبی دروغ را در تورات اضافه کنند و برای پیروان خود بخوانند، در تورات اصلی برای آخرین پیامبر نشانه‌هایی ذکر شده بود، آن نشانه‌ها را حذف کرده و نشانه‌های دیگری اضافه کردند تا کسی نفهمد پیامبر موعودِ تورات، همان محمد ﷺ است. مثلاً در تورات نوشتند که پیامبر موعود شخصی است بلندقد! در حالی که محمد ﷺ قدی متوسط داشت.

آن‌ها در تورات مطالبی نوشتند که هر کس آن را می‌خواند، تصور می‌کرد پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد. (۶۲)

مردم عادی هم که از سواد و علم بهره‌ای نداشتند، از همین بزرگان و دانشمندان خود پیروی می‌کردند، این دانشمندان، تورات دروغین را می‌خواندند و این‌گونه بود که عامه مردم فریب می‌خورند و مسلمان نمی‌شدند. آری، آن‌ها سخنان دانشمندان خود را باور می‌کردند و خیال می‌کردند هنوز آخرین پیامبر خدا ظهور نکرده است.

اما به راستی چرا دانشمندان یهود دست به چنین کاری می‌زدند؟ آن‌ها می‌دانستند اگر پیروانشان مسلمان شوند، دیگر ریاست و منافعشان تمام می‌شود، آنان عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.

و تو که از قصدشان خبر داشتی برایشان در قرآن خود پیامی فرستادی: وای بر شما که در تورات مطالبی را اضافه می‌کنید و می‌گویید این‌ها سخن خداست! وای بر آنچه با دست خود می‌نویسید! وای بر آنچه از این نوشتن‌ها به دست می‌آورید!

آری، سزای کسانی که این‌گونه باعث فریب دیگران می‌شوند چیزی جز آتش جهنم نیست. آنان آتش جهنم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند.

وقتی تمام قرآن را خواندم، دیدم که تو کافران و ستمکاران را نفرین کرده‌ای، اما فقط دانشمندانی که حق را پنهان می‌کنند، سه بار، آنان را نفرین می‌کنی، زیرا می‌دانی آنان باعث گمراهی دیگران می‌شوند.

این جوان از کوفه به مدینه آمده است تا امام صادق علیه السلام را ببیند، عشق دیدار امام، او را به این شهر کشانده است، اکنون نزد امام خویش است و می‌خواهد سؤال خود را بپرسد:

— آقای من! خدا در قرآن، مردم عادی یهود را مذمت و سرزنش کرده است که چرا به سخنان دانشمندان خود گوش فرا دادند. مگر نه اینکه آن مردم بی‌سواد بودند و از علم و دانش دینی بهره‌ای نداشتند؟
— بله، همین‌طور است.

— اگر آن‌ها بی‌سواد بودند، چرا پیروی آنان از علمایشان اشتباه است، اما پیروی کردن ما از علمای خود، کاری درست است؟ مگر ما با آنان چه فرقی

داریم؟ چطور شده است که پیروی کردن یهودیان از علمای خود گناه است، اما پیروی کردن ما از علما کاری پسندیده؟

— بله. درست است که مردم عادی یهود از دانش دینی بهره‌ای نداشتند و در امور دینی از علمای خود پیروی می‌کردند، اما آنان با چشم خود دیدند علمایشان به جمع‌آوری دنیا حریص شده‌اند، مال حرام می‌خورند و رشوه قبول می‌کنند، آن‌ها به گناه و معصیت آلوده شده‌اند، اما باز هم از این علما پیروی می‌کردند، اگر مسلمانان ببینند که فقیهان به گناه و معصیت رو آورده و شیفته ثروت دنیا شده‌اند، نباید از آنان پیروی کنند، هر کس که از چنین فقیهانی پیروی کند، همانند یهودیان است.

— یعنی پیروی از علمای شیفته دنیا اشتباه است، حال آن علما، یهودی باشند یا مسلمان.

— آری، اگر فقیهی را دیدید که اهل تقوا نیست و به گناه و معصیت آلوده شده است، هیچ چیزی را از او نپذیرید. شما فقط می‌توانید از دانشمندی پیروی کنید که اهل تقوا باشد و با هوس‌های خود مبارزه کند. (۶۳)

خدایا! اکنون می‌فهمم که چرا این‌گونه مرا از خطر علمای بی‌تقوا برحذر داشتی، به راستی که خطر هیچ چیز برای دین تو بدتر از این چنین علمایی نیست، علمایی که دین را وسیله رسیدن به ثروت و قدرت می‌کنند و با دین تو بازی می‌کنند.

فهمیدم که علمای یهود با آن که می‌دانستند محمد ﷺ پیامبر توست، این حقیقت را انکار کردند و باعث گمراهی مردم شدند.

من امروز در انتظار آمدن مهدی علیه السلام هستم، شبانه روز برای آمدنش دعا می‌کنم، باید خود را آماده ظهور کنم، روزی که علمای بی تقوا در مقابل امام زمان می‌ایستند، وقتی ببینند که قدرت و منافع آنان با آمدن مهدی علیه السلام از بین خواهد رفت، با آن حضرت، مخالفت می‌کنند و مردم را گمراه می‌کنند.

* * *

وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند هفتاد نفر به دشمنی با او برمی‌خیزند و سخنان دروغ به خدا و پیامبر نسبت می‌دهند.

آیا کسانی غیر از علمای بی تقوا اقدام به ساختن حدیث دروغ می‌کنند؟ آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی علیه السلام می‌روند و می‌خواهند این‌گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان با مهدی علیه السلام درگیر می‌شوند و به روی مهدی علیه السلام و یارانش سلاح می‌کشند. (۶۴)

گروه دیگری پیدا می‌شوند که قرآن را برای مردم می‌خوانند و آیات آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند. (۶۵)

آنان علمای بی تقوایی هستند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی علیه السلام، آیه قرآن می‌خوانند! آنان با تحریف معنای آیه‌های قرآن، می‌خواهند ثابت کنند که مهدی علیه السلام دروغ می‌گوید!

وقتی مهدی علیه السلام نزدیک کوفه می‌رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می‌بندند و می‌گویند: ما به تو هیچ نیازی نداریم! باید از همان راهی که آمده‌ای، برگردی و بروی!! (۶۶)

این‌ها، سخنانی بود که از خاندان پیامبر به ما رسیده است. به راستی هدف آنان از بیان این سخنان چه بوده است؟

بارخدایا! از تو می‌خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم، پیرو علمایی باشم که خود را خاک پای مهدی علیه السلام می‌دانند، به من شناختی بده تا بتوانم از فقیهانی که به اسم تو و به اسم قرآن تو با مهدی علیه السلام سر جنگ دارند، دوری کنم. کمکم کن تا فریب آنان را نخورم، به راستی که در روزگار ظهور امتحان سختی را در پیش دارم.

* * *

نام او فُضَیل است، او از بصره به مدینه آمده است تا امام صادق علیه السلام را ببیند. وقتی خدمت امام می‌رسد امام رو به او می‌کند و می‌گوید:

— وقتی مهدی ما قیام کند با جهل و نادانی مردم روبرو خواهد شد، شرایط او بسیار سخت‌تر از شرایط ظهور پیامبر خواهد بود.

— برای چه؟ مگر در زمان ظهور مهدی علیه السلام چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چرا شرایط آن زمان سخت‌تر از زمان پیامبر خواهد بود؟

— وقتی رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، مردم به عبادت سنگ‌ها و چوب‌ها مشغول بودند، پیامبر وظیفه خود را انجام داد و آنان را از بت‌پرستی نجات داد، اما وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، مسلمانان هستند که با او مخالفت خواهند کرد، آنان آیات قرآن را بر ضد او تفسیر خواهند کرد! (۶۷)

فضیل با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت، زمانی که مهدی علیه السلام ظهور کند، کسانی با اسم قرآن به مخالفت با او خواهند پرداخت، مهدی علیه السلام باید با تفسیر غلط و اشتباه قرآن مبارزه کند و این کاری است بسیار دشوار!

من چقدر ساده بودم که خیال می‌کردم دشمنان امام زمان فقط کافران هستند، نه، بزرگ‌ترین دشمنان آن حضرت، گروهی هستند که قرآن را تفسیر می‌کنند،

این گروه همان علمای بی‌تقوایی هستند که از دین و اعتقادات مردم برای ضربه زدن به امام‌زمان استفاده می‌کنند، آنان به کانون ثروت و قدرت وابسته هستند، می‌دانند که با پیروزی امام‌زمان، دروغ‌هایشان آشکار خواهد شد، برای همین تلاش می‌کنند تا با استفاده از قرآن به جنگ مهدی علیه السلام بروند، افسوس که نمی‌دانند پیروزی مهدی علیه السلام وعده‌ای آسمانی است و آنان به زودی به سزای همه کارهای خود خواهند رسید.

* * *

بارخدایا! تو می‌دانی من امام‌زمانم را دوست دارم، به امامت او اعتقاد دارم، کمکم کن تا همواره در راه او بمانم، من با دشمنان او، دشمن هستم، می‌دانم اگر بخوام جزء پیروان واقعی او باشم، باید با دشمنانش، دشمن باشم. تو امام‌زمان را محور حق و حقیقت قرار دادی، حق، آن چیزی است که او آن را می‌پسندد، باطل چیزی است که او از آن بیزار است. (۶۸)

من آمادگی خود را برای یاری او اعلام می‌کنم، آماده‌ام و منتظرم تا روزگار ظهورش فرا رسد، روزی که تو دین خود را به دست او زنده می‌کنی. بارخدایا! از تو می‌خواهم تا مرا یاری کنی تا در راه او ثابت قدم بمانم. کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام‌زمانم باشد، توفیقم بده تا از امام‌زمان جدا نشوم!

بقره: آیه ۸۲ - ۸۰

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ
أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا
لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

می خواهی باز هم درباره یهودیان و باورهای غلط آنها، برایم سخن بگویی
تا مبادا من هم باورهایی مثل آنان پیدا کنم.

یهودیان خود را برتر از دیگران می دانند و باور دارند که تو برای آنان امتیاز
ویژه ای قرار داده ای، آنان خود را اهل نجات می دانند و خیال می کنند اگر
گناهی مرتکب شوند، فقط چند روزی عذابشان می کنی و سرانجام آنان
بهشت است.

به آنان می‌گویی: «ای یهودیان! آیا از من پیمانی گرفته‌اید که چنین سخن می‌گویید؟».

آری، یهودیان فراموش کرده‌اند که همه، نزد تو مساوی هستند و تفاوتی در رسیدگی به اعمال و کردار و پاداش و کیفر آنان وجود ندارد، معیار نجات و رستگاری، ایمان و کردار شایسته است، تو بهشت را به بها می‌دهی، نه به بهانه!

اکنون می‌فهمم که نباید خود را بهتر از دیگران بدانم، تو با هیچ کس پیمان نبسته‌ای که بی‌دلیل او را وارد بهشت کنی، همه در برابر قانون تو یکسان هستند و با هیچ کس پیمان نجات نبسته‌ای.

کسی که می‌خواهد اهل بهشت بشود باید با ایمان باشد و به نیکی رفتار کند، آری، ایمان و عمل شایسته، تنها راه سعادت است. کسانی که در دنیا به گناه و معصیت رو آورند، روز قیامت در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

بقره: آیه ۸۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ
حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ
مُعْرِضُونَ (۸۳)

اکنون پیمانی را که از بنی اسرائیل گرفتی، می‌خوانم، این پیمان، همان اصول ثابت ادیان آسمانی است. از همه می‌خواهی تا به این قوانین، عمل کنند:

- ۱- از عبادت بُت‌ها دوری کنند و فقط تو را پرستش کنند.
 - ۲- به پدر و مادر خود احترام بگذارند و به آنان نیکی کنند.
 - ۳- به خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان کمک کنند.
 - ۴- با مردم به زیبایی سخن بگویند و با یکدیگر مهربان باشند.
 - ۵- نماز بخوانند و زکات (صدقه) بدهند تا فقر از جامعه ریشه کن شود.
- این پنج قانون مهمی بود که تو برای بنی اسرائیل فرو فرستادی، اما بیشترشان به این قوانین عمل نکردند.

* * *

نیکی به پدر و مادر را بعد از «توحید و یکتاپرستی» ذکر کرده‌ای، بعد از شناخت و معرفت، هیچ چیز مهم‌تر از احترام به پدر و مادر نیست. این درس بزرگی است که امروز از سخنت فرا گرفتیم.

روزی می‌خواستم بدانم کدام یک از کارهای خوب، زودتر از همه کارها، خشنودی تو را در پی دارد؟

به راستی کدام کار است که گوی سبقت را از همه ربوده و می‌تواند باران رحمت را برایم بفرستد؟

پس در کتاب‌ها به جستجو پرداختم، به حدیثی از امام صادق علیه السلام رسیدم که فرمودند: «هیچ عبادتی زودتر از احترام به پدر و مادر، نمی‌تواند خشنودی خداوند را در پی داشته باشد». (۶۹)

* * *

جوانی وارد مسجد می شود و سراغ پیامبر را می گیرد، مردم به او می گویند که پیامبر کنار آن ستون نشسته است، او نزد پیامبر می رود و بعد از سلام می گوید: - ای رسول خدا! من خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان جنگ نمایم.

- ای جوان! به جهاد برو و بدان که اگر شهادت نصیب تو شود، به سعادت بزرگی دست یافته ای و اگر به سلامت از جهاد برگردی، باز هم خدا تمام گناهانت را می بخشد، همانند روزی که از مادر متولد شده ای.

وقتی آن جوان این را می شنود، سکوت می کند و به فکر فرو می رود، او پدر و مادر پیری دارد و آن ها جز او کسی را ندارند، دلخوشی آن ها در تمام دنیا، این جوان است و به او انس دارند.

بعد از لحظاتی او رو به پیامبر می کند و می گوید:

- می خواهم به جهاد بروم، اما پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آن ها با من انس می گیرند.

- ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، اگر شبی، کنار پدر و مادر خود بمانی و آن ها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است. (۷۰)

بقره: آیه ۸۶ - ۸۴

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا
تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَفْرَأْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ

أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ
 تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَقَادُوهُمْ وَهُوَ
 مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ
 فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ
 الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)
 أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ
 وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

سخن خود درباره یهودیان را ادامه می دهی، از آنان عهد گرفتی که از اختلاف و جنگ دوری کنند و خون یکدیگر را نریزند و هم‌کیشان خود را از شهر و کاشانه خود بیرون نکنند.

قبل از ظهور اسلام، عده‌ای از یهودیانی که در شهر یثرب (مدینه) زندگی می‌کردند، با یکدیگر اختلاف داشتند و هر گروهی از آنان با قبیله‌ای از مشرکان هم‌پیمان می‌شدند و در جنگ‌ها بر روی هم شمشیر می‌کشیدند و خون یکدیگر را می‌ریختند، آنان پیمان و عهد خدا را فراموش کردند.

وقتی آتش جنگ فروکش می‌کرد، یهودیان برای آزاد کردن اسیران خود اقدام می‌کردند، می‌گفتند که ما به دستور خدا باید اسیران خود را آزاد کنیم.

خطاب به آنان گفתי: چطور شد که به برخی از دستوره‌ای من عمل می‌کنید و برخی دیگر را نادیده می‌گیرید؟ چرا فقط به فکر آزاد کردن اسیران خود هستید؟ مگر من به شما نگفتم هرگز با یکدیگر نجنگید؟ چرا خون یکدیگر را می‌ریزید و با هم جنگ می‌کنید؟ کسانی که بعضی دستوره‌ای مرا انجام دهند و بعضی دیگر را عمل نکنند به عذاب گرفتار خواهند شد، آنان در دنیا

گرفتار خواری و زبونی خواهند شد. آنان کسانی هستند که فقط به دنیا چشم دوخته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند.

آنان در بازار دنیا دچار زبانی بزرگ شده‌اند، سرمایه‌های خود را داده‌اند و عذاب همیشگی را خریده‌اند، آنان باید بدانند که در روز قیامت هیچ یار و یآوری ندارند و از عذابشان هم کاسته نخواهد شد.

بقره: آیه ۸۸ - ۸۷

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ
بِالرُّسُلِ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ
وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَقَلِيلًا مِمَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

کتاب تورات را به موسی علیه السلام دادی و بعد از او هم پیامبران دیگر را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، معجزات زیادی به عیسی علیه السلام دادی و او را به واسطه جبرئیل یاری نمودی. (۷۱)

ولی یهودیان سخن پیامبران را نپذیرفتند و تکبر ورزیدند، گاهی با ریشخند به پیامبران گفتند که ما سخنان شما را نمی‌فهمیم! دل‌های ما آمادگی فهم سخنانتان را ندارد، گاهی عده‌ای از پیامبران را مظلومانه به شهادت رساندند. تو در تورات درباره پیامبری محمد صلی الله علیه و آله سخن گفتی، یهودیانی که در روزگار محمد صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند به خوبی نشانه‌های او را می‌دانستند و قبل از

پیامبری محمد ﷺ به مشرکان می‌گفتند که به زودی آخرین پیامبر خدا در سرزمین حجاز ظهور خواهد کرد، اما وقتی که محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او را انکار کردند در حالی که می‌دانستند او پیامبر خداست و همه نشانه‌های پیامبر موعود را دارد، وقتی این رفتار را دیدی آنان را از رحمت خود دور کردی و نور عقل و فطرت را در قلب آنان خاموش کردی. یهودیان سال‌های سال در انتظار پیامبر موعود بودند، با خود فکر می‌کنم که آیا انتظار باعث رستگاری می‌شود؟

وقتی محمد ﷺ به پیامبری رسید، آن‌ها دانستند که او همان پیامبر موعود است، ولی این علم هم به کار آن‌ها نیامد، علم، به تنهایی مایه نجات آدمی نمی‌شود، بلکه روحیه حق‌پذیری لازم است. این درس بزرگی برای من است، من که ادعا می‌کنم منتظر آمدن مهدی ﷺ هستم، چقدر خود را آماده پذیرش دستورات او کرده‌ام؟ چقدر من به انتظار خود می‌بالم، در حالی که یهودیان نیز منتظران پیامبر موعود بودند اما چون او را دیدند به جنگ او رفتند و بر او شمشیر کشیدند!

بقره: آیه ۹۰ - ۸۹

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعْثًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنَ فَضْلِهِ عَلَى

مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَيَّ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ

مُهَيَّنٌ (۹۰)

یهودیان دوست داشتند که آخرین پیامبر از میان آنان باشد. برای همین وقتی که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، آنان به او ایمان نیاوردند. آری، حسد، علت ایمان نیاوردن به محمد ﷺ شد.

یهودیان با رنج فراوان به مدینه کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به مدینه آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمل کردند تا بتوانند آخرین پیامبر خدا را درک کنند، اما همه زحمت‌های خود را به بهای ناچیز فروختند. دنیاطلبی و حسادت، آنان را از پذیرش حق و حقیقت بازداشت و گرفتار خشم خدا شدند.

قرآن کتابی بود که تورات (تحریف نشده) را تأیید می‌کرد، اما یهودیان متعصب به قوم و نژاد از قبول قرآن سر باز زدند. آنان قدر خود را ندانستند و همه سرمایه‌های خود را به بهای اندک فروختند!

باید از سرنوشت آنان درس بگیریم، نباید خود را ارزان بفروشم، برای وجود من بهایی جز بهشت نیست، اگر خودم را به غیر بهشت بفروشم، ضرر کرده‌ام، دنیا و همه نعمت‌هایش دیر یا زود از بین می‌رود، دنیا نابود شدنی است، آنچه جاوید است، بهشت است. (۷۲)

بقره: آیه ۹۳ - ۹۱

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ
 بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ
 فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
 مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)
 وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
 وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ
 قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

به یهودیان یادآوری کردی که من از شما پیمان گرفتم و نعمت‌های زیادی به شما دادم و از شما خواستم به همه دستورات تورات عمل کنید.

تو در تورات درباره آمدن محمد ﷺ بشارت داده بودی و آن‌ها باید به محمد ﷺ ایمان می‌آوردند، ولی زمانی که محمد ﷺ از آن‌ها خواست تا به قرآن ایمان بیاورند در جواب گفتند که ما فقط به تورات که کتاب آسمانی خودمان است، ایمان داریم.

به راستی آیا آنان به تورات ایمان داشتند؟ اگر واقعاً به تورات ایمان آورده بودند، پس چرا پیامبران پیشین را به قتل رساندند؟ چرا بعد از ایمان آوردن به موسی ﷺ، گوساله پرست شدند؟ چرا در حق یکدیگر ظلم و ستم نمودند؟ با وجود این چنین کارهایی، چگونه باز می‌گویند ما به تورات ایمان داریم؟ مگر تورات از آنان نخواست که هرگز بت نپرستند و در زمین ظلم و ستم نکنند و خون مظلومان را نریزند؟

چه شد یهودیان به قرآن که آخرین کتاب توست ایمان نیاوردند؟ اینجا می‌خواهی پاسخ این سؤال را بدهی.

یهودیان به کتاب خودشان هم بی‌اعتنا بودند و از قبول آن سر باز زدند، وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت، آنان به پرستش گوساله روی آوردند. دل‌های آنان، از عشق به گوساله پر شده بود و دیگر جایی برای تفکر و ایمان نمانده بود. حال این سؤال را می‌پرسی: آیا گوساله‌پرستی، کشتن پیامبران و پیمان شکنی، نشانه ایمان است؟

بقره: آیه ۹۶ - ۹۴

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهِنَّ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ حِجِّهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

یهودیان خود را برگزیده تو می‌دانند و تصور می‌کنند که فقط آنان به بهشت خواهند رفت.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا با یهودیان چنین سخن بگویی: «اگر شما باور دارید که بهشت فقط از آن شماس است، پس آرزو کنید تا مرگ به سراغ شما بیاید.»

آیا آنان چنین آرزویی دارند؟ هرگز!
 آرزو دارند که در دنیا زندگی طولانی داشته باشند، آنان به جمع کردن مال
 دنیا حریص تر از سایرین حتی مشرکان هستند و آن چنان شیفته دنیا شده اند
 که هر کدام از آنان دوست دارند هزار سال عمر کنند تا ثروت بیشتری
 ببندوزند و از عذاب قیامت فرار کنند.
 اگر آنان هزار سال هم در این دنیا باشند، سرانجام، مرگ به سراغ آنان می آید
 و گرفتار عذاب خواهند شد.
 آری، کسی که به تو ایمان دارد از مرگ هراسی ندارد، این نشانه ایمان است،
 باید لحظه ای فکر کنم، آیا مرگ را دوست دارم؟ آیا واقعاً مشتاق وصال تو
 هستم؟

بقره: آیه ۱۰۱ - ۹۷

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ
 قَلِيكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى
 لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ
 وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ
 بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْكَلْنَا عَاهِدُوا عَاهِدًا نَبَذَهُ
 فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ
 عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ
 اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

مردم مدینه نگاه می‌کنند، این پیرمرد کیست که به سوی پیامبر می‌رود؟ او «ابن‌صوریا» یکی از بزرگان سرزمین فدک است، سرزمینی آباد و حاصلخیزی که یهودیان در آنجا زندگی می‌کنند. این سرزمین، چشمه‌های آب فراوان و نخلستان‌های زیادی دارد. (۷۳)

ابن‌صوریا نزد پیامبر می‌آید و با او سخن می‌گوید: «ای محمد! برایم از خدای خود سخن بگو، آیات قرآن را برایم بخوان».

پیامبر برای او قرآن می‌خواند و او سکوت می‌کند و به فکر فرو می‌رود، پیام آسمانی قرآن را با فطرت خویش هماهنگ می‌یابد. لحظاتی می‌گذرد، حال رو به پیامبر می‌کند و چنین می‌گوید:

— سؤالی دارم. بگو بدانم نام فرشته‌ای که این آیات را بر تو نازل کرده است، چیست؟

— این آیات را جبرئیل بر من نازل کرده است.

— اگر فرشته‌ای که به تو قرآن را نازل می‌کند، میکائیل بود من حتماً به تو ایمان می‌آوردم! افسوس که جبرئیل مأمور نازل کردن قرآن بر توست!

— میکائیل و جبرئیل هر دو فرشته خدا هستند.

— ای محمد! جبرئیل، دشمن ما یهودیان است، او در زمان موسی علیه السلام برای ما دستورات سختی درباره جهاد و جنگ آورد، اما میکائیل برای ما دستورات آسانی می‌آورد.

سخن ابن‌صوریا به پایان می‌رسد و از نزد پیامبر می‌رود و مسلمان نمی‌شود،

او نمی‌داند فرشتگان از طرف تو مأمور انجام کارهایی هستند، دشمنی با آنان در واقع دشمنی با توست، اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! به مردم بگو: هر کس با جبرئیل دشمن باشد، دشمن خداست، زیرا جبرئیل به دستور خدا قرآن را بر من نازل کرده است، قرآنی که ادامه کتب آسمانی است و مایه هدایت اهل ایمان است و بشارت بهشت را به همراه دارد».

آری، هر مدرسه‌ای برای دانش‌آموزان خود کلاس‌هایی برگزار می‌کند و سرِ هر کلاس معلم مخصوصی می‌رود، درست است که هر معلم تخصص و توانایی خاصی دارد، اما همه معلمان هدف یکسانی دارند و هر کدام از آنان قسمتی از نیازهای شاگردان را برطرف می‌کنند. اگر دانش‌آموزی از سر تعصب با معلمی دشمنی کند، در واقع با مدرسه و نظام آموزشی دشمنی کرده است.

جبرئیل همچون معلمی است که برای هدایت بشر، سخن خدا را بر پیامبران نازل می‌کند، دشمنی با او در واقع دشمنی با توست. جبرئیل به اذن تو قرآن را بر قلب محمد ﷺ نازل کرده است، پس چه جای انکار و اعتراض است؟ (۷۴)

بقره: آیه ۱۰۳ - ۱۰۲

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ
 سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
 السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَاوَتْ وَمَا يُعَلِّمَانِ

مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

یهودیان همواره بهانه‌جو بودند و با آن که می‌دانستند حق و حقیقت چیست، اما باز هم از قبول آن سر باز می‌زدند، آنان برای حفظ منافع خود، قرآن را کنار گذاشتند و همچون جاهلان با محمد ﷺ مخالفت کردند. آنان نه تنها قرآن بلکه دیگر کتب آسمانی را نیز کنار افکندند و به جای آن، به افسانه‌های جادوگران رو آوردند.

دوست دارم بدانم ماجرای آن افسانه‌ها چه بود که یهودیان به سراغ آن‌ها رفتند؟

تو برای ما از دو ماجرا سخن می‌گویی:

* ماجرای اول:

سلیمان ﷺ یکی از پیامبران بزرگ بود، تو به او پادشاهی بزرگی عنایت کردی، او قدرت‌های عجیبی داشت که مایه تعجب همه شده بود. وقتی سلیمان ﷺ از دنیا رفت، شیطان که می‌خواست مردم را گمراه کند، مطالبی را درباره جادوگری در اختیار مردم قرار داد. شیطان کتابی را در

دسترس مردم قرار داد و کاری کرد که مردم خیال کنند این کتاب از سخنان سلیمان علیه السلام است.

بعد از آن، مردم خیال کردند که سلیمان علیه السلام، آن همه قدرت خود را از سحر و جادو به دست آورده بود و برای همین بود که مردم به جادوگری رو آوردند و سحر و جادو را به دیگران آموزش دادند.

کم‌کم عده‌ای خیال کردند که سلیمان علیه السلام اصلاً پیامبر نبوده است، بلکه او جادوگر بزرگی بوده است.

متأسفانه یهودیان هم این سخنان را باور کردند و به جادوگری رو آوردند، آنان به جای آن که تورات را بخوانند و به آن عمل کنند، به جادوگری دل بستند.

تو در اینجا اعلام می‌کنی که سلیمان جادوگر نبوده است، او پیامبر بود و هرگز برای پیشبرد اهداف خود از سحر و جادو استفاده نکرد. (۷۵)

* ماجرای دوم:

مردم بابل به سحر و جادو رو آورده بودند، تو دو فرشته به نام «هاروت» و «ماروت» را به میان آنان فرستادی. آنان مأمور بودند تا راه باطل کردن سحر و جادو را به مردم آموزش بدهند. معلوم است که هر کس بخواهد جادویی را باطل کند، باید با جادوگری هم آشنایی داشته باشد. آن دو فرشته ناچار بودند ابتدا راه و روش جادو کردن را بگویند و سپس راه باطل کردن آن را شرح بدهند.

در این میان، عدّه‌ای از این یهودیان سوءاستفاده کردند و از آموزش‌های آن دو فرشته، راه جادوگری را آموختند و توانستند بین زن و شوهر با جادو اختلاف و جدایی بیفکنند.

یهودیان به جای آن که از این آموزش‌ها برای باطل کردن جادو استفاده کنند، آن را وسیلهٔ فساد قرار دادند.

آن‌ها از نوشته‌هایی که در زمان سلیمان باقی مانده بود و از آموزش‌های آن دو فرشته، جادوگری را رواج دادند، آنان می‌دانستند جادوگری هیچ سودی در روز قیامت ندارد، پس سعادت و رستگاری ابدی را از دست دادند، اگر به جای رو آوردن به جادو به کتب آسمانی رو می‌آوردند، رستگار می‌شدند و بهشت جاودان را از آن خود می‌کردند.

بقره: آیه ۱۰۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا

وَأَسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

محمد ﷺ برای مردم سخن می‌گوید، جمعیت زیادی دور او جمع شده‌اند، صدا به همه نمی‌رسد، یکی می‌گوید: «راعینا». معنی این عبارت این است: «مراعات حال ما را بنما، اندکی صبر کن تا ما سخنانت را بهتر درک کنیم و فرصت پرسش کردن داشته باشیم».

چند یهودی که در آن جمع حضور دارند این ماجرا را به گوش بزرگان خود می‌رسانند. آنان از این ماجرا سوءاستفاده می‌کنند و می‌خواهند به خیال خود آبروی مسلمانان را ببرند.

ناگهان در همه‌جا این سخن پخش می‌شود که مسلمانان به پیامبر خود

می‌گویند: «ای محمد! ما را احمق کن!».

همه به فکر فرو می‌روند، این سخن از کجا درست شد؟ کلمه «راعنا» در زبان عربی به معنای «به ما مهلت بده!» است، اما در زبان عبری که زبان یهودیان است به معنای «ما را احمق کن!» می‌باشد. عجیب است، پیامبر برای مسلمانان سخن می‌گفت، مسلمانان همه به عربی سخن می‌گویند، معلوم است که منظور مسلمانان چیست، اما یهودیان این‌گونه می‌خواستند مسلمانان را مسخره کنند.

و تو آیه‌ای برای محمد ﷺ نازل می‌کنی، مسلمانان می‌فهمند هرگاه خواستند که پیامبر آرام‌تر با آن‌ها سخن بگویند دیگر از واژه قبلی استفاده نکنند، بلکه به جای آن بگویند: «انظُرنا». واژه «انظُرنا» به معنای: «به ما مهلت بده» است، دیگر این واژه در زبان یهودیان معنای بدی ندارد تا آنان سوءاستفاده کنند. و این ماجرا را در قرآن اشاره می‌کنی تا مسلمانان در طول تاریخ درس مهمی بگیرند. ما باید مواظب باشیم که هرگز بهانه به دست دشمن ندهیم. آری، حتی به کار بردن کلمه‌ای می‌تواند به دشمن، فرصت سوءاستفاده دهد. مسلمان باید با دقت سخن بگوید و به نتیجه سخن خود فکر کند، مبادا با سخن خود، بهانه دست دشمن بدهد.

بقره: آیه ۱۰۵

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ

أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

باز هم برای مسلمانان سخن می‌گویی، به آنان خبر می‌دهی که بُت پرستان و گروهی از یهودیان و مسیحیان به شما حسادت می‌ورزند و حاضر نیستند ببینند که برای مسلمانان پیامبری فرستاده‌ای و قرآن را به او نازل کرده‌ای. این اراده تو بود که اسلام، آخرین دین آسمانی باشد و محمد ﷺ هم آخرین فرستاده تو.

کینه‌توزی و حسادت دیگران هرگز در اراده تو تأثیری ندارد، فضل و بخشش تو بسیار است، هر کس را که شایسته بدانی، رحمت و خیر خود را نصیبش می‌کنی.

به راستی رحمت مخصوص خود را به که داده‌ای؟ من در جستجوی آن رحمت خاص تو هستم.

شنیده‌ام وقتی رحمت و مهربانی خود را آفریدی، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمودی، ۹۹ قسمت آن را به محمد ﷺ و خاندان پاک او دادی و یک قسمت باقیمانده را میان همه آفریده‌های خود تقسیم کردی. (۷۶)

برای همین محمد ﷺ و خاندان او معدن مهربانی تو هستند، اگر در جستجوی رحمت و مهربانی تو هستم، باید به در خانه آنها بروم که تو آنان

را جایگاه رحمت خود قرار داده‌ای.

امروز هم تو رحمت خاص خود را به مهدی علیه السلام داده‌ای، او امام‌زمان من است، او اساس و اصل مهربانی توست، در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می‌بینم.

من باید بدانم که مهدی علیه السلام واسطه جاری شدن آن مهربانی است. امروز اگر می‌خواهی بر بندگان خود مهربانی کنی، خیر و برکتی را بر مردم نازل نمایی، آن را ابتدا نزد مهدی علیه السلام نازل می‌کنی، زیرا تو او را واسطه میان خود و بندگان قرار داده‌ای.

آری، هیچ کس نمی‌تواند رحمت تو را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر اینکه لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که تو امروز این شایستگی را فقط و فقط به مهدی علیه السلام داده‌ای، او واسطه فیض و رحمت توست.

بقره: آیه ۱۰۷ - ۱۰۶

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا
 أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ
 اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
 نَصِيرٍ (۱۰۷)

تو را شکر می‌کنم که پیرو دین تو هستم، دین اسلام که کامل‌ترین دین‌هاست. می‌دانم تو برای هدایت انسان، پیامبران زیادی فرستادی و هر

کدام مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

موسی علیه السلام دین یهود و کتاب تورات را آورد، عیسی علیه السلام دین مسیح و انجیل را آورد و محمد صلی الله علیه و آله هم دین اسلام و قرآن را برای بشریت به ارمغان آورد. باید بدانم که تغییر ادیان آسمانی و کامل شدن آن‌ها نشانه نارسایی و نقص دین قبلی نیست. بلکه میزان رشد انسان‌ها زمینه‌ساز نزول ادیان مختلف است، وقتی پایان دین یهود را اعلام نمودی، دین مسیحیت را جایگزین آن نمودی، بعد از مدتی هم پایان دین مسیحیت را اعلام کردی و دین اسلام که دینی کامل تر از آن بود را جایگزین ساختی.

بار دیگر تو را سپاس می‌گویم که پیرو کامل‌ترین دین هستم.

من باید بدانم که فقط تو همه کاره آسمان‌ها و زمین هستی، هیچ کس غیر از تو نمی‌تواند مرا یاری کند و سرپرستیم را به عهده بگیرد، تو خدای مهربانی و من اگر از تو رو برگردانم، هیچ پناهی ندارم.

بقره: آیه ۱۱۰ - ۱۰۸

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ
 مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ
 السَّبِيلِ (۱۰۸) وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ
 إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ
 فَاعْتَفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ (۱۰۹) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ

خَيْرٌ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

سرگذشت بنی اسرائیل را برایم گفتی، از بهانه‌جویی و درخواست‌های آنان سخن به میان آوردی، اینکه آنان از موسی علیه السلام خواستند تا تو را با چشم ببینند، در حالی که تو جسم نیستی تا بتوان با چشم تو را دید.

اکنون یادآوری می‌کنی که مبادا راه آنان را بروم و خواسته نامعقولی مانند آنان داشته باشم، باید از سرنوشت آنان برای امروز خود درس بگیرم.

نکته دیگر اینکه کافران و یهودیان هرگز به کفر خود بسنده نمی‌کنند، بلکه آنان تلاش می‌کنند کاری کنند که مسلمانان دست از اسلام بردارند.

آری، آنان هر روز دسیسه می‌کنند، سؤال‌هایی را مطرح می‌کنند، ایجاد شبهه می‌کنند تا شاید من دست از دین و آیین آسمانی خود بردارم، باید هشیار باشم، فریب آنان را نخورم!

تو می‌دانی چرا این کار را می‌کنند، آنان این کار را از روی حسادت می‌کنند، می‌دانند که دین اسلام دین حق است، اما باز هم با این دین دشمنی می‌کنند.

می‌خواهی تا در مقابل تلاش‌های آنان عفو و گذشت داشته باشم و منتظر فرصت مناسب باشم، نباید در برخورد عجله کنم، باید با خویش‌ن‌داری و تقوا با آنان برخورد کنم.

باید به درون خود هم توجه کنم!

به اصلاح خود پردازم، توجّه من فقط به دشمن نباشد، باید نماز بخوانم و نسبت به جامعه خود بی تفاوت نباشم، زکات و صدقه بدهم تا فقر از جامعه ریشه کن شود. هر کار خیری را که انجام دهم، آن را نزد تو خواهم یافت. اگر به نیازمندی کمک مالی کنم، این پول از بین نرفته است، بلکه در حساب بانکی قیامت ذخیره می شود و می توانم روز قیامت از آن برداشت کنم.^(۷۷)

بقره: آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا
أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ
رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

وقتی با یهودیان روبرو می‌شوم، می‌گویند: «فقط کسی که پیرو دین ما باشد، اهل بهشت است».

این سخن را از مسیحیان نیز شنیده‌ام، آنان هم می‌گویند بهشت فقط از آن کسی است که مسیحی باشد.

اکنون تو چنین سخن می‌گویی: «این آرزویی باطل است، به آنان بگویید اگر راست می‌گویند دلیل سخن خود را بیاورند».

آری، تو می‌دانی هیچ دلیلی برای این سخن ندارند، این آرزو و خیالی است

که در سر دارند. مگر تورات و انجیل، بشارت آمدن محمد ﷺ را نداده‌اند، چرا آنان به کتاب آسمانی خود عمل نمی‌کنند؟

از من می‌خواهی که از آنان دلیل بخواهم، تو دوست داری بین ما انسان‌ها تفکر منطقی حاکم شود. به راستی که آرزوهای خام هرگز نمی‌تواند محور گفتگوها باشد، محور اصلی، حق است که با دلیل روشن ثابت می‌شود. تو یک قانون مهم داری، هر کس با تمام وجود تسلیم تو شود و کار نیکو انجام دهد، اهل بهشت است و در روز قیامت هیچ ترسی به دل نخواهد داشت.

یهودیان و مسیحیان اگر دست از لجاجت بردارند و تسلیم شوند، باید به اسلام ایمان بیاورند، زیرا در کتب آسمانی از آن‌ها خواسته شده که با ظهور آخرین پیامبر به او ایمان بیاورند، اما چرا آنان لجاجت می‌کنند؟ چرا از قبول حق سر باز می‌زنند؟

بقره: آیه ۱۱۳

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ
النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

یک روز، گروهی از مسیحیان نزد پیامبر آمدند تا درباره اسلام سخنانی بشنوند، از طرف دیگر، جمعی از یهودیان هم نزد پیامبر آمده بودند. یکی از یهودیان رو به مسیحیان کرد و گفت: «دین و آیین شما هیچ پایه و

اساسی ندارد»، او با این سخن، پیامبری عیسی علیه السلام و کتاب انجیل را انکار کرد. مردی مسیحی از جا برخاست و او هم دین یهود را بی اساس خواند و موسی علیه السلام و تورات او را انکار کرد.

تو که این سخنان را می شنیدی به محمد صلی الله علیه و آله وحی کردی که آنان تورات و انجیل را خوانده اند، اما چه شده که مانند بُت پرستان، رسالت پیامبران را انکار می کنند؟ من در روز قیامت میان یهودیان و مسیحیان داوری خواهم نمود.

* * *

بقره: آیه ۱۱۴

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ
لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)

در سال هفتم هجری، پیامبر همراه با گروه زیادی از مسلمانان به سوی مکه حرکت کردند تا در مسجدالحرام نماز بخوانند و دور خانه تو طواف کنند، اما مشرکان و بُت پرستان مکه نگذاشتند پیامبر و همراهانش وارد شهر شوند و در مسجدالحرام عبادت را بجا آورند.

ستم بُت پرستان مکه از همه ظالمان بیشتر است، مسجد خانه توست، خانه تو احترام زیادی دارد، هر کس کاری کند که نتیجه اش تخریب مسجد یا از رونق افتادن آن باشد، او را دشمن می داری و ذلت و خواری در دنیا و عذاب سخت آخرت را نصیبش می کنی، تعطیل کردن مسجد و خراب نمودن آن، بزرگ ترین ستم هاست، زیرا با تعطیلی مسجد، مردم از دین، جدا می شوند و شرک رواج می یابد و رونق شرک، ستمی بس بزرگ به بشریت است.

از همه ما می خواهی تا مساجد را با حضور خود رونق دهیم تا ستمکاران از حضور ما بترسند و دست آنها از این مکان های مقدس کوتاه شود.

بقره: آیه ۱۱۵

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجَاءَهُ اللَّهُ

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)

اگر بخواهم با تو سخن بگویم به کدام سو رو کنیم؟ کجا بروم؟ اگر مرا از حضور در مسجد باز داشتند، چه کنیم؟ اگر در جایی زندگی کنیم که مسجدی نباشد، چگونه با تو سخن بگویم؟ اینجاست که این سخت برایم رهگشاست: «به هر طرف رو کنید، به من رو کرده اید».

پس هر جایی که باشم، می توانم تو را بخوانم، با تو سخن بگویم. نمازهای واجب خود را باید به سمت کعبه بخوانم، اگر در حال مسافرت باشم، مثلاً در ماشین یا هواپیما باشم و ندانم که قبله کجاست، می توانم برای خواندن نماز مستحبی به هر سو رو کنم. (۷۸)

سراسر جهان از آن توست، تو این جهان را آفریدی، مکان هم آفریده توست، تو هرگز در آفریده های خود قرار نمی گیری. هنوز مکان نبود، ولی تو بودی. (۷۹)

تو خدای من هستی، نه مکان داری و نه زمان! تو از همه مکان ها باخبر هستی، هر طرف رو کنیم، به مشرق یا مغرب، به سویت رو کرده ام، صدایم را می شنوی و از حالم باخبری.

اگر خواسته‌ای تا نماز واجبم را رو به کعبه بخوانم برای این است که وحدت مسلمانان در جامعه جلوه کند و یاد و نام ابراهیم علیه السلام زنده بماند، همان کسی که بت‌شکن بود و به کعبه حیاتی دوباره داد.

بقره: آیه ۱۱۷ - ۱۱۶

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَّهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهٗ قَائِمُونَ (۱۱۶) بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

عده‌ای از مردم می‌گویند که تو برای خود فرزندی برگزیدی، مسیحیان می‌گویند که «عیسی» پسر توست، یهودیان می‌گویند «عزیر» پسر توست. عزیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

بُت پرستان هم بُت‌ها را دختران خدا می‌دانند، آنان برای بُت‌ها قربانی می‌کنند و به عبادت آن‌ها می‌پردازند. (۸۰)

این سخن باطلی است، تو هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست و همه آفرینش در برابر فرمانت تسلیم هستند.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش

باشد تا به او انس گیرد، اما تو بی نیاز از همه این‌ها هستی. من تو را ستایش می‌کنم که همواره یگانه و بی نیاز بوده و هستی. اگر خوب فکر کنم می‌بینم این قانون است: انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. هرچیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، اما تو خدایی هستی که فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، همیشه بوده و خواهی بود. (۸۱)

تو آسمان‌ها و زمین را آفریده‌ای و هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله‌ای به وجود می‌آید. هر چه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می‌شود. (۸۲)

بقره: آیه ۱۱۸

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا
آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

عده‌ای از مردم نادان می‌گویند چرا خدا خودش با ما سخن نمی‌گوید؟ چرا پیامبر را واسطه بین ما و خود قرار داده است؟ چه اشکالی داشت که ما خود سخن خدا را می‌شنیدیم؟ می‌دانی این خواسته آنان چیزی جز بهانه‌جویی نیست، این سخنان را خیلی‌ها قبل از این هم گفته بودند، تو نشانه‌ها و دلایل هدایت را برای همه بیان کرده‌ای، اگر آنان واقعاً می‌خواهند حقیقت را بشناسند، قرآن برای آنان کفایت می‌کند.

سخن گفتن با تو مستلزم مقدماتی است، از طرف دیگر، نزول فرشته وحی بر قلب هر کسی ممکن نیست، قلبی می تواند شایسته این مقام گردد که از سیاهی ها و تیرگی ها به دور باشد.

برای همه اتمام حجّت کرده ای، وقتی که دلایل روشن خود را بیان کردی و قرآن را فرو فرستادی، دیگر به بهانه جویی ها پاسخی نمی دهی.

بقره: آیه ۱۲۰ - ۱۱۹

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا
تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹) وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا
النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ (۱۲۰)

اکنون با پیامبر سخن می گویی:

ای محمد! ای پیامبر من! من تو را به سوی مردم فرستادم تا آنان را به بهشت بشارت بدهی و از عذاب روز قیامت بترسانی، وظیفه توست که پیام مرا به مردم برسانی، تو فقط مأمور به وظیفه هستی، نه ضامن نتیجه! تو قرآن را ابلاغ کن و مردم را به سوی حق راهنمایی کن، اگر در این میان، عده ای از قبول حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز مسئول آنان نیستی. آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

ای محمد! بدان که یهودیان و مسیحیان از تو راضی نخواهند شد مگر زمانی که از اسلام دست برداری و از آیین آن ها پیروی کنی! به کمتر از تغییر

دین اسلام راضی نمی‌شوند، به آنان بگو که فقط هدایت خدا، هدایت واقعی است و تو هرگز به دینی که تحریف شده است، ایمان نخواهی آورد. دین یهود و مسیحیت به دست پیروان آنان تحریف شده است، برای همین دیگر نمی‌توانند هدایت‌کننده انسان باشند، این قرآن است که هیچ تحریفی ندارد و می‌تواند مایه هدایت بشر شود.

ای محمد! یهودیان و مسیحیان دوست دارند که تو از آنان پیروی کنی، بدان اگر این کار را بکنی، دیگر تو را یاری نمی‌کنم و تو دیگر هیچ یار و یآوری نخواهی داشت.

سخن تو با محمد ﷺ به پایان می‌رسد، اما این سخن، در واقع سخن با همه مسلمانان هم هست. اگر ما بخواهیم یهودیان و مسیحیان را از خود راضی کنیم، باید دست از اسلام و قرآن برداریم، اگر ما به خواسته‌هایشان عمل کنیم، دیگر تو ما را یاری نمی‌کنی و به حال خود رهایمان می‌کنی. ما باید بدانیم که تنها راه رستگاری، راه وحی است.

بقره: آیه ۱۲۱

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

قرآن، سخن توست، تو آن را بر قلب محمد ﷺ نازل کردی، خوشا به حال کسانی که قرآن را آن‌گونه که شایسته است، می‌خوانند و عمل می‌کنند. افرادی که از قبول آن سر باز زنند، خودشان زیان می‌کنند، زیرا از سعادت ابدی بی‌بهره می‌مانند.

به راستی، چگونه می‌توانم قرآن را آن‌گونه که شایسته است، بخوانم؟ آیا اینکه تنها قرآن را حفظ کنم و با صوت و ترتیل بخوانم کفایت می‌کند؟ هرگز!

باید در قرآن اندیشه کنم، به آیات آن فکر کنم، از آن درس زندگی بگیرم، راه و رسم خوب زندگی کردن را از آن بیاموزم، اگر این کار را کنم، قرآن، مایهٔ سعادت من خواهد شد. (۸۳)

بقره: آیه ۱۲۳ - ۱۲۲

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ (۱۲۳)

تو از بنی اسرائیل می‌خواهی تا به یاد نعمت‌هایی که به آنان دادی باشی، تو آنان را بر مردم آن روزگار، برتری دادی و آنان باید شکر این نعمت را به جا آورند.

من هم باید به یاد نعمت‌هایی باشم که به من ارزانی کرده‌ای و هر اس روز قیامت را در دل داشته باشم، روزی که سزای کارهای خود را می‌بینم. آن روز هیچ کس به فکر کسی نیست، همه به فکر خود هستند، روزی است که من باید خودم پاسخ عملم را بدهم. روز قیامت، هیچ کس دیگری را یاری نمی‌دهد.

آدمی به هر چه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی‌آید. این واقعیت است،

همهٔ بُت‌ها، نابود شده‌اند، تازه آن زمان است که انسان می‌فهمد بُت‌هایی را که پرستیده است، به هیچ کار نمی‌آیند، آن روز فقط روز خدا و روز بندگان خوب خداست، روزی است که هر کس با پیامبران و جانشینانش دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از شفاعت آنان بهره‌مند خواهد شد، زیرا پیامبران به اذن خدا شفاعت مؤمنان را خواهند نمود.

وای به حال کسانی که به دنبال بُت‌های خود رفتند، آن‌ها تصوّر می‌کردند که بت‌هایشان روزی به یاریشان خواهند آمد، آن‌ها خیلی دیر می‌فهمند که هیچ یار و یآوری ندارند!

بقره: آیه ۱۲۴

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

اکنون برایم از ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوییم، من نیاز به الگویی دارم تا از او پیروی کنم، ابراهیم علیه السلام را الگوی یکتاپرستی معرفی می‌کنی، از من می‌خواهی به یاد آورم زمانی را که او در معرض امتحانات سخت قرار گرفت و در همه امتحان‌ها موفق و سربلند شد. آن وقت بود که او را امام قرار دادی.

به راستی امتحان ابراهیم علیه السلام چه بود؟

او در مقابل بُت‌پرستی قیام کرد، به بتکده شهر بابل رفت و همه بُت‌ها را نابود کرد و حاضر شد در آتش انداخته شود اما دست از یکتاپرستی برندارد، از او خواستی تا زن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی‌آب مکه ساکن کند

و او نیز چنین کرد.

از او خواستی تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را برای تو فدا کند، وقتی دیدی که ابراهیم علیه السلام واقعاً در انجام دستوراتت کوتاهی نمی کند، گوسفندی برایش فرستادی تا آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی دیدی که ابراهیم علیه السلام از همه امتحانات سخت، سربلند شد، مقام امامت را به او عنایت کردی، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام بود.

امام انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود. (۸۴)

کسانی که در بیابانی گم می شوند، راه به هیچ جا نمی برند، خطرات زیادی آنها را تهدید می کند: تشنگی، گرسنگی، حمله درندگان و...

در این میان، یک نفر پیدا می شود و دست مردم را می گیرد و در ادامه مسیر آنان را کمک می کند و نمی گذارد به بیراهه بروند، او آنان را به سلامت به مقصد می رساند.

این مثالی بود برای بیان تفاوت پیامبر و امام، پیامبر مردم را به راه راست راهنمایی می کند، امام کسی است که دست آنان را می گیرد و آنان را به مقصد می رساند.

وقتی مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام دادی، بسیار خوشحال شد و از تو خواست

تا مقام امامت را به فرزندانش هم عنایت کنی، تو به ابراهیم علیه السلام گفتی که امامت، عهد و پیمان من است، این عهد و پیمان هرگز به ستمکاران، نخواهد رسید. آری، می‌خواستی به ابراهیم علیه السلام بگویی که هر کس سابقه ظلم و ستم دارد، هرگز به امامت نخواهد رسید. فقط کسی که معصوم و بی‌گناه است، شایستگی این مقام را دارد.

با این سخن معلوم می‌شود که اگر کسی مدتی از عمر خود را به بُت‌پرستی مشغول باشد، به خود ظلم کرده است، او ستمگر است و هرگز شایستگی مقام امامت را ندارد.

* * *

نزدیک به دو هزار و پانصد سال از مرگ ابراهیم علیه السلام گذشت، تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، محمد صلی الله علیه و آله از نسل ابراهیم علیه السلام بود، محمد صلی الله علیه و آله به مسلمانان خبر داد که پس از من، دوازده امام خواهند آمد، او علی علیه السلام را جانشین و اولین امام معرفی کرد، علی علیه السلام حتی برای یک لحظه هم بُت‌پرستید، او همواره یکتاپرست بود.

عجیب است، وقتی که از برادران اهل سنت می‌خواهم تا آن دوازده امام را شمارش کنند، چنین می‌گویند: «ابوبکر، عمر، عثمان...».

به آنان می‌گوییم:

— مگر قرآن نمی‌گوید که امامت، عهد خداست و هرگز به ظالمان نمی‌رسد؟
— آری، این سخن خداست.

— شما چگونه می‌گویید این سه نفر به مقام امامت رسیدند؟
— مسلمانان با آنان بیعت کردند و آنان امام شدند.

— آیا قبول دارید که این سه نفر قبل از ظهور اسلام، بت پرست بودند؟
 — آری، آن‌ها مثل بقیه مردم بودند. آن زمان همه بت پرست بودند.
 — هر کس بت پرست باشد، ستمکار است و به خودش ظلم کرده است و
 نمی‌تواند به امامت برسد. این مولای من، علی علیه السلام است که هرگز بت نپرستید و
 شایسته این مقام است. (۸۵)

* * *

بقره: آیه ۱۲۵

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن
 مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ
 لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

اکنون برایم از ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوییم، من نیاز به الگویی دارم تا از او
 پیروی کنم، ابراهیم علیه السلام را الگوی یکتاپرستی معرفی می‌کنم، ابراهیم علیه السلام همسر
 و فرزندش، (اسماعیل) را از فلسطین به سرزمین مکه آورد، آن زمان مکه
 سرزمینی خشک و بی‌آب و علف بود. آنجا فقط خانه تو بود و بس!
 چرا ابراهیم علیه السلام چنین تصمیمی گرفت؟ ماجرا چه بود؟ اول باید خلاصه‌ای از
 این ماجرا را بدانم:

ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود و در فلسطین زندگی می‌کرد، سال‌های
 سال بود که تو به ابراهیم فرزند نمی‌دادی. ساره از این موضوع بسیار
 ناراحت بود، او پیر شده بود و هیچ زنی در سن و سال او، دیگر بچه‌دار
 نمی‌شد.

ساره کنیزی داشت به نام «هاجر»، هاجر زنی مؤمن بود، خود ساره از

ابراهیم علیه السلام خواست تا او را به همسری انتخاب کند تا شاید تو به او فرزندی بدهی. ابراهیم پیشنهاد ساره را پذیرفت. مدتی گذشت و تو به ابراهیم و هاجر، فرزندی به نام «اسماعیل» دادی.

وقتی اسماعیل به دنیا آمد، محبت ابراهیم علیه السلام به هاجر و اسماعیل، روز به روز زیادتر می شد، ساره از ابراهیم علیه السلام خواست تا هاجر و اسماعیل را از فلسطین به جای دیگری ببرد.

اینجا بود که به ابراهیم علیه السلام وحی کردی تا اسماعیل و هاجر را به مکه ببرد، تو برای آنان «بُراق» را فرستادی و ابراهیم آنان را به مکه برد. بُراق، مرکبی بهشتی بود، چیزی شبیه اسب بهشتی! بُراق دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می کرد و می توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن ببیند. (۸۶)

ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و اسماعیل و هاجر را آنجا ساکن کرد و خودش به فلسطین نزد ساره (همسر اولش) بازگشت، بعد از مدتی تو به ابراهیم علیه السلام و ساره فرزندی به نام «اسحاق» دادی.

این خلاصه ای از ماجرای ابراهیم علیه السلام بود، اکنون آیه ۱۲۵ این سوره را می خوانم.

از من می خواهی به یاد بیاورم زمانی که کعبه را محلّ عبادت قرار دادی و برای همین است که یکتاپرستان به آن خانه رو می آورند، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.

ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و کعبه را بازسازی نمود، بعد از آن بر روی سنگی ایستاد و همه مردم را به سوی آن خانه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است، از همه می‌خواهی وقتی به مکه رفتند، پشت آن مقام، نماز بخوانند.

از ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام خواستی تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی‌ها پاک کنند، ابراهیم علیه السلام با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید، آری، من هم باید همچون ابراهیم علیه السلام در پاکیزگی و زیبایی مساجد بکوشم. (۸۷)

بقره: آیه ۱۲۶

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶)

ابراهیم علیه السلام به دستور تو همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را به سرزمین مکه آورد، آن زمان مکه سرزمینی خشک و بی‌آب و علف بود، ابراهیم علیه السلام نگاهی به آسمان کرد و این‌گونه دعا کرد: «بارخدا یا! این سرزمین را محل امن قرار بده و هر کس از اهل ایمان را که در اینجا باشد از نعمت‌های خود روزی ده.»

در جواب به ابراهیم علیه السلام چنین وحی کردی: «من نعمت‌های خود را برای مؤمن و کافر فرو می‌فرستم، به آنان که کافر باشند، فرصت کوتاه چند روزه دنیا را می‌دهم و در روز قیامت به عذاب گرفتارشان خواهم کرد.» آری، به علت دعای ابراهیم علیه السلام است که در شهر مکه برکت زیادی وجود

دارد، هر سال میلیون‌ها نفر به این شهر سفر می‌کنند و دور کعبه طواف می‌کنند و همه نعمت‌ها در دسترسشان است. (۸۸)

اینکه مردم چنین اشتیاقی به زیارت کعبه دارند و دوست دارند به این سفر بروند، اثر همان دعای ابراهیم علیه السلام است.

آری، دل‌های اهل ایمان مشتاق سفر به مکه است. (۸۹)

* * *

بقره: آیه ۱۲۸ - ۱۲۷

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا
وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا
وَتُبِّعْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸)

کعبه خانه توست، اولین مسجدی است که روی زمین بنا شده است، در گذر زمان در اثر سیل، ساختمان کعبه فرو ریخت و تو از ابراهیم علیه السلام خواستی تا کعبه را باز سازی کند. ابراهیم علیه السلام همراه با جوان خود، اسماعیل علیه السلام شروع به بازسازی کعبه کردند.

ابراهیم علیه السلام نگاه کرد، پایه‌های کعبه مقداری بالا آمده بود، در این لحظه او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! این عمل را از ما بپذیر که تو شنوا و دانا هستی، خدایا! ما را تسلیم فرمان خود قرار بده و کاری کن که نسل ما هم تسلیم تو باشند، خدایا! راه و رسم عبادت را نشانمان بده و توبه ما را بپذیر که تو، توبه‌پذیر مهربان هستی! بارخدایا! از تو می‌خواهم تا در نسل من، پیامبری قرار دهی که سخت را برای مردم بخواند و به آنان کتاب و

حکمت را بیاموزد و آنان را رشد داده و از پلیدی‌ها پاک نماید». باید در این دعای ابراهیم علیه السلام فکر کنم، به راستی که او الگوی کاملی است، من از او یاد می‌گیرم که در هنگام دعا فقط به فکر خود و زمان خود نباشم، باید دعایم فراتر از زمان و مکان باشد، برای نسل خود طلب هدایت و رحمت کنم.

باید بخواهم که به من و نسلم روحیه تسلیم عنایت کنی تا در مقابل فرمانت تسلیم باشیم و هرگز از روی خودخواهی با فرمان تو مخالفت نکنیم. ابراهیم علیه السلام با این سخن خود درس بزرگی می‌دهد، من نباید به دنبال کمیّت کار باشم، باید به کیفیت فکر کنم، ساختن دیوارهای کعبه به ظاهر کاری کوچک بود، اما ابراهیم علیه السلام می‌خواهد این کار را از او بپذیری، اگر کاری را تو قبول کنی، دیگر کاری کوچک نیست، اگر من کاری بسیار بزرگ انجام دهم ولی در آن اخلاص نباشد، آن را قبول نخواهی کرد و بی‌ارزش خواهد بود.

بقره: آیه ۱۳۰ - ۱۲۹

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ (۱۲۹) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ
اضْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

ابراهیم علیه السلام نگاهی به فرزندش اسماعیل کرد، او دوست داشت که آخرین پیامبر خدا از نسل اسماعیل باشد، همان پیامبر موعود که بهترین و کامل‌ترین دین را برای بشر خواهد آورد. آن روز ابراهیم علیه السلام دعا کرد تا بهترین پیامبر از

نسل اسماعیل باشد.

سال‌های سال گذشت و تو محمد ﷺ را که از نسل اسماعیل بود به پیامبری برگزیدی، محمد ﷺ در کنار کعبه ایستاد و یادی از ابراهیم ﷺ کرد و گفت: «من نتیجه دعای پدرم ابراهیم ﷺ هستم». (۹۰)

آری، یک دعا چقدر می‌تواند بابرکت باشد، محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد و دین او مایه هدایت و سعادت انسان‌ها تا روز قیامت است.

کسی که نادان است به سوی آیین ابراهیم ﷺ نمی‌رود، تو ابراهیم ﷺ را در دنیا برگزیده خودت قرار دادی و در روز قیامت نیز از بندگان شایسته توست.

آری، آیین ابراهیم ﷺ، آیین انسان ساز است، آیینی که بر اساس یکتاپرستی پایه‌گذاری شده است و نتیجه آن، سعادت دنیا و آخرت است.

این از جهالت و نادانی من است اگر این آیین زیبا را رها کنم و به سراغ آیین‌هایی بروم که با عقل و فطرت سازگاری ندارد و دنیا و آخرت مرا تباه می‌کند. (۹۱)

بقره: آیه ۱۳۲ - ۱۳۱

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ
الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ
اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

به یاد می آورم زمانی را که به ابراهیم علیه السلام وحی کردی که تسلیم فرمان تو باشی و او در پاسخ گفت: «من تسلیم تو هستم که تو پروردگار جهانیان هستی». ابراهیم علیه السلام هنگام مرگ به فرزندان خود وصیت کرد که خدا برای شما این دین را برگزیده است، از شما می خواهم تا لحظه مرگ، تسلیم حق باشید. یعقوب علیه السلام هم در لحظه جان دادن به فرزندان خود همین وصیت را نمود. یعقوب، نوه ابراهیم علیه السلام بود، (یعقوب علیه السلام پسر اسحاق و اسحاق هم پسر ابراهیم علیه السلام بود). او دوازده پسر داشت که بنی اسرائیل همه از نسل آن دوازده پسر بودند، او به فرزندان خود وصیت کرد تا همواره پیرو حق و حقیقت

باشند.

یهودیان و مسیحیان که خود را پیرو ابراهیم و یعقوب علیه السلام می‌دانند، اکنون به آن‌ها یادآوری می‌کنی که اگر شما واقعاً پیرو ابراهیم و یعقوب علیه السلام هستید، چرا به وصیت آن‌ها عمل نمی‌کنید؟ چرا در برابر حق تسلیم نمی‌شوید؟ شما می‌دانید که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، چرا به او ایمان نمی‌آورید؟

بقره: آیه ۱۳۳

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ
لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَاتُكَ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

عده‌ای از یهودیان مدینه باور داشتند که یعقوب علیه السلام به هنگام مرگ از فرزندان خود خواسته است که دین یهود را برگزینند و همواره یهودی باقی بمانند. یهودیان مدینه با نقل این مطلب، مسلمان نشدن خود را توجیه می‌کردند. اینجاست که با آنان چنین سخن می‌گویی: «آیا آن لحظه‌ای که مرگ یعقوب فرا رسید، شما آنجا بودید که به فرزندان خود چه گفت؟ یعقوب در آن لحظه‌های آخر از فرزندان خود پرسید: بعد از این، چه کسی را می‌پرستید؟ آن‌ها در جواب گفتند: ما خدای تو و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم، ما خدای یگانه را می‌پرستیم و تسلیم فرمان او هستیم». فرزندان یعقوب به پدر خود قول دادند که همواره در برابر فرمان تو تسلیم باشند و از حق و حقیقت پیروی کنند.

اکنون ای یهودیان مدینه! شما در کتاب آسمانی خود تورات، نشانه‌های

پیامبر موعود را خوانده‌اید، شما می‌دانید که محمد ﷺ همان پیامبر موعود است، شما حق را شناخته‌اید، چرا آن را قبول نمی‌کنید؟ شما که خود را پیرو یعقوب ﷺ می‌دانید، چرا به وصیت او عمل نمی‌کنید؟ چرا تسلیم حق نیستید؟

بقره: آیه ۱۳۴

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ
وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

یهودیان به نیاکان خود بسیار افتخار می‌کردند و باور داشتند که تو گناهانشان را به علت خوبی‌های پدرانشان خواهی بخشید. اکنون هشدار می‌دهی که هر کسی مسئول اعمال خودش است، درست است که نیاکان آنان پیامبر و انسان‌های برگزیده‌ای بودند، ولی این دلیل نمی‌شود که پیامبران از خطای فرزندان، چشم‌پوشی کنند.

آری، می‌خواهی درسی بزرگ به همه ما بدهی، به جای مباحثات و افتخار به نیاکان خود، بهتر است در اصلاح عقیده و کردار خود تلاش کنیم، ما را آزاد و مختار آفریدی و هرکدام از ما با اراده خود راه زندگی خود را انتخاب می‌کنیم و در برابر این انتخاب خود مسئول هستیم و فردای قیامت درباره آن از ما سؤال خواهی کرد.

بقره: آیه ۱۳۵

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

وقتی مسلمانان با یهودیان روبرو می‌شدند، یهودیان می‌گفتند: «ای مسلمانان! یهودی شوید»، همین‌طور مسیحیان می‌گفتند: «مسیحی شوید». آری، خودمحوری باعث می‌شود که انسان، حق را فقط در راه و روش خود بداند و دیگران را باطل انگارد و تلاش کند تا دیگران را هم به آیین خود در آورد.

اما تو دوست داری که همه انسان‌ها حق‌محور باشند و همگان را نیز به حق و حقیقت دعوت کنند.

اکنون به مسلمانان یاد می‌دهی تا در جواب یهودیان و مسیحیان چه بگویند، تو به مسلمانان می‌گویی چنین بگویند: «بیایید همچون ابراهیم علیه السلام حق‌گرا باشیم، ابراهیم علیه السلام که هرگز به خدا شرک نوزید».

به راستی که همه ادیان آسمانی، ابراهیم علیه السلام را قبول دارند، ابراهیم علیه السلام و آیین و روش او می‌تواند حلقه وصل همه ادیان آسمانی باشد.

ابراهیم علیه السلام همان کسی بود که «حنیف» بود، حنیف کسی است که به حق و حقیقت می‌پیوندد. بیایید در جستجوی حق باشیم، قول بدهیم اگر حقیقت را یافتیم به آن ایمان بیاوریم.

بقره: آیه ۱۳۶

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا
 إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى
 وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
 مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

ما ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را پیامبران خدا می دانیم، به همه پیامبران قبلی و کتاب‌هایشان ایمان داریم و فرقی بین آنها نمی‌گذاریم، زیرا هدف همه آنها یکی بوده است، آنها می‌خواستند بشر را در پرتو یکتاپرستی و حق و عدالت هدایت کنند.

مسلمان واقعی کسی است که به همه پیامبران ایمان داشته باشد و این ایمان، لازمه تسلیم است.

فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده‌اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آنها، باعث می‌شد، هرکدام به وظیفه خاصی عمل کنند.

ادیان آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران، معلمان این کلاس‌ها.

البته کامل‌ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله آن را برای هدایت بشر آورده است.

بقره: آیه ۱۳۷

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)

اگر یهودیان و مسیحیان به محمد صلی الله علیه و آله و قرآنی که تو بر او نازل کرده‌ای ایمان آوردند، هدایت شده و رستگار می‌شوند، اما اگر از پذیرفتن حق خودداری کردند، تو شر آنان را دفع خواهی کرد.

تو به مسلمانان این پیام را می‌فرستی که از توطئه یهودیان و مسیحیان

نترسند زیرا تو خدای شنوا و دانا هستی و از همه کارهایشان خبر داری و شرّ آنان را به خودشان برمی گردانی.

بقره: آیه ۱۳۸

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ

عَابِدُونَ (۱۳۸)

در میان مسیحیان رسم بود، وقتی فرزندشان به دنیا می آمد، او را «غسل تعمید» می دادند. تعمید، در زبان یونانی به معنای غوطه ور شدن در آب است.

مسیحیان گاهی در آبی که قرار بود کودک خود را در آن شستشو بدهند، ادویه مخصوصی می ریختند که رنگ آب را کاملاً زرد می کرد. معتقد بودند که انسان، گناهکار به دنیا می آید و با این غسل است که او پاک می شود، آنان این گونه ایمان خود را به عیسی علیه السلام و کلیسا نشان می دادند، آنهایی که عیسی علیه السلام را پسر تو می دانستند!

مسیحیان به انحراف کشیده شدند و عیسی علیه السلام را پسر تو خطاب کردند، حال آن که تو هرگز فرزندی نداشته ای! تو همواره بی نیاز بوده و هستی. اکنون بر این مطلب خط بطلان می کشی و از مسلمانان می خواهی تا فقط رنگ تو را بپذیرند که همان رنگ ایمان و توحید خالص است.

تو خدای یگانه ای و جسم نیستی تا رنگ داشته باشی، معلوم است که منظور تو از «رنگ خدا»، رنگ پاک، رنگ عدالت، رنگ توحید و رنگ اسلام است، در پرتو این رنگ است که همه رنگ های نژادی، خرافات، شرک و انحرافات

پاک می شود. (۹۲)

اگر رنگ تو را به خود بگیرم، روح و جانم از آلودگی‌ها پاک می شود، رنگ تو، رنگ بی رنگی و حذف همه رنگ‌هاست. رنگ حقیقت و آزادگی است، رنگ محبت به تو و دوستان توست. اگر ولایت و محبت به خاندان پیامبر را داشته باشم، رنگ تو را دارم، اگر من مهدی علیه السلام را دوست داشته باشم، رنگ تو را به خود گرفته‌ام.

آری، روزی که تو روح همه انسان‌ها را آفریدی، از آنان پیمان گرفتی. آن روز تو با ما سخن گفتی، خود و پیامبران و جانشینان آنان را به ما معرفی کردی. آن روز بود که دوازده امام خویش را شناختم، امامت آنان را پذیرفتم، عهد کردم که در مقابل آنان تسلیم باشم و گوش به فرمانشان باشم. آن روز بود که من رنگ تو را به خود گرفتم. (۹۳)

بقره: آیه ۱۳۹

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا
أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

یهودیان و مسیحیان بحث و جدال داشتند که چرا تو آخرین پیامبر خود را از میان آن‌ها انتخاب نکرده‌ای و چنین می‌گفتند: «همه پیامبران از نژاد ما بوده‌اند، اگر محمد صلی الله علیه و آله، راست می‌گوید و پیامبر موعود است، پس چرا از نژاد ما نیست؟».

آری، پیامبران زیادی از نسل اسحاق بودند، تو پیامبران زیادی را از نسل اسحاق برگزیدی، یعقوب پیامبر، پسر اسحاق بود، یوسف، موسی و

عیسی علیه السلام و پیامبران دیگری هم از نسل اسحاق بودند. بنی اسرائیل هم همه از نسل اسحاق بودند.

اکنون می‌دیدند محمد صلی الله علیه و آله از نسل اسحاق نیست، بلکه او از نسل اسماعیل علیه السلام، برادر اسحاق است، آنان می‌دانستند که او همه نشانه‌های پیامبر موعود را دارد، ولی حاضر نبودند به او ایمان بیاورند. آنان به این کار اعتراض داشتند و می‌گفتند چرا آخرین پیامبر خود را از نژاد ما انتخاب نکردی؟ تو از مسلمانان می‌خواهی تا در جواب چنین بگویند: «خدای یگانه، آفریدگار ما و شماس است، هر کس مسئول اعمال خودش است و نتیجه آن را می‌بیند. ما فقط خدای یگانه را می‌پرستیم و هرگز به او شرک نمی‌ورزیم».

بقره: آیه ۱۴۱ - ۱۴۰

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَشْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنتُمْ أَعْلَمُ
أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ (۱۴۰) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ
وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

یهودیان می‌گویند که ابراهیم و اسحاق و یعقوب (و فرزندان یعقوب)، همه یهودی بودند. از سوی دیگر مسیحیان باور دارند که ابراهیم و اسحاق و... همه مسیحی بودند.

اگر به تاریخ رجوع کنیم می‌بینیم که دین یهود بعد از آمدن موسی علیه السلام و مسیحیت بعد از آمدن عیسی صلی الله علیه و آله به وجود آمدند، نکته مهم این است که ابراهیم

و اسحاق و یعقوب (و فرزندان یعقوب)، صدها سال، قبل از موسی و عیسی علیهم السلام زندگی کرده‌اند، حال چگونه ممکن است آن‌ها یهودی و یا مسیحی باشند؟ زمانی که آنان زنده بودند، هنوز هیچ خبری از ادیان یهود و مسیحیت نبود؟ دین یهود نهصد سال پس از ابراهیم علیه السلام و دین مسیحیت هزار و ششصد سال بعد از ابراهیم علیه السلام به وجود آمد.

به راستی چرا یهودیان و مسیحیان این‌گونه حقایق تاریخی را تحریف می‌کنند؟ پنهان کردن حقایق دینی و تحریف تاریخ، بزرگ‌ترین ظلم به بشریت است، این کار به فکر و عقیده مردم ضربه می‌زند.

آنان برای اینکه مانع رشد اسلام شوند هر کاری می‌کنند، اما باید بدانند که تو از کار آن‌ها باخبر هستی و به زودی سزای آنان را خواهی داد.

یهودیان می‌گویند که ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام یهودی بودند، مسیحیان می‌گویند همه آن‌ها مسیحی بودند، تو به آنان گفتی که این سخن از نظر تاریخی درست نیست، زیرا در زمان آنان نه دین یهود آمده بود نه مسیحیت. اکنون می‌خواهی مطلب دیگری را به آنان بگویی، اگر حق با شما باشد و ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام یهودی یا مسیحی بوده باشند، باز هم راه فراری برای شما نیست، زیرا آن پیامبران مسئول کردار خود بودند و شما هم مسئول کردار خود هستید، شما که امروز حقیقت را شناخته‌اید و یقین دارید که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، چرا به او ایمان نمی‌آورید؟ چرا از پذیرش حق خودداری می‌کنید؟

بقره: آیه ۱۴۳ - ۱۴۲

سَيَقُولُ الشُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ
قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ
الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ
وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ
إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳)

من به سوی کعبه نماز می خوانم، کعبه قبله من است، قبله، جهت و هدفی
است که روح و جان خویش را متوجه آن می سازم، قبله نماد عقیده و
جهت گیری در زندگی است. قبله من، همان سمت و سویی است که راه
زندگی را نشان می دهد.

من به سوی کهن‌ترین معبد جهان، کعبه نماز می‌خوانم، همان‌جا که خانه‌توست، خانه‌ای که از ابتدای آفرینش، پناه انسان بود، آدم علیه السلام که از بهشت رانده شد، کنار آن فرود آمد، بر روی کوه صفا، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام گریه کرد و توبه نمود. اینجا بود که تو جبرئیل را فرستادی و او آدم علیه السلام را به پایین کوه صفا می‌برد، جبرئیل به جایی می‌رود که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا خانه‌تو را می‌سازد و در کنار آن، خیمه‌ای برای آدم و حوّا برپا می‌کند.

به امر تو، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل می‌شوند و دور خانه‌ات طواف می‌کنند.

بعد از آن، آدم نیز به طواف خانه‌خدا می‌پردازد و این‌گونه است که تو رحمت خود را بر آدم نازل می‌کنی و او را پیامبر خود قرار می‌دهی و بعد از آن، ابراهیم علیه السلام را مأمور می‌کنی تا از فلسطین به مکه بیاید و این خانه را آباد کند.

کعبه را دوست دارم، کعبه، یک سنگ نیست، حقیقت زنده است، راه یکتاپرستی را نشانم می‌دهد، هرروز پنج بار به سوی آن می‌ایستم. آرزویم، طواف این خانه است، قلب من در آرزوی دیدارش است، هیچ خانه‌دیگری را قبله‌خود نمی‌دانم، هرگز صاحبان زور و زور و تزویر را خانه‌امید و آرزوی خود قرار نمی‌دهم، من تنها یک قبله دارم، آن هم خانه‌توست.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر توست، به او دستور داده‌ای تا به سوی بیت‌المقدس نماز بخواند، سیزده سال است که او و همه‌مسلمانان به سوی فلسطین نماز

می خوانند.

امشب محمد ﷺ بی قرار است، از خانه بیرون آمده است و در تاریکی شب، به آسمان پرستاره نگاه می کند، او با تو سخن می گوید. هر کس به او نگاه کند می فهمد که از موضوعی رنج می برد، قلب او به درد آمده است. چه شده است؟ تو که از راز دل او باخبر هستی. برایم بگو، می خواهم بدانم ماجرا چیست؟

محمد ﷺ در انتظار است، انتظار او کی به سر خواهد آمد؟ کی جبرئیل از راه خواهد رسید؟ فقط تو می دانی و بس! (۹۴)

بقره: آیه ۱۴۵ - ۱۴۴

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ
 فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ
 مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ
 الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَلَئِنْ أَتَيْتَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ
 وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

سال دوم هجری است، محمد ﷺ و مسلمانان از مکه به این شهر هجرت کرده اند، از او خواسته ای تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند، او هم از این دستور پیروی کرد.

مدتی است که سخنی در شهر مدینه رد و بدل می شود، عده ای از یهودیان در

مدینه زندگی می‌کنند، آنان می‌گویند: اگر محمد ﷺ واقعاً دین جدیدی آورده است، پس چرا به سوی قبله ما نماز می‌گزارد؟ معلوم می‌شود که او حرفی برای گفتن ندارد، معلوم می‌شود که آیین یهود بر حق است، او برای سخن گفتن با خدا به سوی قبله ما می‌ایستد، پس چرا دین ما را قبول ندارد؟ این سخن‌ها به گوش محمد ﷺ می‌رسد، غمی بزرگ بر دل او می‌نشیند، او کعبه را دوست دارد، کعبه‌ای که یادگار ابراهیم ﷺ است، افسوس که مشرکان کعبه را بتخانه کرده‌اند! بزرگان مکه داخل کعبه، سیصد و شصت بت قرار داده‌اند.

پانزده سال قبل، وقتی محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، می‌خواستی دین محمد ﷺ، نوید بخش رهایی از بت پرستی باشد، کعبه‌ای که آکنده از بت‌ها شده بود، نمی‌توانست قبله‌ای باشد که تحوّل ایجاد کند، از محمد خواستی تا به سوی بیت‌المقدس نماز بخواند.

اکنون پانزده سال از آن ماجرا می‌گذرد، امروز دیگر یکتاپرستی در میان مسلمانان نهادینه شده است، بیزاری از بت و بت پرستی، اصلی اساسی برای همه است، دیگر وقت آن است که از محمد ﷺ بخواهی تا به سوی کعبه نماز گزارد.

* * *

شهر مدینه از چند محله تشکیل شده است، هر محله مسجدی دارد، مسجد اصلی در مرکز شهر است که معمولاً محمد ﷺ در آنجا نماز می‌خواند، اما گاهی او به مسجد محله‌های دیگر می‌رود.

امروز محمد ﷺ به محله «بنی سالم» آمده است و می‌خواهد نماز ظهر را

همراه با مردم در مسجد این محلّه، نماز بخواند. اذان ظهر گفته می‌شود، محمّد ﷺ همراه با مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارد، اکنون رکعت دوم نماز را تمام کرده است، در این هنگام، جبرئیل نزد محمّد ﷺ می‌آید، بازویش را می‌گیرد و او را به سوی کعبه می‌چرخاند و می‌خواهد تا به سوی کعبه نماز بخواند، این آرزوی محمّد ﷺ بود که کعبه، قبله باشد.

خدایا! تو او را به آرزویش رساندی!

این اولین نمازی است که به سوی کعبه خوانده می‌شود، محمّد ﷺ با تمام وجود خوشحال می‌شود. این خبر در همه‌جا پخش می‌شود، همه مسلمانان خوشحال می‌شوند.

این‌گونه می‌شود که نام مسجد این محلّه، تغییر می‌کند، دیگر مردم این مسجد را به نام «مسجد ذوقبلتین» می‌شناسند، مسجدی که پیامبر، یک نماز را به دو قبله خواند.

خدایا! تو خود می‌دانی مثل همه، من هم آرزو دارم وقتی به مدینه سفر کردم، به این مسجد بروم و در آن نماز بخوانم.

خبر به گوش یهودیان مدینه می‌رسد، آنها از شنیدن این خبر ناراحت می‌شوند و به فکر فرو می‌روند. تصمیم می‌گیرند نزد محمّد ﷺ بروند.

گروهی از یهودیان به پیامبر تو چنین می‌گویند:

— ای محمّد! تو سال‌های سال است که به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندی، اکنون چه شده است که قبله خود را تغییر داده‌ای؟

— این دستور خدای من است.

— ای محمد! بگو بدانیم، کدام کار، درست و کدام باطل است؟ آن زمانی که به سوی بیت المقدس نماز می خواندی یا الآن که به سوی کعبه نماز می خوانی؟ نمی شود که هر دو کار درست باشد، اگر کار الان تو درست است، خوب، چرا پانزده سال کار باطل و اشتباهی را انجام دادی و اگر آن زمان که به سوی قبله ما نماز می خواندی، درست بود، پس چرا دیگر به سوی آن نماز نمی خوانی؟

— شرق و غرب جهان هستی از آن خدای من است، او خانه و مکانی ندارد، اینکه ما در نماز به سوی قبله می ایستیم، نشانه جهت گیری دل به سوی اوست. مهم این است که تسلیم فرمان او باشیم، او زمانی دستور داد تا سوی بیت المقدس نماز گزارم، اکنون هم او خواسته تا سوی کعبه نماز بخوانم. (۹۵)

بقره: آیه ۱۵۰ - ۱۴۶

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا
 يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
 يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)
 وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ
 اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
 قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ
 بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ
 الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
 لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْسَبُوهُمْ وَاحْسِنُوا
 وَلَا تَيْمَنُوا بِعِمَّتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

این تغییر قبله، برای مسلمانان آزمایش الهی بود تا پیروان واقعی پیامبر شناخته شوند، گروهی از مسلمانان با خود می‌گفتند ما که سال‌ها به سوی بیت‌المقدس نماز خواندیم، آیا آن نمازها باطل بوده است؟

بار دیگر با پیامبر سخن می‌گویی: «ای محمد! به آنان بگو که نمازهای قبلی شما صحیح است، شما به دستور من به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندید، اجر و مزد شما با من است، من با همه شما مهربان هستم».

آری، این‌گونه معلوم می‌شود مسلمان واقعی کیست، افرادی بودند که ادعا می‌کردند پیرو پیامبر هستند، اما وقتی کار به اینجا رسید، دچار شک و تردید شدند، حرف زدن آسان است، اینکه به حرف خود عمل کنی، مشکل است.

* * *

تو مسلمانان را امت میانه قرار دادی، امت اسلامی، امتی معتدل و میانه هستند، اسلام دین اعتدال است.

آری، به همین علت است که تو اسلام را آخرین و کامل‌ترین دین معرفی کرده‌ای، اسلام، یعنی اعتدال! مسلمان واقعی کسی است که هم به دنیا و هم به آخرت توجه دارد، هرگز برای آخرت، دنیا را فراموش نمی‌کند و برای دنیا، از آخرت غافل نمی‌شود.

مسلمان خود را در محیط بسته قرار نمی‌دهد، با دیگر امت‌ها ارتباط دارد، اما اصالت و استقلال خود را از دست نمی‌دهد، مسلمان هرگز خود را از دانش دیگران محروم نمی‌کند و خودباخته هر ندایی هم نمی‌شود.

باید ساعت‌ها درباره اعتدال اسلام فکر کرد، فکر می‌کنم باید اسلام را دوباره بشناسم، باید دوباره مسلمان شوم! این افراط و تفریط‌ها، اسلام نیست!

اگر برای یهودیان و مسیحیان هزاران دلیل هم بیاوریم، آنان کعبه را قبله خود قرار نخواهند داد. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا هرگز از قبله یهودیان و مسیحیان پیروی نکند.

از همه مسلمانان می‌خواهی در هر کجا که باشند کعبه و مسجد الحرام را قبله خود بدانند و باور کنند این تغییر قبله، نعمتی است که تو به آنان داده‌ای و ثمره آن استقلال از یهودیان و مسیحیان است، تو از آنان می‌خواهی تا از دشمنان پروایی به دل نداشته باشند.

در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه‌های محمد ﷺ را بیان کردی، یهودیان و مسیحیانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند، به راحتی می‌توانستند حق و حقیقت را متوجه شوند، آنقدر روشن و واضح درباره محمد ﷺ سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود. آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، فقط دانشمندان یهود می‌توانستند تورات را بخوانند، همان‌طور که دانشمندان مسیحی انجیل را می‌خواندند، آنان همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناختند، آخرین پیامبر را هم شناخته بودند، اما اشکال کار این بود که نمی‌خواستند حق را بپذیرند، حق را شناختند و آن را کتمان کردند، نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با مسلمان شدن مریدانشان، همه منافع خود را از دست می‌دادند، آنان برای اینکه بتوانند ریاست کنند و از ثروت مردم استفاده کنند، از قبول حق سر باز زدند و حقیقت را کتمان کردند.

اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا در راه خود ثابت قدم باشد و در مقابل

دشمنی‌های دشمنان تردید به خود راه ندهد. همهٔ مسلمانان باید از این سخن درس بگیرند، اگر من به راه خود یقین دارم، دیگر نباید دچار شک و تردید شوم، باید تنها به تو توکل کنم و از تو یاری بخوام.

اگر به زندگی انسان‌ها نگاه کنم، می‌بینم که هرکدام از آنان شیوه‌ای برای زندگی خود انتخاب کرده‌اند، اکنون می‌خواهی یک شیوهٔ زندگی معرفی کنی، می‌خواهی من همواره در خوبی‌ها و زیبایی‌ها پیش قدم باشم، زندگی من، میدان مسابقهٔ خوبی‌ها باشد! چه می‌دانم این شیوهٔ زندگی چه معنای باشکوهی دارد!

از اول صبح که چشم باز می‌کنم، مردمی را می‌بینم که سرگرم جمع کردن مال دنیا هستند و زندگی خود را میدان مسابقه‌ای می‌دانند که باید همیشه بدون تا ثروت بیشتر به دست بیاورند!

از من می‌خواهی از این مسابقه خارج شوم، زیرا هرچه آنان به دست بیاورند، به زودی از دست خواهند داد، هیچ کس بیش از یک کفن با خود نبرده است، مرگ در کمین من است، دیر یا زود به سراغم خواهد آمد و من باید همهٔ ثروت خود را بگذارم و دست خالی بروم!

لحظهٔ مرگ، خواهم فهمید که آنچه از مال دنیا برای خود اندوخته‌ام، ثروت واقعی نبوده است، ثروت آن چیزی است که بتوانم با خود ببرم و آن چیزی جز خوبی و نیکویی نیست، برای همین از من می‌خواهی همواره در مسابقهٔ خوبی‌ها شرکت کنم، زندگی خود را این‌گونه ببینم، در هر لحظه، برای کسب خوبی‌ها از دیگران سبقت بگیرم.

در روز قیامت همه را زنده خواهی کرد، تو به هر کاری توانا هستی، من روز قیامت را باور دارم، شاید در این دنیا تمام اثرات کارهای خوب خود را نبینم، اما روز قیامت بی شک اثر آن را به چشم خواهم دید، روزی که همه از هم فرار می کنند و هیچ کس به فکر دیگری نیست، آن روز، روز نجات من خواهد بود، اگر توشه ای از کارهای خوب برای خود اندوخته باشم. (۹۶)

بقره: آیه ۱۵۲ - ۱۵۱

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو
عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَأشْكُرُوا لِي وَلَا
تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

محمد ﷺ را برای هدایت ما فرستادی، پیامبری که همانند ما بود و برای
همین می تواند الگو باشد، آری، تو پیامبر را از میان فرشتگان قرار ندادی،
می خواستی او از جنس بشر باشد تا از دردها، نیازها و مسائل ما آگاه باشد.
محمد ﷺ را از میان انسان ها برگزیدی، او را فرستادی تا سخن و پیام تو را
بخواند، ما را از آلودگی ها پاک کند و به سوی روشنایی ها و زیبایی ها ببرد،
دانش آسمانی بیاموزد و ما را از جهالت و نادانی نجات دهد.
اکنون از ما می خواهی تا به یاد تو باشیم، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی،

اگر همواره به یادت باشیم، زیبایی‌ها در زندگی ما رشد می‌کند، روح و جان ما نیز پاک و روشن می‌شود.

به راستی اگر ما به یاد تو باشیم، تو هم ما را یاد خواهی کرد، رحمت و مهربانی مخصوص خود را نازل خواهی کرد.

البته یاد تو تنها با زبان نیست، بلکه باید با دل و جان تو را یاد کنیم، اگر زمینه گناه برایم پیش آمد و از آن دوری کردم، این همان یادِ توست، ای به حال کسی که فقط به زبان تو را یاد می‌کند، اما هنگام گناه با اشتیاق به سوی گناه می‌دود!

از من می‌خواهی تا شکر نعمت‌هایت را به جا آورم و هرگز کفرانِ نعمت نکنم. معلوم است که شکر کردن، فقط به زبان نیست، اگر من هزار بار بگویم: «خدایا! شکر»، اما نعمت‌هایت را به طور صحیح، مصرف نکنم، شکر تو را به جا نیاورده‌ام.

باید فکر کنم، مرا برای چه آفریده‌ای؟ آیا هدف از خلقت من این بوده که خوب بخورم، خوب گردش کنم و خوب بخوابم؟

اگر من هر روز صدبار سجده شکر به جا آورم، اما سرمایه‌های وجودی خود را، فقط در راه جمع آوری ثروت دنیا صرف کنم، باز هم بنده شکرگزارت نیستم! باید بدانم برای چه خلق شده‌ام، نگاه من باید به آینده باشد، آینده‌ای که دیر یا زود فرا خواهد رسید، باید برای زندگی بعد از این دنیا، توشه بگیرم، این دنیا محل امتحان است، اینجا مزرعه آخرت است، اگر فراموش کنم که برای چه در دنیا هستم و فقط به فکر دنیای خود باشم، شکر تو را به جا

نیاورده‌ام.

بقره: آیه ۱۵۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ

اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)

زندگی دنیا با سختی همراه است و بندگان در گرداب این سختی‌ها که گرفتار می‌شوند، نیاز به کمک دارند، از آنان می‌خواهی در آن لحظات از صبر و نماز کمک بخواهند.

تو دوست داری که بندگان در سختی‌ها صبر کنند و به نماز پناه ببرند و با تو سخن بگویند، نماز معراج مؤمن است. سختی‌های این دنیا، باعث کمال انسان می‌شود، می‌دانم هر کس را بیشتر دوست داری بلائی بیشتری برایش می‌فرستی، زیرا انسان در کوره بلا از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه می‌شود.

در اوج بلاها من می‌توانم از دنیا دل بکنم و به درگاہت روی آورم. اگر بلا و سختی نباشد دل من برای همیشه اسیر دنیا می‌شود، ارزش من کم و کمتر می‌شود، این بلاست که دل‌های ما را آسمانی می‌کند.

تو وعده دادی که لطف و محبت و یاری تو همواره از آن کسانی خواهد بود که صبر پیشه کنند، آری، صبر، مادر همه خوبی‌ها می‌باشد.

صبر فقط این نیست که من در سختی‌ها کم نیاورم، بلکه باید در برابر گناه، ایستادگی کنم، یعنی اگر زمینه گناه پیش آمد باید خویشتن‌داری کنم و به گناه آلوده نشوم، اگر مال حرامی به دستم رسید، از آن پرهیز کنم، وقتی ماه رمضان

فرا می‌رسد، در مقابل تشنگی و گرسنگی روزه‌داری صبر کنم و مطیع فرمان تو باشم، اگر صبر کنم، یاری تو هم فرا می‌رسد و من لطف و مهربانیت را به چشم می‌بینم.

بقره: آیه ۱۵۴

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ

أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴)

سال دوم هجری، پیامبر همراه با مسلمانان به جنگ کافران رفت، در منطقه‌ای به نام «بدر» جنگ آغاز شد و در این میان، چهارده نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند.

اکنون از مسلمانان می‌خواهی تابدانند شهیدان زنده‌اند، آنان هرگز نمرده‌اند، آری، هر کس در راه تو کشته شود، زنده است، آنان در جوار رحمت تو زندگی می‌کنند و غرق شادی و بشارت هستند.

نمی‌توانم معنای زندگی آنان را بفهمم، من تصور می‌کنم که آن‌ها هم مثل بقیه مردم مرده‌اند، اما تو می‌گویی آنان زنده‌اند.

عشق به شهادت در راه تو باعث می‌شود تا مسلمانان برای مبارزه با ظلم و ستم وارد میدان شوند و هرگز از کشته شدن نهراسند، شهادت، سعادت و زندگی جاودان و افتخار ابدی است، نه مرگ و نابودی! این واقعیتی است که برای خیلی‌ها قابل درک نیست.

بارخدا! از تو می‌خواهم شهادت در راه خودت را نصیبم کنی، آرزو دارم که در راه امام‌زمان خویش شهید شوم، دوست ندارم در بستر بمیرم، دوست

ندارم مرگ من، مردن باشد، کاری کن که من شهید شوم و این‌گونه به زندگی واقعی برسم!

آری، وقتی قرار است من در مسیر پیامبران قدم بردارم باید در برابر ستمکاران قیام کنم، باید دست از بی‌خیالی بردارم، باید بر سر ظالمان فریاد برآورم، طبیعی است که این رفتار خطرانی را برایم در پی دارد، باید آماده باشم که سختی‌ها را به جان بخرم، باید از زندگی فانی دنیا چشم‌پوشم، دل از همسر و فرزندان خویش برگیرم.

چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد؟ وقتی که باور کنم، شهادت، زندگی واقعی است، تو می‌خواهی من به این نقطه برسم، آن وقت است که هیچ چیز در دلم هراس ایجاد نمی‌کند.

آری، مهم نیست به هدف خود می‌رسم یا نه، مهم این است که من با شهادت به زندگی واقعی می‌رسم.

بقره: آیه ۱۵۷ - ۱۵۵

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵)
الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ (۱۵۶)
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

اکنون می‌خواهی مرا از قانون بزرگ خویش باخبر سازی، انسان را به این دنیا آورده‌ای تا به کمال برسد و برای همین کاری می‌کنی تا همه

استعدادهایش شکوفا شود، یکی از راه‌های شکوفایی استعدادها، سختی‌ها و بلاها می‌باشد.

همه را به سختی مبتلا می‌کنی، پیامبران بزرگ خویش را هم به صحنه آزمایش می‌آوری و از آنان سخت‌ترین امتحان‌ها را می‌گیری. می‌دانم هیچ چیز بر تو مخفی نیست، وقتی معلمی از شاگردش امتحان می‌گیری، می‌خواهد بداند او چقدر رشد کرده است، اما تو که به همه چیز آگاهی و از همه چیز باخبر هستی، تو بدون امتحان هم می‌دانی بندگان در چه سطحی از کمال هستند. امتحان گرفتن برای رفع ابهام نیست، تو از بندگان امتحان می‌گیری تا استعدادهای آنان شکوفا شود.

یادم نمی‌رود سالها پیش وقتی که به روستایی رفته بودم، کشاورزی را دیدم که مشغول کشت گندم بود. من هم هوس کشاورزی کردم، او به من مشتی گندم داد و قرار شد آن‌ها را بکارم.

چند هفته گذشت، بار دیگر به آن روستا رفتم، به سراغ گندم‌های خود رفتم، دیدم که گندم‌ها سبز نشده‌اند، اما همه گندم‌هایی که آن کشاورز کاشته بود، سبز شده‌اند، آنجا گندم‌زاری زیبا شده بود، رنگ سبز آن دلنوازی می‌کرد. نگاهم به گندم‌های خودم دوخته شده بود، چرا گندم‌های من سبز نشده بودند؟ چه رازی در میان بود؟

نزد کشاورز رفتم تا برایم بگویند چه اتفاقی افتاده است، او گفت: تو گندم‌ها را درست زیر خاک قرار ندادی، گندمی که زیر خاک نباشد، جوانه نمی‌زند. این سخن کشاورز مرا به فکر فرو برد، اگر می‌خواستم که هر گندم به هفتصد گندم تبدیل شود، باید خاک روی آن می‌ریختم، گندم باید تاریکی را تجربه

می‌کرد، این تاریکی برای او خیر و برکت بود، همه گندم‌هایی که زیر خاک قرار گرفتند، اکنون سبز شده اند و به زودی خوشه‌های زیبایی خواهند داد. آن روز فهمیدم که بلاها و سختی‌های این دنیا هم برایم خیر است، اگر من در این سختی‌ها و بلاها قرار نگیرم، هرگز استعدادهایم شکوفا نمی‌شود، ترس و گرسنگی، زیان مالی، داغ عزیزان، بیماری و... همه برای این بود که من شکوفا شوم.

تو در قرآن از این راز مهم پرده برمی‌داری، از من می‌خواهی تا در سختی‌ها صبر پیشه کنم و بدانم که همه کارهای تو از روی حکمت است.

می‌خواهی وقتی مصیبتی به من می‌رسد و داغ عزیزی را می‌بینم، بی‌تابی نکنم بلکه چنین بگویم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.

تو برای آنانی که در مصیبت‌ها صبر می‌کنند، رحمت و درود خاص خود را می‌فرستی، این رحمت توست که باعث می‌شود آنان در زندگی، هرگز دچار لغزش نشوند و در اوج بلاها، زیبایی‌ها را ببینند و تو را ستایش کنند.

تو دوست داری که ما این جمله را هنگام مصیبت به زبان جاری کنیم. آری! وقتی عزیزی را که ما به او علاقه زیادی داریم، از دنیا می‌رود، قلبمان می‌شکند، تحمل این داغ بر ما سخت می‌شود، در آن لحظه است که ما باید این جمله را بر زبان جاری کنیم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

ما همه از آن تو هستیم، این هستی ما از خود ما نیست، تو این هستی را به ما داده‌ای، مرگ ما هم به دست توست، هر وقت که بخوای روح ما را از این

دنیای خاکی به اوج آسمان‌ها می‌بری. با مرگ تولدی دوباره می‌یابیم و از زندان دنیا آزاد می‌شویم. به سوی مهربانی تو پر می‌کشیم و اوج می‌گیریم. من بار دیگر این جمله را تکرار می‌کنم:

إِنَّا لِلَّهِ: ما از آنِ خدا ایم.

امام سجّاد علیه السلام این آیه را برای ما این‌گونه معنا می‌کند: «هستی ما، مالِ خدا است. ما از آنِ خدا هستیم.» (۹۷)

تو مالک همهٔ جهان هستی، ما از خود هیچ نداریم، ما را آفریده‌ای و مالک ما هستی.

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: ما به سوی تو باز می‌گردیم.

تو مکانی نداری، بالاتر از همهٔ مکان‌هایی، تو بودی که مکان را آفریدی، پس «بازگشت به سوی تو» چه معنایی دارد؟

روح از این دنیای خاکی نیست، روح ما از دنیایِ غیب است. روح ما را در آنجا آفریدی و سپس ما را به این دنیا آوردی تا امتحانمان کنی.

وقتی که مرگ فرا رسد، روح، از این دنیای خاکی به اوج آسمان‌ها پر می‌کشد. ما بار دیگر به سوی دنیایِ بالا می‌رویم، به سوی دنیایِ معنا پرواز می‌کنیم.

آن دنیا، مقام والایی دارد و هیچ کجای دیگر به شرافت آنجا نمی‌رسد، بازگشت به دنیایِ معنا، همانند بازگشت به سوی توست!

آری! تو در بالای آسمان‌ها و در عرش خود، مکان‌های مقدّسی را قرار داده‌ای. وقتی روح ما به آن مکان‌ها پرواز کند و اوج گیرد، همانند این است که به سوی تو آمده‌ایم.

بقره: آیه ۱۵۸

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ
أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ
شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

برایم از صبر سخن گفتی، تو دوست داری من در سختی‌ها صبر کنم، اکنون برایم نمونه‌ای از صبر را بیان می‌کنی، صبر مادری که با چشم خود دید فرزندی در آتش عطش می‌سوزد، او هرگز زبان به ناسپاسی نگشود، در جستجوی آب بر آمد و صبر زیبایی داشت.

تو از هاجر برایم می‌گویی، زمانی که شوهرش ابراهیم به امر تو او و اسماعیل را به مکه آورد، سرزمینی خشک و بی‌آب و علف، آنجا فقط خانه تو بود و بس!

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را آنجا تنها گذاشت و به سوی فلسطین حرکت کرد. هاجر به دنبال او آمد و گفت: ای ابراهیم! ما را به که می‌سپاری؟ ابراهیم در پاسخ گفت: شما را به خدا می‌سپارم. هاجر گفت: به همین راضی و خشنودم. هاجر بار دیگر با ابراهیم خداحافظی کرد و نزد نوزادش اسماعیل بازگشت.

چند ساعت گذشت، آب مشک تمام شد، هوا گرم شده بود و اسماعیل از تشنگی بی‌تاب شد. هاجر چه باید می‌کرد. به سوی کوه صفا رفت، می‌خواست از آن بلندی به اطراف نگاهی کند، آیا می‌تواند کسی را بباید؟ آیا آبی در آن اطراف یافت می‌شود؟ اما هیچ کس در آنجا نبود، او نگاهی به کوه مروه کرد، به سوی آن کوه رفت، وقتی به بالای کوه رسید، به اطراف نگاهی

کرد، اما نه از آب خبری بود و نه از کسی.

آن روز هیچ کس در آن اطراف نبود. هاجر، مضطرب و نگران نوزادش بود، بار دیگر به سوی کوه صفا بازگشت، هفت بار فاصله صفا و مروه را پیمود، سرانجام به سوی نوزادش بازگشت، دید که از زیر پای اسماعیل چشمه آب گوارایی جوشیده است. به سوی چشمه آب رفت، این همان آب زمزم است که تقریباً چهار هزار سال است حاجیان از آن می نوشند و سیراب می شوند. و تو به احترام هاجر بر همه واجب کردی تا وقتی به سفر حج می روند هفت بار مانند هاجر فاصله کوه صفا و کوه مروه را بپیمایند.

سال‌ها گذشت و مردم آیین یکتاپرستی را فراموش کردند، آنان بالای هر کدام از کوه صفا و مروه، بُت بزرگی قرار دادند و وقتی به صفا و مروه می رسیدند به آن دو بُت دست می کشیدند، محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، بعضی از مسلمانان می خواستند از سعی صفا و مروه چشم پوشی کنند، زیرا آن را عمل درستی نمی دانستند، تو این آیه را نازل کردی و فهماندی که سعی صفا و مروه از نشانه‌های حج است، هیچ کس نباید به علت کار بُت پرستان، از سعی صفا و مروه چشم پوشی کند. مسلمانان باید وظیفه خود را انجام دهند، تو به زودی به محمد ﷺ قدرت فتح مکه را می دهی تا این شهر را از وجود همه بُت‌ها پاک کند، اما تا آن زمان باید صبر کرد.

تو دوست داری بندگان اهل صبر باشند، از تندروی پرهیز کنند و تسلیم امر تو باشند که یاری تو بسیار نزدیک است.

بقره: آیه ۱۶۲ - ۱۵۹

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ
وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ
أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا
وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ
يُنظَرُونَ (۱۶۲)

تو دوست داری که همه انسان‌ها به راه راست هدایت شوند و با حق و
حقیقت آشنا شوند، این حق همه است که از زیبایی‌ها و خوبی‌های تو بشنوند
و تو را دوست بدارند.

سعادت انسان در این است که محبت تو را به دل داشته باشد و به گونه‌ای

زندگی کند که تو از او خواسته‌ای. پیام ابراهیم علیه السلام و پیامبران، یکتاپرستی بود، اما به راستی چه کسانی این پیام را به مردم خواهند رسانید؟ اینجاست که به نقش دانشمندان در رساندن این پیام به توده مردم تأکید می‌کنی، آری، وظیفه دانشمندان بسیار سنگین است، آنان باید سختی‌های زیادی را تحمل کنند و با جهالت مردم مبارزه کنند و باعث رشد و کمال آنان شوند. این رسالت بزرگ آنان است.

روزی که دانشمندان گرفتار دنیاپرستی و پیروی از هوس‌ها شوند و رسالت خود را فراموش کنند و دین را دگان دنیای خود قرار دهند، آن روز دیگر حقیقت دین به مردم نخواهد رسید.

می‌دانی عده‌ای از دانشمندان حقیقت را کتمان خواهند نمود، برای همین چنین سخن می‌گویی: «ای کسانی که سخنان مرا کتمان می‌کنید، بدانید که از رحمت من دور هستید و گرفتار لعنت من خواهید شد. همه مؤمنان هم شما را لعنت خواهند نمود».

البته راه را بر آنان نمی‌بندی و آنان را از رحمت خود ناامید نمی‌کنی، اگر توبه کنند و با زبان و قلم خود به بیان حقیقت پردازند و گذشته را جبران کنند، رحمت خود را بر آنان نازل می‌کنی که تو بسیار مهربان هستی.

کسانی که تا لحظه مرگ بر راه باطل اصرار بورزند و به حق و حقیقت کفر بورزند، لعنت تو و فرشتگان و مردم بر آنان خواهد بود. آنان گرفتار عذاب سختی خواهند شد، عذابی که همیشگی است و دیگر فرصتی ندارند.

سخن تو را باید آویزه گوش خود کنم، اگر بر من منت نهادی و بهره‌ای از

علم و دانش به من دادی، باید شکرگزار باشم و دیگران را از آن بهره‌مند سازم. باید بدانم که اگر کسی نزد من آمد و سؤالی کرد که جواب آن را می‌دانم، وظیفه دارم جواب بدهم، اگر بهانه بیاورم که وقت ندارم و از پاسخ دادن خودداری کنم، لعنت تو را برای خود خریدم. آری، این خیال باطلی است که این آیه فقط برای دانشمندان است، اگر من فقط جواب یک مسأله را بدانم و یکی از بندگان تو از من راهنمایی بخواهد، وظیفه دارم پاسخ او را بدهم و اگر بی‌دلیل، از پاسخ دادن خودداری کنم، حقیقت را کتمان کرده‌ام. (۹۸)

* * *

بقره: آیه ۱۶۴ - ۱۶۳

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ
الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ
السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ
بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ
دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ
بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴)

تو برای هدایت بشر، قرآن را فرستادی. در قرآن، آیه‌ها و نشانه‌هایی برای هدایت انسان است، تو دوست داری که انسان زندگی هدفمندی داشته باشد، راه ابراهیم علیه السلام را ادامه بدهد، از بت‌ها بیزار می‌شود و فقط در مقابل تو سر تعظیم فرود آورد.

آری، تو با مردم سخن گفتی و گروهی که سخن تو را کتمان می‌کنند و کفر

می‌ورزند، گناه آنان بسیار بزرگ است، آنان آیه‌های تو را از مردم مخفی می‌کنند، اما نمی‌دانند که آیه‌های تو فقط قرآن نیست، در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه‌ها دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان‌ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می‌شود و می‌فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

اکنون هفت آیه از کتاب طبیعت را برایم بازگو می‌کنی: آسمان‌ها و زمین، روز و شب، کشتی‌ها، باران، حیوانات، بادها، ابرها. به راستی اگر در این هفت نشانه با دقت فکر کنم، به خوبی می‌توانم درس توحید را فراگیرم:

زمین و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، اگر بخواهیم ستارگان این کهکشان را شمارش کنیم و در هر ثانیه یک ستاره را بشماریم، ما نیاز به سه هزار سال عمر داریم تا بتوانیم همه ستارگان این کهکشان را شمارش کنیم. اگر امروز، یک پیام رادیویی را از زمین به مرکز کهکشان ارسال کنیم، سی هزار سال طول می‌کشد تا این پیام به آنجا برسد. طول کهکشان ما صد هزار سال نوری است. کهکشان راه شیری با سرعت ۲۸۸ کیلومتر در ثانیه در حال حرکت است.

در آسمان، صد میلیون کهکشان قرار دارد که هرکدام از آنان حداقل صد میلیارد ستاره دارند. همه این کهکشان‌ها در حال حرکت هستند.

کره زمین به صورت منظم به دور خود می‌چرخد و از این چرخش، شب و روز پدید می‌آید تا هم آب و هوای زمین معتدل بماند و هم شب مایه آرامش

بشر باشد و روز هم فرصتی برای کار و تلاش.

حرکت کشتی‌ها در دریاها یکی از نعمت‌های توست، بیشترِ نقل و انتقال کالاها به وسیله کشتی صورت می‌گیرد، امروزه کشتی‌ها بیش از هفتاد درصد انتقال کالا را انجام می‌دهند و به این وسیله بشر می‌تواند نیازهای خود را از هرجای دنیا تهیه کند.

باران، مایه حیات و دوام زندگی همه موجودات است، جنگل‌های انبوه، کشتزارهای زیبا، همه به برکت باران در زمین به وجود آمده‌اند.

حیوانات مختلفی که روی زمین زندگی می‌کنند، قسمتی از غذای بشر از گوشت آنان تأمین می‌شود و فایده‌های دیگری هم از آنان به بشر می‌رسد. این بادهای هستند که ابرها را در آسمان جابه‌جا می‌کنند و مطلوب شدن هوا را در پی دارند. این ابرها هستند که باعث بارش باران می‌شوند و این‌گونه مناطق تشنه را از آب سیراب می‌سازند.

آری، شناخت طبیعت، یکی از راه‌های شناخت توست، از ما می‌خواهی تا به طبیعت نگاه کنیم و از نظم و هماهنگی آن به وجودت پی‌ببریم، زیرا این نظم در طبیعت، دلیل آن است که این جهان خالقی توانا دارد.

این نشانه‌ها برای کسی که اندیشه خود را به کار گیرد، راهی است برای شناخت تو، افسوس که بسیاری از مردم به سادگی از این نشانه‌ها می‌گذرند و هرگز به آنها نمی‌اندیشند!

بقره: آیه ۱۶۷ - ۱۶۵

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا

يُجِئُونَهُمْ كَحَبِّ اللَّيْلِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ
 ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْمَوْتَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ
 وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً
 فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ
 عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

اگر انسان به نشانه‌های طبیعت خوب نگاه کند، به شناخت تو می‌رسد و نظام
 آفرینش را هدفمند می‌یابد و تلاش می‌کند تا زندگیش رنگ و بوی حقیقت به
 خود بگیرد.

اما گروهی از مردم به جای پرستش تو به پرستش بُت‌ها می‌پردازند، گروهی
 به جای آن که تو را پروردگار خود بدانند، در مقابل صاحبان قدرت سر تعظیم
 فرود می‌آورند، مطیع چشم و گوش بسته آنان می‌شوند و صاحبان زر و زور و
 تزویر را آن‌چنان دوست می‌دارند که باید تو را این‌گونه دوست داشت. دل
 انسان حرم توست، در دل باید بالاترین محبت‌ها که همانا محبت توست خانه
 کند، اما گروهی بت پرست و مُرادپرست می‌شوند.
 آنان فراموش می‌کنند که همه چیز غیر از تو روزی نابود می‌شود، به زودی
 همه بُت‌ها و مرادها از بین خواهند رفت.

آری، تو انسان را به گونه‌ای آفریده‌ای که همیشه در جستجوی کمال و
 زیبایی باشد، دل آدمی اگر به محبت تو برسد، آرام می‌شود زیرا همه زیبایی‌ها
 و کمال‌ها از آن توست و تو هرگز نابود نمی‌شوی.

وقتی انسان دلباخته چیزی می‌شود که پایان دارد، درست است که ابتدا بسیار

خوشحال می‌شود، از این دلبستگی لذت می‌برد، آن چیز، بتِ او می‌شود و همه فضای قلب او را پر می‌کند، اما وقتی آن بت از بین می‌رود، دل آدمی هم از بین می‌رود.

وقتی انسان با چشم خود ببیند که بت و آرمان او نابود می‌شود، خودش هم نابود می‌شود، آن روز می‌فهمد باید دلباخته کسی می‌شد که هرگز پایانی نداشت.

اهل ایمان تو را بیش از همه دوست دارند، این محبت ریشه در فطرت آنان دارد، این محبتی است که از روی عقل و علم و آگاهی است و برای همین هرگز سرد و خاموش نمی‌شود، اما عشق به بت‌ها و مرادها ریشه در جهل و خرافه و خیال دارد و به زودی این عشق سرد و خاموش خواهد شد.

روز قیامت که فرا رسد پرده‌های تعصب، غرور و جهل از جلوی دیدگان همه کنار می‌رود، همه به قدرت تو پی می‌برند و با تمام وجود قدرتت را حس می‌کنند، آن روز، روز سختی برای کسانی خواهد بود که به جای دوستی تو، دوستی دیگران را در دل داشته‌اند.

آن روز می‌فهمند چقدر اشتباه کرده‌اند که به غیر تو دل بسته‌اند و از شدت بیچارگی دست به دامن بت‌ها و رهبران خود می‌شوند، ولی بت‌ها و رهبران از آنان بیزار می‌جویند، آن وقت است که آن مردم بیچاره دستشان از همه جا کوتاه و همه پیوندهای آنان بریده می‌شود.

آن روز پیروان گمراه وقتی بی‌وفایی بت‌ها و رهبران خود را می‌بینند، پشیمان می‌شوند ولی دیگر کار از کار گذشته است. سرمایه‌های وجودی

خود را در راه رهبران گمراه خود صرف نموده‌اند، دین خود را به دنیا فروخته‌اند، حسرت بزرگی به دل دارند و با خود چنین می‌گویند: «ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می‌گشتیم و از رهبران خود بیزار می‌جستیم، اگر ما دوباره به دنیا باز می‌گشتیم هرگز از آنان پیروی نمی‌کردیم»، اما این حسرت هیچ فایده‌ای ندارد، آن روز هرگز راهی برای بازگشت به دنیا نیست، روز قیامت روزی است که هر کس سزای عمل خویش را می‌بیند و دیگر جایی برای جبران گذشته‌ها نیست.

باید به هوش باشم، رهبر من کیست؟ مراد من کیست؟ عشق و محبت چه کسی را به دل دارم؟ اگر به دنبال رهبری باشم که مرا از او نهی کرده‌ای، باید بدانم که من پلی شده‌ام تا او به قدرت، هوس‌ها و آرزوهای خود برسد و در روز قیامت مرا رها خواهد کرد و از من بیزار می‌خواهد جست و تنها حسرت برای من می‌ماند و بس!

باید از رهبران طاغوتی دل برکنم و به سوی رهبران آسمانی بروم، آری، تو برایم رهبران آسمانی برگزیدی، پیامبر و جانشینان پاک او، همان رهبران آسمانی هستند که دوست داری از آنان پیروی کنم، امروز هم، مهدی علیه السلام حجت تو روی زمین است، از من می‌خواهی تا عشق و محبت او را به دل داشته باشم.

محبت به امام‌زمان، محبت به توست. از من خواسته‌ای تا فقط ولایت او را بپذیرم و پیرو او باشم. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.

امام‌زمان، نورِ تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایهٔ هدایتِ همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر راهنمایی او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می‌خواهد به سمت تو بیاید، باید به سوی امام‌زمان رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۹۹)

تو به من یاد داده‌ای که در نماز بگویم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، راه مهدی علیه السلام همان راه هدایت است، اگر مهدی علیه السلام را دوست دارم، چون تو مرا به محبت او امر کرده‌ای، از من خواسته‌ای از طاغوت‌ها بیزاری بجویم و حجت تو را دوست بدارم، همهٔ دین، دوستی دوستان تو و دشمنی با دشمنان توست، من باید از طاغوت‌های زمان خود بیزاری بجویم و عشق مهدی علیه السلام را در دل جای دهم، این تنها راه سعادت و رستگاری است، مهدی علیه السلام را دوست دارم چون او را از همهٔ پلیدی‌ها و زشتی‌ها پاک کرده‌ای، عشق به او، عشق به همهٔ خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد، فقط اوست که مرا به سوی تو رهنمون می‌کند. (۱۰۰)

* * *

بقره: آیه ۱۶۹ - ۱۶۸

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا
طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)

سخن از پیروی انسان از رهبران گمراه بود، آنان برای پیروان خود،

معیارهای حلال و حرام را معرفی کرده‌اند، پیروان آنان از دستورهایشان اطاعت می‌کنند، اکنون از من می‌خواهی تا قانون تو را بپذیرم، تو نعمت‌های خود را برای همه حلال کردی و هیچ کس حق ندارد آنچه را که تو برای بندگان خود حلال کردی، حرام اعلام کند، باید از قانون تو پیروی کنم و از وسوسه‌های شیطان دوری کنم که او دشمن سعادت من است. آری، این شیطان است که انسان را وسوسه می‌کند تا به سمت بدی‌ها و زشتی‌ها برود. دوست دارد که همه به گناه آلوده شوند و کاری می‌کند که مردم به دنبال خرافات و دروغ‌پردازی بروند و از حقیقت دور شوند.

* * *

بقره: آیه ۱۷۰

وَإِذَا قِيلَ لَهُمِ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا
 أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانِ آبَاؤُهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا
 يَهْتَدُونَ (۱۷۰)

رهبران گمراه دوست دارند که پیروانشان چشم و گوش بسته از آنان پیروی کنند، آنان پیروان خود را خام می‌کنند و فرصت تفکر و اندیشه را از آنان می‌گیرند. آن رهبران به پیروان خود یاد داده‌اند که اگر کسی پرسید این چه عقیده‌ای است که شما دارید، آنان در جواب بگویند: پدران و گذشتگان ما این عقیده را داشته‌اند و ما از سنت و دین آنان پیروی می‌کنیم!

زمانی که مردم بت‌ها را می‌پرستیدند، تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی، وقتی محمد ﷺ از آنان پرسید: چرا به جای خدای یگانه این بت‌ها را پرستش می‌کنید؟ رهبران مکه که از بت‌پرستی مردم منافع زیادی نصیبشان

می شد به مردم یاد داده بودند که در جواب محمد ﷺ بگویند: «پدران ما همه بت پرست بودند، ما از دین آنان پیروی می کنیم».

به راستی اگر پدران آنان اهل فکر و اهل هدایت نبودند، باز هم باید از آنان پیروی کنند!

در اینجا برای پذیرش فرهنگ گذشتگان، یک معیار بیان می کنی و آن، بررسی عاقلانه است. اگر پدرانمان بر چیزی اعتقاد داشتند که آن را بر اساس عقل یافتیم، ما نیز آن را می پذیریم، اگر دیدیم عقل آن را تأیید نمی کند، باید از آن دست برداریم.

این درس بزرگی است که تو به انسان ها می دهی تا به هوش باشند و از تقلید کورکورانه گذشتگان دست بردارند و به سوی عقل گرایی گام بردارند.

بقره: آیه ۱۷۱

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْدَيِّ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا

دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

گروهی از انسان ها به جای پرستش تو، خدایان دروغین را می پرستند، آنان هرگز به ندای اهل ایمان گوش نمی دهند و به کار خود مشغول هستند.

اکنون می خواهی حال آن گمراهان را در قالب مثال برایم بیان کنی: گله گوسفندی به چراگاه سرسبزی رسیده است و به خوردن علف های تازه مشغول است، در این میان، گرگی به کمین می نشیند تا در اولین فرصت به گوسفندان حمله کند. اگر کسی از راه برسد و بخواهد گوسفندان را از خطر باخبر سازد، چه کار باید بکند؟ او هر چه فریاد برآورد که ای گوسفندان!

گرگ در کمین شماست، گوسفندان معنای آن را نمی فهمند و متوجه خطر نمی شوند.

مَثَل آنانی که کفر می ورزند و از قبول حق و حقیقت سر باز می زنند، مانند آن گوسفندان می باشد، بلکه آنان از گوسفندان بدتر می باشند، زیرا گوسفندان حداقل سر و صدا را متوجه می شوند، اما این کافران به جایی می رسند که کور و کر و لال می شوند، اصلاً هیچ صدای حقی را نمی شنوند.

آری، انسان در اثر کفر به جایی می رسد که دیگر امیدی به هدایت او نیست. (۱۰۱)

بقره: آیه ۱۷۳ - ۱۷۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ
الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ
وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۷۳)

انسان را خلق کردی و روزی پاکیزه به او دادی و دستور می دهی تا غذای پاک مصرف کند و شکر تو را به جا آورد.
ما می توانیم همه غذاهای پاک را مصرف کنیم، البته باید از گوشت مردار و خون و گوشت خوک پرهیز کنیم. همچنین باید از خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن، نام غیر تو بر آن برده شده است، دوری کنیم.
تو دوست داری که انسان به بهداشت غذای خود توجه کند، زیرا غذایی که پاکیزه نباشد زیان جسمی و آثار بد اخلاقی دارد. خوردن گوشت مردار برای

سلامتی انسان مضر است، مردار معمولاً کانون میکروب‌ها می‌باشد، خون‌خواری هم باعث می‌شود خلق و خوی انسان تغییر کند و دلش سیاه شود، خوک هم سمبل بی‌غیرتی در امور جنسی است، اما راز حرام بودن گوشت حیوانی که نام غیر تو بر آن برده شده چیست؟ می‌خواهی هیچ کاری رنگ و بوی بُت‌پرستی نداشته باشد، می‌خواهی همه کارها بر مدار یکتاپرستی باشد تا بتوانیم به کمال و سعادت برسیم، اگر هنگام ذبح حیوانی نام بُت‌ها برده شود، فرهنگ شرک و کفر باقی می‌ماند.

تو دین اسلام را کامل‌ترین دین‌ها قرار دادی و در آن، راه و روش زندگی انسان را معین کردی، خوشا به حال کسی که به این قوانین احترام می‌گذارد و می‌داند این قوانین به نفع خود اوست.

ممکن است کسی در جایی گرفتار شود که هیچ غذایی یافت نشود و او به علت گرسنگی در خطر مرگ باشد، در این صورت به او اجازه داده‌ای که به مقدار ضرورت، از غذای حرام مثل مردار بخورد. آری، حفظ جان واجب است، در این شرایط، خوردن غذای حرام، حلال است. دین اسلام، دین کاملی است، در هیچ مرحله، بن‌بست ندارد، هر تکلیفی در هنگام اضطرار، از مسلمان برداشته می‌شود. (۱۰۲)

بقره: آیه ۱۷۶ - ۱۷۴

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ
وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا
يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ
الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى

النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ يَأْنِ لِلَّهِ تَزِيلَ الْكِتَابِ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا

فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)

درباره بهداشت غذای جسم برایم سخن گفتمی، اما روح انسان هم نیاز به غذا دارد و تو برای روح بشر، سخنان خود را بر پیامبران نازل نمودی، سخنانی که مایه سعادت و رستگاری بشر می شود.

به راستی چه کسانی باید سخن و پیام تو را به توده مردم برسانند؟ گروهی که تو به آنان علم و دانش دادی و می توانند کتاب تو را بخوانند و مردم را با حقیقت آشنا کنند، اما متأسفانه گروهی از این دانشمندان فریب شیطان را می خورند و همه حقیقت را به مردم نمی گویند، آنان فقط قسمتی از حقیقت را بیان می کنند و قسمت دیگر آن را کتمان می کنند. این خطر بزرگی برای توده مردم است.

در اینجا است که به دانشمندان هشدار می دهی تا بدانند که در مقابل آگاهی مردم مسئول می باشند، مبادا آنان به سرنوشت دانشمندان یهود گرفتار شوند. وقتی محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، دانشمندان یهود که در مدینه بودند، یقین پیدا کردند که محمد ﷺ همان پیامبری است که بشارت آمدنش در تورات بیان شده است، اما این حقیقت را کتمان کردند، آنان با این کار چند سالی ریاست بیشتری کردند و ثروت و پول بیشتری کسب نمودند. این هدیه ها و غذاهای چرب و نرمی که آنان می خوردند، چیزی جز آتش جهنم نبود، تو در روز قیامت هرگز به آنان نظر رحمت نمی کنی و گناه آنان را نمی بخشی و به عذاب دردناک گرفتارشان می سازی، زیرا آنان باعث گمراهی

گروه زیادی شدند.

این هشدار برای همه دانشمندان است، اگر آنان دین خود را به دنیا بفروشند و برای کسب قدرت و ثروت، حقیقت را کتمان کنند، سرنوشت سختی در انتظارشان خواهد بود.

وای به حال این دانشمندان بی تقوا که بخشش و مهربانی تو را فروختند و غضب و عذاب را برای خود خریدند، وای به حال آنان که هدایت را فروختند و گمراهی را خریدند، وای به حال آنان که آخرت را فروختند و دنیا را خریدند، آنانی که در حق مردم و نسل‌های آینده خیانت کردند.

به راستی چه چیزی آنان را در مقابل عذاب همیشگی شکستیا نمود؟ آنان چگونه جرأت کردند برای خوشی چند روزه دنیا، آتش همیشگی جهنم را از آن خود کنند؟

آری، تو کتاب آسمانی خود را با دلیل‌های روشن برای مردم فرستادی تا شبهه و ابهامی باقی نماند، افسوس که این دانشمندان بی تقوا برای حفظ منافع خود، دست به تحریف حقیقت می‌زنند و موجب اختلاف می‌شوند! دین تو بسیار واضح و روشن است و هیچ ابهامی در آن نیست، اما این دانشمندان گمراه هستند که در دین اختلاف ایجاد می‌کنند، آنان آب را گل آلود می‌کنند تا از آن ماهی بگیرند!

تو به آنان وعده عذاب دردناک جهنم را می‌دهی و خبر می‌دهی که خود آنان در اختلاف بزرگی خواهند بود.

بقره: آیه ۱۷۷

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ
وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
وَأَبْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ
وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

سخن از دانشمندان گمراه به میان آمد، کسانی که دین تو را دکان دنیای خود می‌کنند، آن‌ها همواره گرفتار ظاهرینی می‌شوند و هدف اصلی دین را فراموش می‌کنند، اکنون به آنان هشدار می‌دهی که بیشتر به هدف دین توجه کنند، هدف دین همان اصول نیکی و نیکوکاری است.

پانزده سال مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، بعد از آن تو از محمد ﷺ خواستی تا به سوی کعبه نماز بخواند، وقتی این خبر به دانشمندان یهود رسید سر و صدای زیادی به راه انداختند و زبان به اعتراض گشودند که چرا قبله مسلمانان تغییر کرده است؟

اکنون می‌گویی که خوبی و نیکی در این نیست که هنگام نماز، به کدام سو رو کنید، اگر شما به دنبال خوبی‌ها و نیکی‌ها هستید، به دنبال این موارد باشید:

- ۱- ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، کتاب آسمانی و پیامبران.
- ۲- ایثار با کمک کردن به خویشاوندان، یتیمان، فقیران، در راه ماندگان و بیچارگان.

۳- برپاداشتن نماز.

۴- پرداخت زکات.

۵- وفای به عهد.

۶- صبر و شکیبایی در برابر محرومیت‌ها، بلاها و سختی‌ها. آری، تو همه خوبی‌ها را در اینجا ذکر می‌کنی، هدف دین در این شش مورد، خلاصه می‌شود، تو ایمان و نماز را در کنار همکاری اجتماعی ذکر می‌کنی تا اهل ایمان بدانند که باید به همه چیز توجه داشته باشند. برای همین پیامبر فرمود: «هر کس به این آیه عمل کند، ایمانش کامل است» (۱۰۳).

باید از این سخن تو درس بگیرم، نباید ظاهری باشم، باید به هدف اساسی دین توجه کنم، نباید دین را امری فردی بدانم که فقط به ارتباط من و تو می‌پردازد، من وقتی مسلمان واقعی هستم که هم نماز بخوانم، هم در متن جامعه باشم و با اشتیاق به دیگران کمک کنم، اگر به کسی قول می‌دهم، به آن وفا کنم، اگر ثروت زیادی داشتم، حتماً زکات آن را پرداخت کنم. تو دوست نداری که من در جستجوی معنویت و کمال به کنج عزلت پناه ببرم بلکه باید در متن جامعه حضور پیدا کنم و نسبت به دیگران احساس مسئولیت داشته باشم.

بقره: آیه ۱۷۹ - ۱۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ
فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ
مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ
مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)
وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

وقتی دین مسیحیت را بررسی می‌کنم، می‌بینم که این دین بیشتر به ارتباط انسان با تو پرداخته است و کمتر به «شریعت» و «فقه» می‌پردازد. شریعت، همان راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی است، مسیحیت برنامه‌ای برای زندگی فردی و اجتماعی انسان ندارد. دین اسلام را کامل‌ترین دین‌ها قرار دادی، این دین، برای همه زندگی من برنامه دارد، این همان فقه اسلامی است که برای تولد، ازدواج، خواب، خوراک، پوشاک من برنامه دارد، یک مسلمان در چهارچوب این برنامه زندگی می‌کند و این برنامه به او، هویت اسلامی می‌دهد، چیزی که مسیحیت از آن محروم است. اسلام برای ارتباط بین انسان‌ها هم برنامه دقیقی دارد. جالب است افرادی که از مسیحیت به اسلام رو می‌آورند، بیشتر مجذوب این برنامه زندگی اسلامی می‌شوند.

* * *

تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را به او نشان دادی، پیامبران را برای هدایت او فرستادی، ندای وجدان و فطرت را درون او قرار دادی تا از زشتی‌ها برحذرش دارد. در این میان عده‌ای ستمکار با اختیار، زشتی‌ها را انتخاب می‌کنند و به دیگران ظلم و ستم می‌کنند و گاه فرد مظلومی را می‌کشند.

اکنون می‌خواهی قانون قصاص را بیان کنی، اگر انسانی دست به قتل انسان دیگری زد، باید مجازات شود، البته شرط این مجازات این است که این قتل از روی عمد و آگاهی باشد، اگر یک نفر در هنگام رانندگی به صورت غیر عمدی به یک نفر برخورد کند و منجر به فوت شود، فقط باید خون‌بها بدهد، زیرا عمداً این کار را نکرده است.

سخن در این است که اگر کسی از روی آگاهی و با عمد شخصی را بکشد، باید کشته شود، این همان قانون قصاص است.

اجرای این قانون مانع می‌شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد بشود، تو خواسته‌ای تا از جان انسان دفاع کنی. قصاص را برای حفظ حیات و زندگی اجتماعی معرفی می‌کنی. قصاص یک برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیت اجتماعی است. اگر در جامعه متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود.

اگر به بهانه‌های مختلف از اجرای این قانون سرپیچی کنیم، جامعه دیگر روی آرامش و امنیت را نخواهد دید.

امروزه می‌بینیم در بعضی کشورها از قصاص قاتل خودداری می‌کنند و فقط به زندانی کردن اکتفا می‌کنند، متأسفانه در این کشورها آمار قتل و جنایت رو به فزونی نهاده است.

البتّه تو سه راه حلّ برای بازماندگان مقتول ارائه می‌دهی:

۱ - بدون دریافت خون‌بها، قاتل را ببخشند.

۲ - خون‌بها دریافت کنند که در این صورت قاتل قصاص نمی‌شود.

۳ - قاتل را قصاص کنند.

این دستور عادلانه، باعث اجرای عدالت می‌شود و از خونریزی‌ها جلوگیری می‌کند، زیرا گاهی پیش آمده است که با کشته شدن یک نفر، خویشاوندان آن مقتول، برای انتقام‌گیری دست به کشتن چندین نفر می‌زدند، اما قانون تو، بر عدالت تأکید دارد، خویشاوندان مقتول فقط حقّ دارند یک نفر را مجازات کنند، آن هم شخصی که ثابت شده قاتل است. از طرف دیگر

راه عفو و بخشش را نمی‌بندی. نکته مهم این است که این قانون، احترام خون انسان را کاهش نمی‌دهد و قاتلان را جسور نمی‌سازد. آری، این قانونی است که آن را برای نظم جامعه وضع کرده‌ای، ممکن است برای عده‌ای، قصاص در نگاه اول ظالمانه باشد. اگر قدری فکر کنند می‌فهمند که این قانون، رمز حیات و بقای جامعه سالم است.

* * *

۱- اگر مردی به دست یک مرد کشته شود، مرد قاتل را می‌توان قصاص کرد.
 ۲- اگر مردی به دست زنی کشته شود، زن قاتل را می‌توان قصاص نمود.
 ۲- اگر زنی به دست مردی کشته شود، آیا می‌توان مرد قاتل را قصاص کرد؟
 در این صورت باید بازماندگان آن زنی که کشته شده است، نصف پول خون‌بهای مرد را به خانواده مرد پرداخت کنند، در این صورت آن‌ها می‌توانند آن مرد قاتل را قصاص کنند.
 این قانون توست، اما آیا این قانون معنایش این است که خون زن کم‌رنگ‌تر از خون مرد است؟

خیر. از آنجا که مرد نقش بیشتری در تأمین اقتصاد خانواده دارد و مخارج خانواده به عهده اوست، طبیعی است که فقدان مرد برای خانواده، ضرر مالی بیشتری دارد، برای همین خون‌بهای مرد بیشتر از زن است تا به این وسیله مقداری از اثرات سوء فقدان مرد برای افراد خانواده‌اش جبران شود. البته برخی زنان نیز نان‌آور خانواده خود می‌باشند، اما قانون بر اساس وضعیّت کلی جامعه در کلّ تاریخ بشر است.

* * *

بقره: آیه ۱۸۲ - ۱۸۰

كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنِ
تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ
إِثْمًا فَاصْلَحْ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

از من می‌خواهی تا به یاد مرگ باشم، باور کنم که دیر یا زود باید از این دنیا
دل برکنم، این دنیا منزل‌گاهی است که مدتی کوتاه در آن اقامت دارم و سپس
به سوی آخرت می‌روم.

یکی از دستورات تو این است که وصیت‌نامه بنویسم و با این کار آمادگی
خود را برای سفر آخرت بیشتر نمایم.

نباید مسلمان شب بخوابد در حالی که وصیت‌نامه‌اش را ننوشته
است! (۱۰۴)

اکنون فکر می‌کنم که در وصیت‌نامه خود چه چیزی را باید بنویسم؟
اگر نماز یا روزه قضایی دارم، باید آن را بنویسم. اگر به کسی بدهکار هستم،
باید آن را بنویسم تا اگر قبل از مرگ نتوانستم آن را پرداخت کنم، بازماندگانم
برای پرداخت آن اقدام کنند.

همچنین می‌توانم یک سوم دارایی خود را در راه خیر وصیت کنم، می‌توانم
برای پدر، مادر و خویشان خود سهمی را در نظر بگیرم، آری، کار خیر بهتر
است اول برای نزدیکانم باشد، کار خیر هرچیز می‌تواند باشد، کمک به
ساختن مسجد، مدرسه، بیمارستان و...

تو اکنون به دیگران هشدار می‌دهی که اگر مسلمانی وصیتی کرد، بعد از مرگ

او هرگز وصیت او را تغییر ندهند که این خیانت است و گناه بزرگی است. در موارد زیر می توان وصیت نامه را تغییر داد:

۱- اگر به چیزی وصیت شود که گناه و معصیت است.

۲- اگر وصیت به گونه ای است که در حق بازماندگان ظلمی شده است و عمل به آن وصیت باعث درگیری و فساد شود.

آری، در این موارد می توان وصیت را تغییر داد، در اسلام بن بست وجود ندارد و چون مسیر همه اعمال برای رسیدن به تقواست، می توان براساس تقوا موارد ضد تقوا را اصلاح کرد.

بقره: آیه ۱۸۴ - ۱۸۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ
 كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّامًا
 مَعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ
 وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ
 لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

بر مسلمانان روزه را واجب کردی، آنان باید در ماه رمضان از سپیده دم تا غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و برخی اعمال دیگر خودداری کنند. البته در ادیان دیگر هم این دستور وجود دارد و چیز تازه ای نیست. روزه تمرین تقوا و خویشتن داری است. وقتی از آب و غذا و همسر خود دوری کنم، راحت تر می توانم خود را نسبت به مال و ناموس دیگران کنترل کنم. اگر من طعم گرسنگی را چشیدم، با درد گرسنگان و بیچارگان آشنا

می شوم و سعی می کنم به آنان کمک کنم.

اگر ماه رمضان بیمار باشم، نباید روزه بگیرم، باید صبر کنم وقتی بیماری من برطرف شد، قضای آن را بگیرم و به تعداد روزهایی که روزه آن را نگرفته ام، روزه قضایی بگیرم.

آری، تو روزه گرفتن را برای کسی که روزه برایش ضرر دارد، منع کرده ای، پس اگر می دانم واقعاً روزه برای من، ضرر دارد نباید روزه بگیرم، مهم اطاعت از فرمان توست.

همچنین اگر در ماه رمضان مسافرت باشم، وقتی به وطن بازگشتم، باید روزه خود را قضا کنم.

افرادی که اصلاً توانایی گرفتن روزه را ندارند (همانند سالمندان)، آنان از روزه گرفتن معاف هستند و قضای روزه ها هم بر آنان لازم نیست، آنان باید برای هر روز ماه رمضان، یک وعده غذا به فقیر بدهند، البته اگر بتوانند غذای بیشتری به فقیر بدهند، کار بسیار شایسته ای انجام داده اند.

این دستور توست و می دانم روزه گرفتن من برای تو هیچ نفعی ندارد، این دستور را داده ای تا من رشد کنم و تقوا را تمرین کنم و از ثواب زیادی بهره مند شوم و نزد تو عزیز شوم.

وقتی روزه هستم، حتی خواب من عبادت است، نفس کشیدن من ثواب عبادت دارد و همچنین روزه در روز قیامت مانند سپری مرا از آتش جهنم حفظ می کند.

بقره: آیه ۱۸۵

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ
 وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن
 كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا
 يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُم
 وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

تو ماه رمضان را برای روزه‌داری برگزیدی، این ماه مبارکی است، ماهی که قرآن را در آن نازل کرده‌ای، قرآنی که مایه هدایت انسان است و حق را از باطل جدا می‌کند.

تو در ماه رمضان همه را به مهمانی خود دعوت می‌کنی تا رحمت و مهربانیت را بر آنان نازل کنی. این ماه، بهار توبه است، در این ماه، درهای رحمت خود را بر روی بندگان باز می‌کنی و توبه آنان را می‌پذیری و آنان را از همه زشتی‌ها پاک می‌کنی.

آری، دستور تو بر اساس آسانی و طاقت انسان است، کسی که مسافر یا بیمار است، نباید روزه بگیرد. هرگز بر بندگان خود سخت نمی‌گیری. از بندگان می‌خواهی شکرگزار نعمت‌های تو باشند، روزه گرفتن خود زمینه‌ساز شناخت نعمت‌های تو و سپاسگزاری از توست. ما باید تو را به بزرگی یاد کنیم و با جان و دل همه دستورات را انجام دهیم و باور کنیم این تنها راه سعادت ماست.

بقره: آیه ۱۸۶

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ

الدَّاعِ إِذَا دَعَا فَلَئْسَ تَجِيبُوا لِي وَلَئِن مِّنْهُنَّ لَمُؤْمِنَاتٌ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)

ماه رمضان ماه دعا و نیایش است، چقدر خوب است که خودت درباره راه و رسم دعا کردن برایم سخن بگویی، بعضی‌ها وقتی می‌خواهند دعا کنند و تو را بخوانند، فریاد می‌زنند، آنان خیال می‌کنند که هر چقدر بلندتر تو را بخوانند بهتر دعای آنان را می‌شنوی.

یادم نمی‌رود یکی از شب‌های ماه رمضان به جلسه دعا رفته بودم، مدّاحی که دعا را می‌خواند گفت: «اگر می‌خواهی به حاجتت برسی، چنان فریاد بزنی و حاجتت را بخواه که صدایت به عرش خدا برسد تا خدا جوابت را بدهد».

آن شب مردم همه فریاد زدند، خیلی دلم می‌خواست به آن مدّاح بگویم: مگر خدا در عرش است که تو از ما می‌خواهی فریاد بزنی؟ آن شب از بس سر و صدا شد، دیگر نتوانستم تمرکز لازم را برای دعا داشته باشم و مجلس را ترک کردم.

ما چه وقت می‌خواهیم باور کنیم که تو در مکان خاصی نیستی؟ این تو هستی که مکان را آفریده‌ای، برای همین هرگز در مکانی جای نمی‌گیری. عرش را آفریدی و بالاتر از این هستی که در آفریده خود قرار گیری. این مخلوقات هستند که در مکان هستند، تو هرگز صفت و ویژگی مخلوقات را نداری.

آری، مشکل این است که ما کمتر، تو را می‌شناسیم. ما خیال می‌کنیم که تو در بالای عرش هستی و باید فریاد بزنی تا صدای ما به گوش تو برسد. آن شب وقتی به منزل آمدم به مطالعه پرداختم، به این نکته تاریخی برخورد

کردم که پیامبر عده‌ای را دید که با صدای بلند دعا می‌کردند، پیامبر به آنان فرمود: «شما کسی را که ناشنواست نمی‌خوانید، شما کسی را که از شما دور باشد، صدا نمی‌زنید. خدا شنواست و در نزدیکی شماست» (۱۰۵)

در کتاب دیگری خواندم که روزی عده‌ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و از او سؤال کردند که آیا خدا نزدیک است تا آهسته او را مناجات کنیم یا از ما دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟

و تو آن روز این سؤال را شنیدی و این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «وقتی بندگانم درباره‌ی من از تو می‌پرسند، به آنان بگو که من در نزدیکی آنها هستم، از رگ گردن به آنها نزدیک‌تر هستم، صدای کسی که مرا می‌خواند می‌شنوم و پاسخ می‌دهم. به بندگانم بگو که دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند».

آری، تو از همه به ما نزدیک‌تر هستی، صدای ما را می‌شنوی، پس بهتر است که به آرامی تو را بخوانیم و با تو مناجات کنیم.

بقره: آیه ۱۸۷

أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثِ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

اکنون دربارهٔ روزهٔ ماه رمضان بیشتر سخن می‌گوییم، اولین سالی که روزه بر مسلمانان واجب شد، از آنان خواستی که در کل روز و شب‌های ماه رمضان از ارتباط جنسی با همسر خود پرهیز کنند. همچنین فقط تا ساعتی بعد از غروب آفتاب حق داشتند بخورند و بیاشامند، وقتی شب استراحت می‌کردند، اگر چه سحر از خواب بیدار می‌شدند، نباید خوردنی یا آشامیدنی مصرف کنند.

این دو دستور برای آنان سخت بود و تو می‌دانستی که آنان به گناه آلوده خواهند شد، برای همین بود که به مسلمانان تخفیف دادی و روزه را آسان‌تر نمودی و حکم جدید روزه را بیان کردی، بعد از آن، مسلمانان می‌توانستند از غروب آفتاب تا سپیده دم، بخورند و بیاشامند، در واقع مدت زمان روزه را از سپیده صبح تا غروب آفتاب معین کردی که فقط در این فاصله مسلمانان باید از کارهایی که روزه را باطل می‌کند دوری می‌کردند. همچنین هر مسلمان می‌تواند در شب‌های ماه رمضان با همسر خود ارتباط جنسی داشته باشد، وقتی آنان روزه‌دار هستند و یا در مسجد اعتکاف می‌کنند، باید از ارتباط جنسی خودداری کنند.

اعتکاف یعنی اینکه انسان برای عبادت سه روز در مسجد بماند و در این مدت روزه بگیرد و از بعضی لذت‌ها دوری کند تا روح او پاک و توبه‌اش پذیرفته شود.

آری، تو نمی‌خواهی بر انسان سخت‌گیری، برای همین هر کجا دیدی بشر طاقت کافی برای قانونی ندارد، آن قانون را برداشته و قانون ساده‌تری جایگزین کردی.

* * *

بقره: آیه ۱۸۸

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُوا بِهَا إِلَى
الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

از مسلمانان می‌خواهی تا به اموال یکدیگر تعرض نکنند و ظلم نکنند و رشوه‌خواری نکنند.

بزرگ‌ترین بلایی که دامن‌گیر جامعه می‌شود، رشوه‌خواری است، این عمل را سرزنش می‌کنی و از بندگان می‌خواهی هرگز برای اینکه قاضی به نفع آنان حکم کند به او رشوه ندهند.

آری، رشوه باعث می‌شود تا عدالت در جامعه اجرا نشود و افراد ضعیف و ناتوان دچار یأس و ناامیدی شوند و ثروتمندان جسور شوند و اعتماد عمومی از بین برود. با رواج رشوه‌خواری، سامان زندگی اجتماعی از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و تبعیض در جامعه گسترش می‌یابد.

یک روز به پیامبر خبر دادند که یکی از فرمانداران او رشوه‌ای را (که به صورت هدیه بوده است) پذیرفته است. پیامبر او را فرا خوانده و فرمود:

— چرا آنچه حق تو نیست، قبول می‌کنی؟

— من هدیه‌ای بیش نگرفته‌ام.

— اگر فرماندار نبودی، آیا باز هم مردم به تو هدیه می‌دادند؟

پیامبر دستور داد تا هدیه را از او گرفتند و به بیت‌المال پرداخت کردند و آن شخص را هم از کار برکنار کرد. (۱۰۶)

* * *

بقره: آیه ۱۸۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ
وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ
اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

ما باید در ماه رمضان روزه بگیریم، برای همین نیاز داریم بدانیم که اول ماه رمضان چه روزی است.

همچنین، یک بار در طول عمر حجّ خانه خدا بر ما واجب است، البته اگر استطاعت مالی داشته باشیم. حجّ در ماه ذی‌الحجه انجام می‌گیرد، باید بدانیم روز نهم و دهم ماه ذی‌الحجه چه روزی است تا برای انجام اعمال مخصوصی به سرزمین عرفات و مینا (که در نزدیکی مکه است) برویم.

گردش ماه به دور زمین ۲۹ یا ۳۰ روز است، شب اولی که ماه به دور زمین شروع به گردش می‌کند، ماه به شکل هلال است. هلال، هر شب کامل و کامل‌تر می‌شود تا اینکه در شب چهاردهم، ماه کامل می‌شود و سپس گردی آن، کمتر و کمتر می‌شود تا اینکه در آخر ماه، دیگر اصلاً دیده نمی‌شود و باید صبر کرد تا هلال جدید در افق نمایان شود.

تو بودی که با قدرت برای ماه حالات مختلفی تعیین کردی و برنامه‌های عبادی را بر طبق آن تنظیم نمودی.

تو دوست داری که بندگان اهل خرافات نباشند، آداب و رسومی که ریشه در دین و وحی ندارد، انجام ندهند، برای همین با خرافات مبارزه می‌کنی. زمانی که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، مردم بت‌پرست بودند و

کعبه را بتکده کرده بودند، اما آنان هر سال حج را انجام می دادند. این چیزی بود که از ابراهیم علیه السلام به یادگار مانده بود، البته آیین حج در طول زمان دچار تحریفات زیادی شده بود، در قرآن، حج واقعی را برای مردم بیان کردی تا مردم از خرافات فاصله بگیرند.

کسی که اعمال حج را انجام می دهد، لباس معمولی را از تن در می آورد و لباس احرام به تن می کند، مردم آن زمان وقتی لباس احرام به تن داشتند، دیگر از در خانه وارد خانه نمی شدند، بلکه دیوار پشت خانه را می شکافتند و از آنجا وارد خانه می شدند. این عادت خرافی بود و این را خوب و نیکو می پنداشتند.

این سخن توست: نیکی آن نیست که از پشت خانه وارد خانه شوی، نیکی در تقواست نه در پیروی از رسوم خرافی! شما باید از راهش وارد خانه خود شوید.

با این سخن آن عادت خرافی از میان رفت، اما این بیان دو درس برای ما دارد:

۱ - مسلمان هرگز اهل خرافات نیست. اگر من دیدم رسم و آیینی در جامعه رواج دارد باید درباره آن تحقیق نمایم، اگر دلیلی عقلی یا شرعی بر آن نیافتم، باید از آن دوری کنم.

۲ - برای ورود به هر کاری باید از راه صحیح آن اقدام نمود نه از راههای انحرافی. اگر من می خواهم به معارف و علوم اسلامی دسترسی پیدا کنم، باید به اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنم زیرا آنان پرورش یافتگان مکتب وحی هستند. پیامبر به مسلمانان چنین فرمود: «من شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه آن

است، هر کس خواهان علم است آن را از علی علیه السلام بیاموزد». آن کس که معارف دین را نزد دیگران می جوید و شاگردی مکتب اهل بیت علیهم السلام را نمی کند، باید بداند بیراهه می رود.

بقره: آیه ۱۹۰

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)

مسلمانان باید از خود و ناموس خود دفاع کنند، اگر دشمن به آنان حمله کرد، همه وظیفه دارند در مقابل آنها بایستند و با آنان بجنگند. البته در دفاع نباید از اصول انسانی و اخلاقی چشم پوشی کرد. از ما می خواهی: فقط با کسانی که با شما وارد جنگ شده اند، به مبارزه بپردازید و از حد، تجاوز نکنید و به زنان و کودکان بی گناه حمله نکنید.

بقره: آیه ۱۹۲ - ۱۹۱

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ
مِنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُم وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُم فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُم فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲)

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شد، گروهی از مردم مکه به او ایمان آوردند، اما بت پرستان آنان را از شهر بیرون کردند. پیامبر هم مجبور شد به شهر مدینه هجرت نماید.

بعد از مدتی که تعداد مسلمانان زیاد شد، به آنان اجازه دادی تا به شهر مکه بازگردند و خانه تو را از بُت پرستی پاک کنند، شهر مکه، یادگار ابراهیم و اسماعیل و هاجر علیهم السلام بود و بُت پرستان آنجا را تصرف کرده بودند، آنان مسلمانان را از خانه‌های خود آواره کرده بودند، اکنون دیگر وقت آن بود که با آنان مثل خودشان رفتار شود.

تو به مسلمانان دستور می‌دهی تا با بُت پرستان مکه وارد جنگ شوند و کعبه را از بُت‌ها پاک کنند، زیرا بُت پرستی از کشتار هم بدتر است. از مسلمانان می‌خواهی تا جنگ را به مسجد الحرام نکشانند و حرمت آن مکان مقدّس را نگاه دارند، البته اگر بُت پرستان در آنجا با مسلمانان وارد جنگ شدند، مسلمانان می‌توانند با آنان بجنگند. سپس از مسلمانان می‌خواهی اگر بُت پرستان توبه کردند و دست از بُت پرستی برداشتند، جنگ را متوقّف کنند زیرا تو مهربان هستی و توبه بُت پرستان را می‌پذیری و از گناهان گذشته آنان چشم‌پوشی می‌کنی.

بقره: آیه ۱۹۴ - ۱۹۳

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَبُكُونَ
 الدِّينَ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرِ
 الْحَرَامِ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ
 فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

در اینجا از مسلمانان می‌خواهی با بُت پرستان بجنگند تا آنجا که ریشه شرک

و بُت پرستی از روی زمین برچیده شود و یکتاپرستی در همه جا فراگیر شود، اگر بُت پرستان از راه باطل خود دست برداشتند، دیگر نباید مزاحم آنان شد. آری، راه بازگشت بر هیچ کس بسته نیست، حتی دشمن سر سخت نیز اگر تغییر مسیر بدهد، او را عفو می‌کنی و می‌بخشی.

تو چهار ماه را به عنوان «ماه حرام» اعلام می‌کنی. این چهار ماه، ماه‌های حرام هستند: «رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم».

از همه می‌خواهی تا به این چهار ماه احترام بگذارند، تو جنگ در این ماه‌ها را حرام کردی و برای همین این چهار ماه، ماه‌های حرام نام گرفتند.

مسلمانان حق ندارند در این چهار ماه جنگی را آغاز کنند، اگر دشمن در این چهار ماه حمله کرد، آنان می‌توانند از خود دفاع کنند و با دشمن بجنگند، زیرا حرمت خون مسلمان از حرمت ماه‌های حرام بیشتر است. احترام این ماه‌ها در برابر کسانی لازم است که این ماه‌ها را محترم بشمارند، اگر دشمن در این ماه حرام به مسلمانان حمله کرد، مسلمانان هم می‌توانند از خود دفاع کنند و با آنها بجنگند.

اگر لشکر مسلمانان و سپاه کافران روبروی هم قرار گیرند، یکی از دو حالت وجود دارد:

الف. دفاع

وقتی کافران به مسلمانان حمله کنند و مسلمانان از خود دفاع می‌کنند (در این صورت مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان به مقابله بپردازند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را کوتاه کنند).

ب. جنگ

وقتی که کافران جنگ را آغاز نکرده‌اند، بلکه این مسلمانان هستند که جنگ را آغاز می‌کنند.

مسلمانان با شرایط خاصی می‌توانند برای ریشه کن کردن کفر و بُت پرستی با کافران و بُت پرستان بجنگند. این جنگ برای خدا و در راه اوست و بر خلاف جنگ‌های دیگر، اصول اخلاقی در آن رعایت می‌شود، زیرا پیامبر و یا امام معصوم رهبری آن را به عهده دارد.

جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان‌ها از بُت و بُت پرستی است. در حدیثی که از امام صادق علیه السلام به ما رسیده به این نکته تأکید شده است که جنگ با کافران اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام است و گناه بزرگی محسوب می‌شود. (۱۰۷)

اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم که علی علیه السلام در زمان پیامبر در جنگ‌های مختلفی شرکت نمود و با شجاعت‌های خود باعث پیشرفت اسلام و نابودی شرک و بُت پرستی شد. اما بعد از وفات پیامبر، مسلمانان، ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه، انتخاب نمودند، می‌بینیم که در زمان این سه خلیفه، مسلمانان، گروه گروه به کشورهای دیگر حمله کردند و به اسم جنگ با کافران، آن کشورها را تصرف کردند و به غنیمت‌های زیادی رسیدند.

اکنون سؤال مهمی برای همه مطرح است: علی علیه السلام که در زمان پیامبر در صف

اول همه جنگ‌ها بود، چرا حتی برای یک‌بار در این جنگ‌ها شرکت نکرد؟ هیچ کدام از امامان معصوم علیهم‌السلام در جنگ‌های این چنینی شرکت نکردند، زیرا می‌دانستند که این جنگ‌ها برای خدا و در راه خدا نیست. آنان پیروان خود را از شرکت در این جنگ‌ها منع می‌کردند و این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه کنیم.

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران با ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

* * *

بقره: آیه ۱۹۵

وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى
التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

از ما می‌خواهی تا در راه تو از مال خود هزینه کنیم، دفاع از اسلام و کشور اسلامی همان اندازه که به مردان کارآزموده نیاز دارد به مال و ثروت هم احتیاج دارد، اسلحه مناسب و تجهیزات جنگی، بسیار مهم است، در اینجا به انفاق و صرف مال اشاره می‌کنی و تأکید می‌کنی که انفاق نکردن، باعث کشته شدن سربازان اسلام خواهد شد، سربازانی که اسلحه و تجهیزات نداشته باشند، نمی‌توانند در مقابل دشمن ایستادگی کنند و شکست می‌خورند و آن وقت است که دشمن متجاوز به شهرها حمله می‌کند.

از طرف دیگر، انفاق فقط کمک برای دفاع از مرزها نیست. اگر من به دین

خود عشق می‌ورزم باید برای تبلیغ زیبایی‌های اسلام کاری کنم، تبلیغ دین هزینه دارد، تو از من می‌خواهی تا از ثروت خود به کسانی که از مرزهای اعتقادی دفاع می‌کنند، کمک کنم تا آنان بتوانند شبهات و برنامه‌های فرهنگی دشمن را خشتی کنند.

اگر من می‌توانم با قلم و بیان از اسلام دفاع کنم، باید تلاش کنم و اگر این هنر را ندارم، با ثروت خویش از اسلام دفاع نمایم.

اگر همه مسلمانان به فکر خود باشند و برای دفاع از اسلام و قرآن و اعتقادات اسلامی هیچ کاری نکنند، جبهه فرهنگی اسلام ضعیف خواهد شد. آن وقت است که بی‌دینی و بی‌اعتقادی جامعه را فرا خواهد گرفت و فرهنگ دشمن در آن رواج پیدا خواهد کرد و این سرنوشتی است که مردم برای خود رقم زده‌اند.

ما باید با خدا معامله کنیم، بدانیم خدا کسانی را که در راه او کمک می‌کنند دوست دارد، اگر ما ثروت خویش را در راه خدا خرج کنیم، محبت خدا را برای خود خریده‌ایم و این گوهر ارزشمندی است که در روز قیامت ارزش آن معلوم خواهد شد.

یادم نمی‌رود وقتی به عربستان سفر کرده بودم، اطلاعیه‌ای را دیدم که روی دیوار مسجدی زده بودند: «اگر نمی‌توانید با قلم خود برای اسلام بنویسید، با پول خود بنویسید».

بعد شماره حسابی داده بود تا مردم بتوانند کمک‌های خود را به یک مرکز فرهنگی پرداخت نمایند. بعد از مدتی متوجه شدم که آن مرکز سالانه ده‌ها

کتاب بر ضد اعتقادات شیعه چاپ و آن را رایگان در میان مردم توزیع می‌کند. یکی از آن کتاب‌ها درباره انکار ولادت امام‌زمان بود. آنان کتابی را در شمارگان ۳۰۰ هزار به زبان فارسی و رایگان توزیع کرده بودند.

آن روز خیلی غصه خوردم، وقتی دیدم وهابی‌ها این‌گونه برای آرمان خود، تلاش می‌کنند، آنان به فکر افتاده‌اند تا برای ضربه زدن به مهدویت، کار فرهنگی کنند، آنان ثروتمندان جامعه خویش را این‌گونه تشویق می‌کنند تا در راه هدفشان به آن‌ها کمک کنند.

به راستی ما شیعیان چه می‌کنیم؟ ثروتمندان جامعه ما بیشتر به فکر ساختن ساختمان‌ها و دادن شام و نهار هستند تا به فکر دفاع از مکتب تشیع! اگر امام‌زمان را دوست داریم، اگر ما به این مکتب عشق می‌ورزیم، باید کاری کنیم، با پول خود از این مکتب دفاع کنیم و کار فرهنگی نماییم. (۱۰۸)

بقره: آیه ۱۹۶

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا
اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ
صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ
مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا
رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

دنیا مرا به سوی خود می‌کشد، خیلی زود شیفته زیبایی‌های آن می‌شوم و مرگ را فراموش می‌کنم. گاهی می‌شود که تصور می‌کنم همیشه در این دنیا خواهم بود و اصلاً مرگ به سراغم نخواهد آمد. غافل از اینکه اگر من مرگ را فراموش کنم، مرگ مرا فراموش نمی‌کند، دیر یا زود باید آماده سفر آخرت

شوم.

خوشا به حال کسی که از مرگ هیچ هراسی ندارد و مرگ را این‌گونه معنا می‌کند: سفر زیبایی که به آغوش مهربانی تو ختم می‌شود! من هم دوست دارم مرگ را زیبا ببینم! کاش راهی پیدا می‌شد؟ کاش می‌شد از این دنیا دل می‌کندم، دنیایی که در بی‌وفایی، حرف اول را می‌زند. کی می‌شود که قلبم پر از محبت تو بشود و تو را بیش از همه کس دوست داشته باشم. معلوم است که وقتی تو دوست من باشی، مشتاق هستم تا هرچه زودتر به دیدارت بیایم، آری، هیچ کس از دیدار دوست خود غمگین نمی‌شود.

از من می‌خواهی به سفر حج بروم، کعبه را زیارت کنم و پروانه‌وار دور آن طواف کنم. برای این سفر قوانینی وضع کرده‌ای مثلاً باید قبل از رسیدن به شهر مکه، لباس احرام به تن کنم. لباس احرام لباسی سفید رنگ است که شبیه کفن است، باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم. تو می‌دانستی که من از مرگ می‌ترسم، برای همین خواسته‌ای تا یک‌بار مرگ را تجربه کنم، لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از همه دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن دارم و لبیک گفته‌ام، دیگر نباید نگاه به آینه بکنم، نباید عطر بزنم، باید از لذت‌های دنیایی چشم‌پوشم، نباید با همسر خود رابطه‌ای داشته باشم، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کنم، می‌خواهی من در این سفر از دنیا چشم‌پوشم و فقط به تو توجه کنم و در

سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفر زیباست. وقتی من از این سفر بازمی‌گردم، دیگر نباید از مرگ بترسم، زیرا یک‌بار به اختیار خود مرگ را تجربه کرده‌ام، از این دنیا دل‌کنده‌ام، از لذت‌های دنیا چشم‌پوشی کرده‌ام، مهمان مهربانی‌های تو شده‌ام، دور خانه زیبایت طواف کرده‌ام، به دریای رحمت تو وصل شده‌ام، دیگر از چه بترسم؟

سفر حجّ باشکوه‌ترین عبادتی است که در دین اسلام وجود دارد، هر سال در ایّام حج، میلیون‌ها مسلمان از سرتاسر جهان به شهر مکه می‌آیند تا در این مراسم شرکت کنند.

باید در ماه ذی‌القعدة یا ذی‌الحجه به سوی مکه سفر کنم و دو مرحله زیر را انجام دهم:

۱ - عمره: قبل از رسیدن به مکه، در مکان‌های مخصوصی که به آن «میقات» می‌گویند، باید لباس احرام به تن کنم و سپس به مکه بروم. وقتی به مکه رسیدم، دور کعبه طواف کنم (طواف یعنی هفت بار دور کعبه بچرخم) و بعد از آن نماز طواف بخوانم. سپس بین کوه صفا و مروه را هفت بار رفت و آمد کنم. بعد از آن، مقداری از موی سر خود را کوتاه کنم. اکنون من می‌توانم لباس معمولی خود را به تن کنم. (۱۰۹)

۲ - حج: باید در شهر مکه بمانم تا روز نهم ذی‌الحجه که روز عرفه است فرا رسد. آن روز باید از شهر مکه خارج شوم و به سرزمین عرفات بروم. این اعمال مثل امتحانی است که سه مرحله دارد، من باید سه مرحله را پشت سر بگذارم:

مرحله اول: سرزمین عرفات.

مرحله دوم: سرزمین مشعر.

مرحله سوم: سرزمین منا.

وقتی این مراحل را انجام دادم، بار دیگر به مکه باز خواهم گشت. از مکه که بیرون می‌روم وقتی ۶ کیلومتر راه آمدم، به سرزمین منا می‌رسم، اما از آن عبور می‌کنم، سپس حدود ۵۰۰ متر راه می‌روم که به ابتدای سرزمین مشعر می‌رسم. باید از مشعر هم عبور کنم، وقتی از سرزمین مشعر بیرون آمدم باید ۴ کیلومتر دیگر بروم تا به سرزمین عرفات برسم. برای اعمال حج باید به این ترتیب عمل کنم: اعمال عرفات، اعمال مشعر، اعمال منا، اعمال مکه. (ولی وقتی من از مکه خارج می‌شوم موقعیت جغرافیایی این سه منطقه به این صورت است: منا، مشعر، عرفات. مهم این است که من باید خود را به عرفات برسانم، حدود ۲۱ کیلومتر از مکه که دور شدم به عرفات می‌رسم).

روز نهم ذی الحجّه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب باید در عرفات بمانم. به راستی عرفات کجاست؟ همان جایی که جبرئیل، آدم علیه السلام را به آنجا برد و به او گفت که در آنجا به گناه خود اعتراف کن! آری، آنجا جایی است که گناهان بزرگ انسان بخشیده می‌شود. شنیده‌ام که همه پیامبران بزرگ اعمال حج را انجام داده‌اند.

راستی چرا باید از شهر مکه خارج شوم و به عرفات بروم؟ من باید از این شهر بیرون بروم و اعمالی را انجام دهم تا روح من از همه آلودگی‌ها پاک شود و شایستگی بیشتری برای طواف کعبه پیدا کنم.

وقتی آفتاب روز نهم غروب کرد و شب دهم فرا رسید، بعد از آن باید به

مرحله دوم که همان مشعر است بروم و شب را آنجا بمانم. آن شب با تو مناجات می‌کنم. آن شب، شب شگفت‌انگیزی است، این سرزمین، صحرای محشر و روز قیامت را به یاد من می‌اندازد، همه مردم با لباس‌های سفید به اینجا آمده‌اند.

وقتی صبح روز دهم ذی‌الحجه (که همان روز عید قربان است) فرا رسید، باید به سرزمین «منا» بروم. به راستی چرا آنجا را سرزمین منا می‌گویند؟ منا به معنای آرزوست. وقتی آدم علیه السلام به آن سرزمین رسید، جبرئیل به او گفت: «ای آدم! هر چه می‌خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین آرزوهای من برآورده می‌شود.

در منا ابتدا به «جمرات» می‌روم، آنجا به صورت نمادین شیطان را سنگ می‌زنم، شنیده‌ام که ابراهیم علیه السلام در خواب دید که باید پسر خود را در راه خدا قربانی کند، او اسماعیل را همراه گرفت تا به قربانگاه برود، وقتی به این مکان رسیدند شیطان به صورت انسانی ظاهر شد و نزد اسماعیل رفت و خواست او را وسوسه کند، ابراهیم به اسماعیل دستور داد تا او را سنگ بزند، برای همین همه حاجیان وقتی به منا می‌آیند اول به جایگاه شیطان سنگ می‌زنند. بعد از آن باید به قربانگاه بروم و گوسفندی را قربانی کنم همانگونه که ابراهیم علیه السلام به جای اسماعیل، گوسفندی را قربانی کرد، ابراهیم علیه السلام از این امتحان بزرگ سربلند بیرون آمد و برای همین یاد و خاطره او برای همیشه زنده خواهد ماند.

سپس موی سرم را می‌تراشم (اگر زنی به سفر حج برود باید مقدار کمی از موی سر خود را کوتاه کند).

شبِ یازدهم و دوازدهم را در سرزمین منامی مانم و روز یازدهم و دوازدهم نیز برای سنگ زدن به شیطان اقدام می‌کنم. بعد از ظهر روز دوازدهم به شهر مکه بازمی‌گردم و بار دیگر طواف کعبه را انجام می‌دهم و نماز آن را می‌خوانم و سعی صفا و مروه را انجام می‌دهم. در پایان باید طواف نساء را انجام دهم و نماز آن را بخوانم. این مجموعه اعمالی است که باید در این سفر انجام دهم و آن وقت است که من «حاجی» شده‌ام.

* * *

مسلمانان باید در عمر خود یک‌بار، اعمال حج و عمره را انجام دهند و در آن کوتاهی نکنند زیرا حج، پرچم و شعار اسلام است. وقتی من لباس احرام پوشیدم و لبتیک گفتم، واجب است همه اعمال را انجام دهم و تا زمانی که اعمال واجب را انجام نداده‌ام، نمی‌توانم لباس معمولی به تن کنم، عطر بزنم، در آینه نگاه کنم و... «میقات» همان جایی است که باید لباس احرام به تن کنم و ذکر لبتیک را بگویم. بین میقات تا مکه، صدها کیلومتر راه است، اگر در میان راه بیمار شوم یا دشمنی مانع شود باید گوسفندی را قربانی نمایم. بعد از این قربانی، می‌توانم از لباس احرام بیرون بیایم. تا زمانی که در لباس احرام هستم، حق ندارم موی سر خود را کوتاه کنم، اگر به علت بیماری، مجبور بودم، می‌توانم این کار را انجام دهم به شرط اینکه سه روز روزه بگیرم یا به شش فقیر غذا بدهم یا گوسفندی را قربانی کنم. اگر محل زندگی شخصی تا شهر مکه بیش از ۸۶ کیلومتر باشد، باید اعمال

حجّ را به صورتی که در بالا ذکر شد انجام دهد و در روز عید قربان در سرزمین منا، گوسفندی را قربانی کند (به این حج، اصطلاحاً حجّ تمتّع می‌گویند). (۱۱۰)

اگر به دلیل نبودن حیوان برای قربانی یا نداشتن پول برای خرید آن، نتوانست قربانی کند، وظیفه او چیست؟

دین اسلام بن بست ندارد، برای آنان راه حلی بیان شده است. کافی است آنان روز هفتم و هشتم و نهم ذی‌الحجه را روزه بگیرند و وقتی به شهر خود بازگشتند هفت روز دیگر هم روزه بگیرند. در واقع ده روز روزه، جایگزین قربانی کردن است.

مسلمانان باید قوانین حجّ را با دقت عمل نمایند و باور داشته باشند که این احکام در شکل‌گیری حجّ ابراهیمی و رشد و کمال معنوی آنها بسیار مؤثر است.

بقره: آیه ۱۹۷

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلُمُهُ اللَّهُ وَتَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷)

اعمال حجّ از دو مرحله تشکیل شده است:

مرحله اول: مرحله مقدماتی (اعمال عمره).

که این اعمال را می‌توان در یکی از ماه‌های شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه انجام داد.

مرحله دوم: مرحله اصلی (اعمال حج).
 که این اعمال از روز نهم ذی‌الحجه شروع می‌شود.
 مسلمانان باید دقت کنند که اعمال این دو مرحله را در زمان مخصوص آن
 انجام دهند.

بقیه ایام سال می‌توانم به مکه بروم و اعمال عمره انجام دهم ولی این عمره،
 اصطلاحاً عمره مفرده است و ربطی به حج ندارد. اگر بخواهم حج به جا آورم
 باید حتماً در یکی از این سه ماه، عمره انجام دهم و اصطلاحاً به این عمره،
 عمره تمتع می‌گویند، یعنی عمره‌ای که بعد از آن حج تمتع صورت می‌گیرد.
 اگر به سفر حج بروم باید از همه چیزهایی که بر من حرام شده است، پرهیز
 کنم.

محیط حج، محیط عبادت و اخلاص و ترک لذت‌های مادی است، محیطی
 است که باید روح انسان از آن نیرو بگیرد، برای همین در طول اعمال حج،
 لذت‌های جنسی بر من حرام است همان‌طور که بحث و کشمکش را باید کنار
 بگذارم.

سفر حج فرصت مناسبی برای تهیه توشه معنوی است، در این سفر
 جلوه‌هایی از رحمت خدا را می‌بینم که در هیچ جای دیگر نمونه ندارد، اگر
 من این فرصت را غنیمت بشمارم می‌توانم برای آخرت خود، بهترین
 توشه‌ها را فراهم سازم که بهترین توشه‌ها برای آن روز تقواست و این سفر
 هم تمرین تقواست.

بقره: آیه ۱۹۸

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا
 أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا
 هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸)

سفر حجّ دارای حکمت‌های مختلفی است که یکی از آن حکمت‌ها، بُعد اقتصادی آن است، مسلمانان از سرتاسر جهان به مکه می‌آیند و کنگره بزرگ حجّ را تشکیل می‌دهند، این امر می‌تواند پایه و اساسی برای جهش اقتصادی مسلمانان باشد.

عده‌ای از مردم تصور می‌کردند که هنگام حج، هرگونه خرید و فروش، حرام است و اگر کسی در ایام حج، خرید و فروشی انجام دهد، حج او باطل می‌شود. در این آیه به این نکته اشاره می‌شود که خرید و فروش در ایام حج هیچ اشکالی ندارد و این نشانه‌ای است که اسلام دین جامع و کاملی است و در کنار مسائل عبادی به مسائل اقتصادی هم توجه دارد، البته این خرید و فروش نباید به گونه‌ای باشد که مردم از هدف اصلی غافل شوند، برای همین از مردم خواسته شده است تا در سرزمین عرفات و مشعر، خدا را یاد کنند و شکر نعمت‌های او را به جا آورند که بالاترین نعمت، همان نعمت ایمان است.

بقره: آیه ۱۹۹

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

در زمان پیامبر عده‌ای از اهل مکه برای خود امتیاز ویژه‌ای در نظر می‌گرفتند و در ایام حجّ به سرزمین عرفات نمی‌رفتند، در این آیه این کار آن‌ها باطل

اعلام می شود زیرا حجّ مظهر برابری و یکرنگی است و باید همه افراد مثل هم باید این مراسم را انجام دهند، آری، امتیازطلبی به هر نام و عنوان، ممنوع است.

هر کس که برای حجّ آمده است، باید مثل همه به عرفات برود و قطره‌ای از دریای جمعیت گردد و غروب روز عرفه، مانند همه از عرفات به سوی سرزمین مشعر و منا حرکت کند. حجّ فرصتی است برای توبه از گناهان، از این فرصت باید استفاده کرد و از گناهان خود طلب بخشش و مغفرت نمود.

بقره: آیه ۲۰۲ - ۲۰۰

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ
 كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي
 الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلْقٍ (۲۰۰) وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
 فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱)
 أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)

در زمان پیامبر، عده‌ای از مردم وقتی به حجّ می رفتند، با شور خاصی درباره پدران و گذشتگان خود سخن می گفتند، آن‌ها بیشتر به گفتگو درباره کارهای پدران خود، سرگرم می شدند.

به راستی چرا آنان این کار را می کردند؟

خوب، معلوم بود، آنان مدّتی در سرزمین منا می ماندند، در آنجا هیچ کار دیگری نداشتند، از زندگی و کار خود فاصله گرفته بودند، فرصت زیادی داشتند، برای همین دور هم جمع می شدند و به بیان قصّه‌ها و حکایت‌های

گذشتگان خود می پرداختند و به آن‌ها افتخار می کردند.

اصل این سفر که سنت ابراهیم علیه السلام است برای این است که انسان فرصتی برای فکر کردن به قیامت پیدا کند، برای همین به ما تذکر می‌دهی که بعد از انجام مراسم حج، تو را یاد کنیم و این یاد تو باید پرشور و از عمق وجودمان باشد.

کسی که به حج می‌رود باید از تو چه بخواهد؟

مردم در دعا کردن سه گروه هستند:

گروه اول: کسانی که فقط به فکر آخرت هستند و در دنیا گوشه‌گیری و عبادت را انتخاب می‌کنند.

گروه دوم: افرادی که فقط دنیا را می‌خواهند و آخرت خود را فدای لذت‌های این دنیا می‌کنند.

گروه سوم: کسانی که هم به فکر دنیا هستند و هم به فکر آخرت.

اینجا روش گروه اول و دوم را سرزنش می‌کنی و از مسلمانان می‌خواهی جزء دسته سوم باشند و این‌گونه دعا کنند: «بارخدایا! در دنیا و آخرت به ما نیکی نما و در روز قیامت ما را از عذاب رهایی بخش».

مسلمان واقعی کسی است که دنیا را فراموش نمی‌کند، خیر و برکت و ثروت حلال دنیا را طلب می‌کند، اما این‌ها را وسیله‌ای برای تهیه توشه سفر آخرت می‌نماید.

باید دعا کنیم که تو در دنیا به ما نور ایمان، خوش اخلاقی، برکت، ثروت، همسر با ایمان، فرزندان خوب و... عنایت کنی و در آخرت هم از نعمت‌های بی‌اندازه خود ما را بهره‌مند سازی.

* * *

بقره: آیه ۲۰۳

وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

یکی از اعمال مهم حج این است که حاجی در روز عید قربان (روز دهم ذی‌الحجه) در سرزمین منا گوسفندی را قربانی کند و روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را در سرزمین منا بماند و خدا را یاد کند.

چه شکوهی دارد این روزها! قلم من از بیان زیبایی آن ناتوان است، وقتی در سرزمین منا بودم، احساس می‌کردم سبکبال شده‌ام، روزهایی که خدا مرا به مهمانی خود دعوت کرده بود و من زیر خیمه، حال و هوایی داشتم. روزهایی که بعد از نماز این ذکر را همه با هم می‌گفتیم:

الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد...

من می‌توانم درباره اعمال سرزمین منا، یکی از کارهای زیر را انجام دهم:

۱ - روز یازدهم و دوازدهم ذی‌الحجه در منا بمانم و در این دو روز به جایگاه شیطان سنگ بزنم، ذکر خدا بگویم، وقتی ظهر روز دوازدهم شد به سوی شهر مکه حرکت کنم. با خروج من از سرزمین منا دیگر اعمال این سرزمین تمام می‌شود.

۲ - بعد از آن که روز یازدهم و دوازدهم را در منا ماندم، شب سیزدهم را هم در سرزمین منا بمانم در این صورت باید روز سیزدهم به جایگاه شیطان سنگ بزنم، بعد از آن می‌توانم از سرزمین منا خارج شوم و دیگر اعمال این سرزمین تمام می‌شود.

من در انتخاب یکی از گزینه‌های بالا اختیار دارم و هرکدام را خواستم می‌توانم انجام دهم.

من باید بدانم که سفر حجّ یادآور سفر قبر و قیامت من است، وقتی من در این سفر می‌بینم که میلیون‌ها نفر از همه جای دنیا به این سرزمین آمده‌اند، همه لباس سفید احرام را به تن کرده‌اند، به یاد روز قیامت می‌افتم، سعی می‌کنم خود را برای آن روز آماده کنم، اهل تقوا شوم و از گناه دوری کنم.

بقره: آیه ۲۰۶ - ۲۰۴

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَإِذَا
تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ نَا
يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ
فَحَسْبُ جَهَنَّمَ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ (۲۰۶)

در هر جامعه‌ای افرادی دورو وجود دارند، آنان هرگز به تو و روز قیامت
ایمان نمی‌آورند، وقتی با اهل ایمان روبرو می‌شوند، با زبان آنان را فریب
می‌دهند، اکنون تو دربارهٔ آنان سخن می‌گویی و به ما هشدار می‌دهی که مبدا
فریبشان را بخوریم.

در زمان پیامبر شخصی به نام «أَخْنَس» در مدینه زندگی می‌کرد، او بسیار زیبا
سخن می‌گفت و چهرهٔ زیبایی هم داشت. هنگام نماز که می‌شد به مسجد

می آمد و پشت سر پیامبر نماز می خواند، بارها به پیامبر می گفت: «ای رسول خدا! من تو را دوست دارم، من به خدای یگانه ایمان دارم».

مدتی گذشت، او با گروهی از مسلمانان اختلاف پیدا کرد، برای همین نیمه شب به محل زندگی آنان حمله کرد، محصولات کشاورزی آنان را به آتش کشید و حیوانات آنان را کشت، خسارت سنگینی به آنان وارد کرد.

آن روز معلوم شد که او منافقی بیش نبوده است، اکنون تو درباره منافقان هشدار می دهی تا من شیفته چرب زبانی آنان نشوم، آری، منافقان اگر قدرت و فرصت پیدا کنند دست به ظلم و ستم می زنند و همه چیز را نابود می کنند.

منافقان هرگز موعظه و نصیحت دیگران را نمی پذیرند و به گناه و معصیت ادامه می دهند و البته سزای این کار خود را خواهند دید و در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

* * *

بقره: آیه ۲۰۷

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ

وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

می توانم در دنیا با تو معامله کنم، تو بهترین خریدار من هستی. سرانجام مرگ به سراغم خواهد آمد، پس چه بهتر که من جان خود را به تو بفروشم و در مقابل رضایت تو را بخرم. این تجارتی بس بزرگ است، وقتی از من راضی و خشنود باشی، دیگر روز قیامت هرگز ترس و نگرانی ندارم و بهشت جاودان منزلگاه من خواهد بود.

من شیعه علی علیه السلام هستم، او امام اوّل من است، او را الگوی خود می دانم، او کسی بود که این تجارت را نمود و جان خود را فروخت و رضایت تو را خرید.

من آن شب باشکوه را از یاد نمی برم، شبی که پیامبر می خواهد به مدینه هجرت کند و دشمنان گرداگرد خانه اش را محاصره کرده اند تا او را به شهادت برسانند، به راستی چگونه می تواند از این محاصره نجات پیدا کند؟ هوا تاریک شده است، بیست و پنج نفر با شمشیر بیرون خانه ایستاده اند و می خواهند به پیامبر حمله کنند.

یکی می گوید: محمّد اینجاست، او در محاصره ماست، نمی تواند فرار کند، صبر کنید، صبح زود حمله کنیم، الآن زن ها و بچه ها خوابند. (۱۱۱)
این نظر را بقیّه قبول می کنند و قرار می شود صبح حمله کنند، آن ها مواظب هستند و نگهبانی می دهند تا محمّد صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نیاید، آری، آنان هم قسم شده اند که صبح زود محمّد صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، اما داخل خانه چه خبر است؟ علی علیه السلام با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گوید:

— ای رسول خدا! شما باید امشب از این خانه بروید و به مدینه هجرت کنید.

— دشمنان همه جا را محاصره کرده اند، آنان خانه را زیر نظر دارند.
— امشب من جای شما در بستر شما می خوابم، کافران خیال می کنند که شما

از خانه بیرون نرفته‌اید، این طوری شما می‌توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید.

پیامبر نگاهی به علی علیه السلام می‌کند، علی علیه السلام می‌داند این کار خطر زیادی دارد، بیست و پنج مرد قسم خورده‌اند و صبح زود به این خانه هجوم خواهند آورد، اما علی علیه السلام امشب برای حفظ جان پیامبر، این خطر را به جان می‌خرد. پیامبر با علی علیه السلام خداحافظی می‌کند و عبا رضی الله عنه سبز رنگ خود را به علی علیه السلام می‌دهد و علی علیه السلام در رختخواب می‌خوابد و آن عبا را بر روی خود می‌اندازد، پیامبر آیه‌ای از قرآن را می‌خواند و از خانه بیرون می‌رود و هیچ کس پیامبر را نمی‌بیند.

مشرکان به طور مرتب از پنجره داخل خانه را کنترل می‌کنند، خیال می‌کنند که این محمد صلی الله علیه و آله است که در رختخواب خوابیده است، با خود می‌گویند: نگاه کنید، محمد به چه خوابی فرو رفته است، او نمی‌داند چند ساعت دیگر مرگ سختی در انتظارش خواهد بود، با شمشیرهای خود بدن او را قطعه قطعه خواهیم کرد. (۱۱۲)

شب اول ماه ربیع الأول است، شهر در خاموشی و تاریکی است، اما در آسمان‌ها امشب چه خبر است؟

تو می‌دانی جبرئیل و میکائیل به یکدیگر علاقه زیادی دارند، آنان دو

فرشته‌ای هستند که کارهای بزرگی می‌کنند، امشب با آنان سخن می‌گویی: میان شما، پیمان دوستی و برادری بسته‌ام و شما سال‌های سال زنده خواهید بود، اما قرار است یکی از شما زودتر از دیگری از دنیا برود. بگویید بدانم کدام یک از شما حاضر است عمر کوتاه‌تری داشته باشد و در عوض، دوست او بیشتر زنده بماند؟

جبرئیل مقداری فکر می‌کند، او دوست دارد بیشتر زنده بماند، میکائیل هم همین‌طور، او هم دوست دارد بیشتر زنده باشد، هیچ کدام از آنان حاضر نمی‌شود که زودتر از دیگری بمیرد.

در این هنگام تو به آنان چنین می‌گویی: ای فرشتگان من! شما چرا مانند علی علیه السلام نبودید؟ من بین او و بین محمد صلی الله علیه و آله پیمان برادری بستم، امشب علی علیه السلام جان خویش را فدای محمد صلی الله علیه و آله نمود. از شما می‌خواهم به زمین بروید و علی علیه السلام را از شر دشمنان حفظ نمایید.

و این‌گونه است که جبرئیل و میکائیل به فکر فرو می‌روند، باید رفاقت را از علی علیه السلام بیاموزند که این‌گونه از جان خود برای حفظ جان پیامبر می‌گذرد.

آنان به امر تو کنار علی علیه السلام می‌آیند، می‌بینند که علی علیه السلام عباي سبز پیامبر را روی خود انداخته است، جبرئیل بالای سر علی علیه السلام می‌ایستد و میکائیل پایین پای او. جبرئیل نگاهی به اطراف می‌کند، بیست و پنج مرد جنگجو با شمشیرهای برهنه، کنار در نشسته‌اند و منتظرند صبح فرا رسد، جبرئیل

می بیند علی علیه السلام با کمال آرامش در بستر پیامبر آرمیده است، او از جان خود گذشته است، با تو معامله کرده است و آرزوی شهادت دارد، او می داند اگر کشته شود به آغوش مهربانی تو خواهد آمد.

جبرئیل از این کار علی علیه السلام تعجب می کند و می گوید: ای علی! خوشا به حالت که امشب خدا به تو مباحثات کرد.

و این گونه است که امشب این آیه را نازل می کنی و در وصف علی علیه السلام چنین می گویی: از بندگان من کسانی هستند که جانشان را برای خشنودی من می فروشند و من به آنان مهربان هستم.

و تو جان علی علیه السلام را حفظ می کنی، وقتی صبح می شود مشرکان به داخل خانه هجوم می آورند، علی علیه السلام سریع از جا برمی خیزد، آنان تعجب می کنند، از علی علیه السلام می پرسند:

— ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

— مگر شما محمد صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟ بُت پرستان می فهمند که دیشب محمد صلی الله علیه و آله از شهر خارج شده است، برای همین سریع به تکاپو می افتند تا شاید بتوانند او را بیابند، اما آنها نمی دانند که تو او را یاری خواهی کرد و او به سلامت به مدینه خواهد رسید. (۱۱۳)

* * *

بقره: آیه ۲۰۹ - ۲۰۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸) فَإِنْ زَلَلْتُمْ
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)

از ما می‌خواهی تا همه تسلیم فرمان تو باشیم، بزرگ‌ترین فرمان تو، همان پیروی از پیامبر و خاندان اوست. ولایت آنان را بر همه واجب کرده‌ای، روز قیامت به مردم می‌گویی: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما برگزیدم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرادادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟ (۱۱۴)

امروز هم مهدی علیه السلام حجت و نماینده تو روی زمین است، در سایه ولایت او، همه اختلاف‌ها برطرف می‌شود، شرط قبولی اعمال، همانا ولایت اوست، اگر کسی ولایت او را قبول نداشته باشد، خدا هیچ کدام از اعمالش را نمی‌پذیرد.

ولایت اهل بیت علیهم السلام محور اتحاد است و از دشمنی‌ها جلوگیری می‌کند و باعث دوستی و برادری می‌شود، تو اهل بیت علیهم السلام را معصوم قرار داده‌ای و آنان از هر اشتباه و خطایی به دور هستند، پیروی از آنان، مایه سعادت دنیا و آخرت می‌شود.

هشدار می‌دهی تا مبادا از دسیسه‌های شیطان پیروی کنیم، که او دشمن سعادت ماست.

از ما می‌خواهی با اهل بیت علیهم‌السلام باشیم و از رهبران شیطانی دوری کنیم، رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، هر کس که از غیر اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کند، فریب شیطان را خورده است. شیطان قسم خورده است که انسان‌ها را گمراه کند و برای این هدف خود تمام تلاش خود را می‌کند، تو هشدار می‌دهی تا مواظب باشیم و فریب دشمن را نخوریم. با این همه، گروهی از انسان‌ها رهبری کسانی را می‌پذیرند که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام هستند، به دنبال دسیسه‌های شیطان می‌روند و پایشان می‌لغزد، البته راه را برای همه مشخص کرده‌ای همه می‌توانند به سوی هدایت و رستگاری بیایند، اما آنان به اختیار خود راه نادرست را انتخاب می‌کنند، هر کس که از راه سعادت رو برگرداند و به گمراهی خویش ادامه دهد، به خود ضرر می‌زند، زیرا تو خدایی هستی که در اوج اقتداری. (۱۱۵)

بقره: آیه ۲۱۰

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ
وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

آخر چگونه خدایی را که نمی‌بینم، پرستش کنم؟ اینکه نمی‌شود، برای خدایی نماز بخوانم که نمی‌بینمش!

این سخنی است که بارها از کسانی که به تو ایمان ندارند، شنیده‌ام. آنان می‌گویند اگر خدایی را که می‌پرستید، وجود دارد، چرا او را به ما نشان

نمی دهید؟

بُت پرستان هم انتظار داشتند تا تو همراه با فرشتگان در سایه ابرها به زمین بیایی و آن‌ها تو را ببینند!
به درستی که سرانجام، روز قیامت فرا می‌رسد، آن روز همه انسان‌ها زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، آری، بازگشت همه کارها به سوی توست.

تو جسم نیستی که بتوان تو را با چشم دید، تو بودی که زمین و آسمان را آفریدی، زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که در مکان و زمانی، جای گیری.

تو نشانه‌های خود را برای انسان بیان کردی و از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ای و سرانجام همه کارها به دست توست.

آری، باید در جواب آنان چنین بگوییم: «خدای من بالاتر از این است که با چشم دیده شود. خدای من از دیده‌ها پنهان است، هیچ کس نمی‌تواند او را ببیند و حقیقت او را بفهمد. اگر خدا را می‌شد با چشم دید، او دیگر خدا نبود، بلکه یک آفریده بود. اگر خدای من، بُت بود، می‌توانستم او را با چشم ببینم، اما خدای من، الله است، او را هرگز نمی‌توان با چشم دید.» (۱۱۶)

آری، هر مخلوقی روزی نابود می‌شود، دیر یا زودش فرقی نمی‌کند، وقتی

دل انسان دل‌باخته چیزی می‌شود که پایان دارد، ابتدا، خیلی خوشحال است، از این دل‌بستگی لذت می‌برد، آن چیز، بتِ او می‌شود و همه فضای قلب او را پر می‌کند، اما وقتی آن بت از بین می‌رود، دل آدمی هم از بین می‌رود! وقتی با چشم خود می‌بینم که بتم نابود می‌شود، خودم هم نابود می‌شوم، آن روز می‌فهمم باید دل‌باخته کسی می‌شدم که هرگز پایانی نداشته باشد.

آری! بت‌هایی را که می‌توان دید، نابودشدنی است، باید خدایی را بپرستم که با چشم دیده نمی‌شود، افتخار می‌کنم تو را می‌پرستم که پنهان از دیده‌ها هستی، تو هرگز دیده نمی‌شوی و نابود نمی‌شوی، تو همیشه بوده و خواهی بود. (۱۱۷)

بقره: آیه ۲۱۱

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)

می‌خواهی به سرنوشت امت‌ها توجه کنم، هر امتی که نعمت‌های تو را در مسیر انحرافی به کار بردند، گرفتار خشم و غضب شدند، برای مثال به بنی اسرائیل نعمت‌های فراوان دادی، برای هدایت آنان پیامبران را فرستادی، تورات را به موسی علیه السلام نازل کردی، امکانات مادی و معنوی در اختیار آنان قرار دادی، ولی آنان با آن نعمت‌ها چه کردند؟ آیا شکر آن را به جا آوردند؟ آنان نعمت‌ها را در مسیر صحیح استفاده نکردند و با این کار خود، فساد و تباهی را برای خود به ارمغان آوردند و گرفتار خشم شدند و در دنیا جز خواری چیزی ندیدند و در آخرت هم، عذاب سختی در انتظار آنان است. باید از سرنوشت آنان درس بگیرم، مواظب باشم که این نعمت‌ها را در راهی

(که رضای تو در آن است) به کار گیرم، اگر به من قدرت، سلامتی و آبرو داده‌ای، باید مواظب باشم که این نعمت‌ها، برایم مایهٔ نگون‌بختی نشود، باید دقت کنم که این نعمت‌ها را در راه صحیح آن مصرف کنم.

بقره: آیه ۲۱۲

رُّبِنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

ثروت دنیا خوب است، با استفاده از ثروت می‌توان زندگی مادی بهتری داشت، اما باید مواظب باشیم که فریفتهٔ ثروت خود نشویم، اگر کسی دچار مستی ثروت شد، کم‌کم قبر و قیامت را فراموش می‌کند.

اکنون هشدار می‌دهی که مبادا من هم دچار این حالت شوم، برایم از ثروتمندان مکه می‌گویی: زمانی که محمد ﷺ به پیامبری رسید، اول کسانی به او ایمان آوردند که دستشان از مال دنیا خالی بود، مثل بلال که بنده‌ای بود و از خود هیچ نداشت، یاسر و سمیه و فرزندشان عمار.

ثروتمندان مکه وقتی می‌دیدند فقیران به محمد ﷺ ایمان آورده‌اند، آنان را مسخره می‌کردند، این ثروتمندان به مال و ثروت خود می‌نازیدند و می‌گفتند:

اگر محمد واقعاً پیامبر است، چرا یک مشت فقیر دور او جمع شده‌اند؟

آری، زندگی دنیا در چشم آنان زیبا جلوه کرده بود، عشق به دنیا باعث غرور آنان شده و به دیگران ریشخند می‌زدند، اما به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی فقیر واقعی است، دیر یا زود مرگ سراغ این ثروتمندان خواهد آمد و

باید همه ثروت خود را بگذارند و مهمان تاریکی قبر شوند، روز قیامت برپا می‌شود و آنان هیچ توشه‌ای برای آن روز ندارند، اما فقیران امروزی، ثروتمندان آن روز هستند، آنان با خود سرمایه ایمان را آورده‌اند و بهشت در انتظارشان است، آنان در بهشت مهمان مهربانی خدا خواهند بود.

تو خدای دانا و توانا هستی و ثروت این دنیا را به نسبت کفر و ایمان تقسیم نمی‌کنی، ثروت و پول، نشانه شخصیت و ارزش انسان‌ها نیست، چه بسا ممکن است به کافری ثروت زیادی بدهی و مؤمنی را در فقر نگاه‌داری، تو بر اساس حکمت عمل می‌کنی، اما روز قیامت این‌گونه نیست، آنجا فقط بر ملاک ایمان، نعمت به افراد داده خواهد شد، زندگی دنیا بسیار سریع می‌گذرد، آنچه مهم است روز قیامت است که اهل ایمان را در بهشت مهمان می‌کنی و آنان در نعمت‌های جاودان خواهند بود و کافران به عذاب گرفتار خواهند شد.

* * *

بقره: آیه ۲۱۳

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ
وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا
اختلفوا فيه وما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم
البيئات بغيًا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق
بإذنه والله يهدي من يشاء إلى صراطٍ مستقيم (۲۱۳)

آدم ﷺ را آفریدی و او را پیامبر خود قرار دادی، بعد از مدتی، دو پسر به نام‌های هابیل و قابیل به او دادی، از آنان امتحان گرفتی و هابیل را به عنوان

جانشین پدر برگزیدی، اما آتش حسد در جان قابیل شعله‌ور شد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

پسر دیگری به نام «شیث» به آدم علیه السلام دادی و شیث، حجّت و جانشین پدر شد، اما به او دستور دادی تا این امر را پنهان کند و هیچ کس را از آن مطلع نکند، زیرا اگر قابیل متوجه این ماجرا می‌شد، شیث را هم به قتل می‌رساند. این‌گونه بود که حجّت تو مخفی بود، نسل آدم کم‌کم زیاد شدند، آنان همه در سرگردانی بودند، نور فطرت در وجودشان روشن بود، اما کسی نبود تا برایشان از تو سخن بگوید، آن روزها، روزهای حیرت‌بشر بود و همه در گمراهی بودند.

بعد از آن اراده کردی تا پیامبران خود را برای مردم بفرستی و آنان به صورت آشکارا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از روز قیامت سخن بگویند، نوح علیه السلام را برای مردم فرستادی، او سال‌های سال برای هدایت مردم تلاش کرد، وقتی نوح علیه السلام دعوت خود را آشکار کرد، عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم مخالفت کردند، در جامعه بشری اختلاف پیش آمد و این ماجرا تکرار شد، برای هر ملّتی که پیامبری را مبعوث می‌کردی، عده‌ای به او ایمان می‌آوردند و گروهی هم با او دشمنی می‌کردند، پیام و سخن خود را برای مردم فرستادی، آنان همه حقّ و حقیقت را فهمیدند، اما عده‌ای از روی حسادت با پیامبران دشمنی کردند، آری، به انسان اختیار دادی تا خودش راه خودش را انتخاب کند.

البته کسانی را که دعوت پیامبران را اجابت کردند، یاری نمودی و راه راست را به آنان نشان دادی، توفیق خود را بر آنان نازل کردی، اما کسانی را که کافر

شدند به حال خود رها کردی. (۱۱۸)

بقره: آیه ۲۱۴

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ
الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ
قَرِيبٌ (۲۱۴)

یادم نمی‌رود وقتی نوجوان بودم، اگر یک شب نماز شب می‌خواندم، انتظار داشتم فردا اتفاق خوبی برایم بیفتد، پاداش بزرگی بگیرم و اگر اتفاقی برایم می‌افتاد که ناراحتم می‌کرد با خود می‌گفتم: آخر چرا؟ من که نماز شب خواندم، چرا خداوند کمکم نکرد؟

آری، آن روزها تصور می‌کردم، هر کس باایمان است، در دنیا راحت زندگی می‌کند، زمان زیادی گذشت تا سخن تو را خواندم و فهمیدم حقیقت چیز دیگری است.

ماجرای جنگ احزاب را خواندم، وقتی ده هزار نفر از کافران به شهر مدینه هجوم آوردند، هرکدام از قوم و قبیله‌ای بودند، یهودیان و همه قبایل بُت پرستان باهم متحد شده بودند تا اسلام را نابود کنند. آنان مدت زیادی مدینه را محاصره کرده بودند، مسلمانان در شرایط خوبی نبودند، تعداد آن‌ها بسیار کمتر از دشمنان بود، فقر و گرسنگی هم در مدینه غوغا می‌کرد، طاقت بعضی‌ها تمام شده بود، ترس و اضطراب بر خیلی‌ها غلبه کرده بود، درست بود که مسلمانان راه عبور دشمنان را با کندن خندق (کانال) گرفته بودند، اما

خطر هر لحظه مسلمانان را تهدید می‌کرد. ابوسفیان که فرمانده نیروهای دشمن بود پیام داده بود: ای محمد! گفته بودم که می‌آیم! آماده باش که این بار پیروزی از آن من است.

عده‌ای از مسلمانان با خود می‌گفتند: مگر ما بر حق نیستیم، پس چرا خدا ما را یاری نمی‌کند؟ چرا ما باید این همه سختی را تحمل کنیم؟ پس وعده یاری خدا کجاست؟

ولی قانون و سنت تو چیز دیگری است، اگر آنان از تاریخ بشر آگاه بودند، هرگز چنین سخنی نمی‌گفتند، وقتی کسی اهل ایمان شد، تازه سختی‌های او آغاز می‌شود.

کسی که ایمان ندارد، نیاز به امتحان ندارد، مثل بچه‌ای که اصلاً به مدرسه نرفته است و سواد ندارد، هیچ وقت این بچه معنای شب امتحان را نمی‌فهمد، هیچ کس از او امتحان نمی‌گیرد.

من که دوست دارم باسواد باشم، بتوانم کتاب بخوانم، نویسنده شوم، باید در مدرسه بارها و بارها امتحان بدهم، یادم نمی‌رود چه شب‌هایی را تا دیر وقت بیدار ماندم، شب‌های امتحان را هرگز فراموش نمی‌کنم!

وای! چقدر دیر فهمیدم که من اگر اهل ایمان شدم و نماز خواندم، تازه وارد مدرسه تو شده‌ام، باید هر روز امتحان بدهم، اما با خود فکر می‌کنم چگونه بندگان را امتحان می‌کنی؟

با سختی‌ها و بلاهایی که برایشان می‌فرستی، البته می‌دانم تو دانا و توانا هستی و از قبل، از نتیجه امتحان من باخبر هستی، هدف از این امتحان این است که من رشد کنم، من در بلاها و سختی‌ها می‌توانم بشکفم و رشد کنم.

مرا آفریده‌ای و می‌دانی رشد من در چیست، کمال من در چیست، به دنبال خوشی این دنیا هستم، اما تو به فکر سعادت و خوشبختی من در روز قیامت، قیامتی که هرگز پایان ندارد.

آری، این قانون توست، مؤمنان باید به استقبال مشکلات و بلاها بروند و البته یاری تو بسیار نزدیک است، پایان شب سیاه، سفید است، هرگز مؤمنان را به حال خود رها نمی‌کنی، پیروزی را برای آنان می‌فرستی، بعد از آن که امتحانات را پشت سر گذاشتند. معلم نباید در سر جلسه امتحان، جواب سؤالات را به شاگردان بگوید، باید صبر کند تا همه استعداد و لیاقت خود را نشان بدهند، بعد از آن که امتحان تمام شد، حالا نوبت جایزه دادن به نفرات برتر است.

بقره: آیه ۲۱۵

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ
فَلِللَّذِينَ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

بعضی وقت‌ها چشم من دوربین می‌شود، مشکلات و گرفتاری‌های دیگران را می‌بینم، اما از حال نزدیکان خود غافل می‌شوم و این پسندیده نیست. اگر می‌خواهم کار خیری انجام دهم، باید ابتدا بررسی کنم که آیا پدر و مادر، فرزندان و خویشانم به چیزی نیاز دارند، آن‌ها را باید در اولویت قرار بدهم، سپس به یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان کمک کنم.

تو دوست داری تا از پدر و مادر و نزدیکان خود غافل نشوم، مثل کسی

نباشم که چندین مدرسه می‌سازد، اما مادر خود را به خانه سالمندان برده است و اگر خیلی هنر کند، ماهی یک‌بار به او سر می‌زند. شاید مادر او نیاز مادّی نداشته باشد، اما نیاز به مهربانی و محبت فرزند خود دارد. آری، من نباید مانند کسانی باشم که مهربانی را به غریبه‌ها هدیه می‌دهند، اما نزدیک‌ترین افراد به آنان در عطش محبت می‌سوزند.

از همه خوبی‌ها آگاهی داری و من باید در کارهای خوب خود رضای تو را در نظر بگیرم و به پدر و مادر و اقوام و دیگران کمک کنم و یقین بدانم که تو پاداش مرا هرگز فراموش نمی‌کنی، اگر این‌طور باشد، دیگر از هیچ کس انتظار مزد نخواهم داشت.

بقره: آیه ۲۱۶

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن
تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

در زمان پیامبر، بت پرستان، خانه کعبه را بتکده کرده و یکتاپرستان را از مکه اخراج کرده بودند، تو به پیامبر دستور دادی تا از شهر مکه هجرت کند و به مدینه برود، آن روز تعداد مسلمانان کم بود و نمی‌توانستند با بت پرستان روبرو شوند و از حق خود دفاع کنند، برای همین باید مکه را ترک می‌کردند. چند سال گذشت، تعداد مسلمانان در مدینه زیاد و زیادتر شد و آن وقت بود که اجازه دادی تا مسلمانان کعبه را از بت و بت پرستی پاک کنند، تو از آنان خواستی تا با بت پرستان وارد جنگ شوند و معلوم است که جنگ،

سختی‌های زیادی دارد، گروهی از مسلمانان به دنبال راحتی بودند و نمی‌خواستند پیامبر را در این امر مهم یاری کنند، تو به آنان چنین گفتی: «شما خبر از حکمت کارها ندارید، از کجا که در پس آنچه در نظر شما ناپسند است، خیری نباشد و در پس آنچه شما پسند کرده‌اید، شری نباشد؟ تنها من هستم که از تمام اسرار نهفته آگاهم».

این سخن پنجره‌ای تازه به روی همه می‌گشاید، من بسیاری از چیزها را دوست دارم و نمی‌دانم این چیزها برایم خوب نیست، یاد آن روزها به خیر!! جوان بودم، آرزویی داشتم، دست به دعا برداشتم، به تو التماس کردم، اما حاجتم را ندادی، ده سال گذشت و آن روز فهمیدم که آن آرزو صلاح من نبود، سر به سجده گذاشتم و از تو تشکر کردم که آن حاجتم را برآورده نکردی.

چیزی را خوب می‌دانستم و آن را می‌خواستم که مصلحت من در آن نبود، تو مرا دوست داشتی و به همین علت، به التماس‌های من توجه نکردی، صبر کردی تا خودم همه چیز را فهمیدم.

از طرف دیگر چه بسا من چیزی را بد بدانم، اما تو آن را برایم خوب بدانی. یادم نمی‌رود روزی که مشغول نوشتن اولین کتاب خود بودم، همسرم نزد آمد و گفت: «وقت واکسن پسرمان، علیرضا است». علیرضا که سه سال داشت در گوشه‌ای مشغول بازی بود. نمی‌توانستم به او بگویم که او را می‌خواهیم کجا ببریم، چون او از واکسن زدن خیلی می‌ترسید. وقتی پرستار می‌خواست به او واکسن بزند محکم او را نگه داشتیم. آن روز خیلی گریه کرد.

وقتی به خانه برگشتیم، با من قهر کرد، هر وقت به سمتش می‌رفتم از من فرار می‌کرد و می‌گفت: «چرا مرا به دکتر بردی؟»
 نمی‌توانست بفهمد که این واکسن برایش مفید بوده و مانع ابتلا به بیماری‌ها می‌شود.

ای خدای مهربان! آن روز به فکر فرو رفتم، دیدم خود من هم به سبب واکسنِ بلا با تو قهر کرده‌ام!

وقتی بلا، بیماری، سردرد یا ضرر مالی را برایم فرستادی، ناراحت شدم و صبر خود را از دست دادم و گفتم: تو دیگر چه خدایی هستی؟! !!

وقتی کودکم را به دست پرستار سپردم تا به او واکسن بزند، به من نگاه می‌کرد و با گریه می‌گفت: ای بابای بی‌رحم! من هم هنگام بلا به تو اعتراض کردم، در حالی که تو دوستم داشتی و برای همین مرا به بلا مبتلا کردی.

من تصوّر می‌کردم به این دنیا آمده‌ام تا خانه‌ای بسازم و ماشینی بخرم، سرگرم چنین کارهایی شوم، دنیا مرا به خود مشغول کرده بود. کسی را که دل‌باخته‌ی دنیاست و از صبح تا شب دنبال دنیا می‌دود و لحظه‌ای آرام ندارد چگونه باید درمان کرد؟ به زودی مرگ سراغم می‌آید و من از این دنیایی که برای خود ساختم جدا می‌شوم و درد دل تاریکی قبر جا می‌گیرم. باید زودتر از این‌ها بیدار می‌شدم!

ولی متأسفانه بیدار نشدم. هر چه تو برای من پیام فرستادی من متوجّه نشدم و سرگرم دنیای خود بودم، مقصد را فراموش کرده بودم، سرانجام کاخ آرزوهایم را خراب کردی.

من در فکر ساختن این دنیا بودم و تو در فکر ساختن من!

اگر به اینجا آمده بودم برای این بود که ساخته شوم؛ اینجا وطن من نیست، وطن من بهشت است، چند روزی اینجا هستم و باید بروم، اما اسیر زرق و برق دنیا شده‌ام. باید تو بزم مرا بسوزانی و خانه‌ام را خراب کنی و بُت آرزویم را بشکنی، شاید به خود بیایم!

با دست‌های مهربانت، کاخ آرزوهایم را خراب کردی تا آباد شوم، بُت‌هایم را شکستی تا بزرگ شوم، من اسیر دنیا شده بودم، پول، ریاست، قدرت و شهرت دنیا، آرزوی من شده بود. این عشق به خاک و خاکی‌ها، بیماری بود، تو باید مرا درمان می‌کردی. و این‌گونه بود که برایم بلا فرستادی. این بلا نشانه دوستی و مهربانی تو بود. چقدر دیر فهمیدم!

بقره: آیه ۲۱۸ - ۲۱۷

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ
 قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ
 وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ
 وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ
 حَتَّى يَرُدُّوكُم عَن دِينِكُمْ إِنِ اشْتَرَاءُوا وَمَنْ
 يَزِدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَبِمَتِّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ
 حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ
 آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

گروهی از پیامبر درباره ماه‌های حرام سؤال می‌کنند و تو به پیامبر خود وحی می‌کنی بگویند که جنگ در این ماه‌ها، حرام است و گناه بزرگی است،

مسلمانان در ماه رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و مُحَرَّم با هیچ کس جنگ نکنند و حرمت این ماهها را نگاه دارند.

البته اگر در این ماهها دشمنی به مسلمانان حمله کرد آنان می توانند از خود دفاع کنند.

سپس به این نکته اشاره می کنی که گناه بُت پرستی بیشتر و بالاتر از قتل است، در زمان پیامبر، بُت پرستان مکه مانع می شدند که مسلمانان برای زیارت کعبه به مکه بروند، آنان حتی مسلمانان مکه را هم از آن شهر بیرون کرده بودند و مکه را که شهر تو بود به مرکز بُت پرستی تبدیل کرده بودند، تو گناه این کار را بالاتر از قتل عمد معرفی می کنی.

مسلمانان نباید تصوّر کنند که دشمنان، آنان را به حال خود رها خواهند کرد، دشمنان اسلام تلاش می کنند تا مسلمانان دست از دین و آیین خود بردارند، آنها همه توان و نیروی خود را برای سست کردن اعتقادات مسلمانان به کار می گیرند.

ممکن است عده ای از مسلمانان هم فریب آنان را بخورند و از اسلام دست بردارند، آنان وقتی مسلمان بودند، کارهای خوب زیادی انجام داده اند، نماز خوانده اند و روزه گرفته اند، اما باید بدانند اگر به سوی کفر بروند، همه اعمال خوب آنان نابود خواهد شد و عذاب در انتظارشان خواهد بود، زیرا گناه کفر آنقدر بزرگ است که همه اعمال نیک قبلی انسان را از بین می برد.

از طرف دیگر، افراد مؤمنی هم هستند که در راه تو تلاش می کنند و خدمات بزرگی برای دین انجام می دهند، اما گاهی خطایی از آنان سر می زند، ممکن است آنان به سبب این خطای خود، دچار یأس و ناامیدی شوند، اکنون به آنان

چنین امید می‌دهی: «از خطایشان چشم‌پوشی می‌کنی»، آری تو بخشنده و مهربانی!

بقره: آیه ۲۱۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ
الْعَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹)

وقتی می‌خواهی چیزی را برای مسلمانان حرام کنی، ابتدا زیان آن را بیان می‌کنی تا همه بدانند که دلیل این کار چه بوده، نوشیدن شرابی که مستی می‌آورد و همچنین قمار در اسلام حرام است، ممکن است شراب و قمار، فایده مختصری برای بعضی‌ها داشته باشد، اما ضررشان برای جامعه بسیار زیادتر است.

شراب، عقل و هوش را از سر انسان می‌برد و در آن شرایط، انسان ممکن است به هر کاری دست بزند، شرابخواری باعث زیاد شدن جرم و جنایت در جامعه است و عمر را هم کوتاه می‌کند.

قمار باعث می‌شود، اقتصاد جامعه از حالت پویایی خارج شود و نشاط کار مفید از بین برود، قمار، هیجان و بیماری‌های عصبی را به دنبال دارد و بسیاری از جنایات با قمار ارتباط نزدیکی دارند.

این‌گونه است که یاد می‌گیریم سود و زیان چیزها را با هم بسنجیم و یک‌جانبه‌داری نکنیم.

سپس از من می‌خواهی تا در بخشش و کمک به دیگران رعایت اعتدال و میانه‌روی را بکنم، نه آنقدر به فکر دیگران باشم که از فرزندان و خویشان خود غافل شوم، نه آنقدر خسیس که به دیگران کمک نکنم، باید در انفاق و کمک کردن به دیگران، میانه‌رو باشم. افراط و تفریط در هیچ کاری صحیح نیست حتی در انفاق.

بقره: آیه ۲۲۰

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ
إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ
الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

سخن از میانه‌روی شد، زیاده‌روی در هر کاری بد است، تو خوردن مال یتیم را گناه بزرگی اعلام نمودی و از مسلمانان خواستی که مبادا به مال یتیمان تعرض کنند.

در زمان پیامبر، برخی از مسلمانان سرپرستی یتیمان را به عهده گرفته بودند، به یتیمانی که پدر یا مادر خود را از دست داده بودند، ارثی از پدر و مادرشان رسیده بود، مسلمانان خرج غذا و پوشاک یتیمان را از مال خود آن یتیمان می‌دادند و وقتی هم آنان بزرگ می‌شدند بقیه ارث آن‌ها را تحویلشان می‌دادند.

البته گروهی بودند که تمام ارث یتیمان را برای خود برمی‌داشتند، (اگر چه

ارث آن یتیم‌ها صدها برابر خرجشان بود)، به مسلمانان هشدار دادی که به یتیمان ظلم نکنند و آتش دوزخ را برای خود نخرند.

گروهی از مسلمانان با شنیدن این پیام خیلی ترسیدند، یتیمان را از خانه خود بیرون کردند، هدف آنان این بود که مبادا مال یتیم را بخورند! گروه دیگری سفره و غذای یتیمان را از دیگر فرزندان خود جدا نمودند و برای آنان غذای جداگانه تهیه می‌کردند تا مبادا مال یتیم با زندگیشان مخلوط شود، این کار آن‌ها، باعث ناراحتی و رنجش یتیمان شد. (۱۱۹)

اکنون این آیه را بر پیامبر نازل می‌کنی و آنان را از این کار نهی می‌کنی و می‌خواهی در این امر نیز میانه‌رو باشند، مهم این است که نیت فرد خیر باشد و بخواهد به یتیمان کمک کند، سرپرستی آنان کار پسندیده‌ای است و ثواب زیادی دارد، به آنان می‌گویی که یتیمان برادر یا خواهر کوچک شما هستند، آنان جزئی از خود شما هستند و اشکالی ندارد در متن زندگی شما باشند، تو هرگز نمی‌خواهی تا مسلمانان در امور یتیمان سخت‌گیری زیاد کنند. مهم این است که نیت و قصد شما خیر باشد و قصد ظلم و ستم به آنان را نداشته باشید. آری، من باید تلاش کنم با درک صحیح به وظیفه خود عمل کنم و از سخت‌گیری بیش از اندازه خودداری کنم، باید میانه‌روی را در اجرای دستور تو فراموش نکنم.

بقره: آیه ۲۲۱

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبُكُمْ أَوْلِيكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

یکی از نیازهای انسان، نیاز به همسر است تا بتواند کنار او آرامش را تجربه کند، تو به آثار تربیتی و وراثتی ازدواج بیش از هرچیز دیگر توجه کرده‌ای و برای همین از مسلمانان خواسته‌ای تا بت پرستان را به عنوان همسر خود انتخاب نکنند.

ممکن است مسلمانی که تصمیم به ازدواج دارد به علت هیجان روزگار جوانی بخواهد با شخص کافری ازدواج کند، اما فلسفه اصلی ازدواج، ادامه

نسل است و طبیعی است که اگر کودکی در دامن شخص کافری بزرگ شود، سرنوشت شومی خواهد داشت.

آری، از ما می‌خواهی در انتخاب همسر به ایمان، اصالت بدهیم، پس نباید فریب ظاهر زیبای مشرکان را بخوریم و باید بدانیم که ازدواج خوب و موفق زمینه ساز سعادت فرزندانمان خواهد بود و ازدواج با مشرکان و کافران باعث گمراهی آنان می‌شود.

اگر من در جستجوی آرامش هستم، اگر می‌خواهم زندگی همراه با سعادت داشته باشم باید به سخن تو گوش فرا دهم و ملاک ازدواج را ایمان قرار دهم. گاه پیش می‌آید که دو زمینه انتخاب برای ازدواج دارم:

۱ - کسی که موقعیت اجتماعی پایین‌تری دارد و از زیبایی کمتری برخوردار است، اما به تو ایمان دارد.

۲ - کسی که موقعیت اجتماعی بالاتری دارد، زیبایی ویژه‌ای دارد، ولی قلب او از ایمان به تو خالی است.

به من می‌گویی که گزینه اول بهتر از گزینه دوم است، تو خیر مرا می‌خواهی، آیا من سخن تو را باور دارم؟

شاید با دیدن زیبایی، دل خود را ببازم، موقعیت اجتماعی بالای همسرم برای من مهم جلوه کند و سخنت را نادیده بگیرم، اما آیا زیبایی و دارایی و ثروت آن همسری که دل به او بستم، دوام دارد؟ یک اتفاق کوچک می‌تواند همه زیبایی او را از بین ببرد، یک غفلت می‌تواند همه ثروتش را نابود کند. آری، هیچ‌گاه زیبایی و ثروت نمی‌تواند تکیه‌گاه زندگی باشد.

خوشا به حال کسانی که به سخن تو گوش فرا می‌دهند، فقط ایمان به تو

می تواند تکیه گاه مطمئنی برای آینده زندگی زناشویی باشد.

بقره: آیه ۲۲۳ - ۲۲۲

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى
فَاعْتَرَلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَفْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا
تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ
وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

سخن از ازدواج به میان آمد و در اینجا به بیان چند نکته می پردازیم که به زنان و حقوق آنان ارتباط دارد:

زنان هر ماه، چند روزی حالت زنانگی برایشان پیش می آید که به آن قاعدگی (پریود) می گویند، یهودیان برای زنانی که این حالت برای آنها پیش می آید، سخت گیری زیادی می کردند، آنان باور داشتند که همه بدن و لباس او نجس است، در این حالت هر کس به آنان دست بزند، نجس خواهد شد، اگر زنی در این حالت در جایی بنشیند، آن مکان نیز نجس می شود. یهودیان اجازه نمی دادند زنان در آن حالت بر سر سفره غذا حاضر شوند.

اکنون در قرآن این کار یهودیان را نادرست می شماری و از مسلمانان می خواهی در اینجا نیز میانه رو باشند، احترام زن و شخصیت او را در این حالت نگاه دارند و هرگز تحقیرش نکنند، در ضمن به مرد دستور می دهی در زمانی که همسرش در این حالت است با او رابطه جنسی نداشته باشد زیرا

این کار باعث بیماری می شود.

به مسلمانان می گویی که اگر می خواهید شما را دوست داشته باشم، راه توبه و راه پاکی را در پیش گیرید.

سپس به دیدگاه برخی اشاره می کنی که وجود زن را وسیله ای برای هوس بازی و شهوت رانی می دانند، این دیدگاه غلطی است، وجود زن برای حفظ حیات نوع بشر است، هدف از زندگی زناشویی، پرورش فرزندان صالح است، فرزند صالح، بهترین سرمایه برای آینده است.

از طرف دیگر در زندگی زناشویی، زن باید حقوق همسرش را درباره رابطه جنسی به رسمیت بشناسد و مانع آلوده شدن مردش به گناه شود.

بقره: آیه ۲۲۵ - ۲۲۴

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا
وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ
اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ
عَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

اگر بین زن و شوهری اختلافی پیش آمد، نزدیکان باید برای رفع اختلاف آن دو تلاش کنند. در زمان پیامبر شخصی به نام «ابن رواحه»، دختر خود را شوهر داد، بعد از مدتی دختر با همسرش اختلاف پیدا کرد. وقتی ابن رواحه از این ماجرا مطلع شد، به جای اینکه برای صلح دختر و داماد خود اقدام کند، با عصبانیت قسم خورد که هرگز برای صلح آن دو اقدام نکند.

بعد از مدتی از این کار خود پشیمان شد، نزد پیامبر آمد و گفت من چنین

قسمی خورده‌ام، اکنون می‌خواهم برای نجات زندگی دخترم کاری بکنم، اما نمی‌دانم چه کنم؟ آیا باید به این قسم پایبند باشم؟
این دو آیه را بر پیامبر نازل کردی و از مسلمانان خواستی تا به نام تو قسم یاد نکنند و نام تو را کوچک نکنند و برای اصلاح بین مردم اقدام کنند.
تو اعلام می‌کنی سوگندی که در حال خشم و عصبانیت و یا از روی عادت و بدون توجه گفته شود، هیچ اعتباری ندارد، فقط سوگندی را باید ترتیب اثر داد که از روی توجه باشد و گوینده عمداً گفته باشد.
پیامبر به ابن‌رواحه خبر داد که او می‌تواند برای صلح دختر و دامادش اقدام کند زیرا سوگند او در حال خشم زیاد و بدون توجه بوده است.

بقره: آیه ۲۲۷ - ۲۲۶

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةٍ
أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲۶) وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

اگر مردی همسرش را به حال خود رها کند و قسم بخورد که دیگر با او هیچ رابطه‌ای نخواهد داشت، زن چه باید بکند؟ شوهرش نه او را طلاق می‌دهد و نه با او زندگی می‌کند.

تو به مرد چهار ماه فرصت می‌دهی، اگر در این مدت او به زندگی معمولی خود با همسرش برگشت که بهتر و اگر این کار را نکرد و می‌خواست همسرش را در سرگردانی قرار دهد، راه حلی برای زن قرار داده‌ای، زن می‌تواند از مرد خود شکایت کند و دادگاه اسلامی مرد را مجبور به یکی از این

دو کار می‌کند:

۱ - مرد به زندگی خود برمی‌گردد و به همه حقوق زن خود احترام می‌گذارد و آن‌ها را مراعات می‌کند.

۲ - مرد زن خود را طلاق بدهد و آن زن از دست مرد آسوده می‌شود. مرد یکی از این دو را باید انتخاب کند و هیچ راه دیگری ندارد، این حکم توست که نمی‌خواهی زن در سرگردانی باشد. آری، تو این‌گونه از حقوق زن در برابر مرد کج‌اندیش حمایت می‌کنی تا زن سرگردان نباشد.

بقره: آیه ۲۲۸

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَيُعَلِّمْنَ أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ
الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ (۲۲۸)

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، اما گاهی به علّت اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می‌شود. در اینجا است که در اسلام قانون طلاق قرار داده شده است.

هرگاه زن و شوهری از یکدیگر با طلاق جدا می‌شوند، برای آنان دو حالت تصوّر می‌شود:

۱ - آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی نداشته‌اند. در این صورت،

پیمان زناشویی آنان با طلاق از بین می‌رود. بعد از طلاق، زن می‌تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند. (۱۲۰)

۲- آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی داشته‌اند، اینجا بر زن واجب است به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و بعد از آن می‌تواند با مرد دیگری ازدواج نماید. به مدتی که زن باید صبر کند، «عده طلاق» می‌گویند. اما فلسفه عده طلاق چیست؟

با عده طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک پیدا شود و هیجان‌ها فروکش کند و هم مشخص شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد.

البته در این مدت، شوهر می‌تواند بار دیگر به همسر خود رجوع کند و آنان زندگی زناشویی خود را دوباره آغاز نمایند و نیز بر زن واجب است که در هنگام طلاق اگر از شوهر خود حامله شده‌است، آن را اعلام نماید. همچنین صیغه طلاق باید در هنگامی جاری شود که زن عادت ماهیانه (پریود) نباشد، زن باید در این موضوع، حقیقت را بگوید.

وقتی به انجیل که فعلاً در دسترس مسیحیان است مراجعه کردم، دیدم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می‌تواند زن خود را طلاق بدهد که زن به فحشا رو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است. (۱۲۱)

اکنون می‌فهمیم که چرا اسلام دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم

نظام خانواده اهمیت می دهد، اما راه را برای آینده زن نمی بندد، اگر او ازدواج ناموفقی داشت، می تواند بعد از گذشت مدتی، با مرد دیگری ازدواج نماید. نکته دیگر اینکه مردان و زنان، هرکدام نیروهای جسمی و روحی ویژه ای دارند که با هم تفاوت دارد، زنان از عواطف و احساسات بیشتری برخوردارند، به همین علت، آنان برای انجام وظایف عاطفی (مثل مادری و پرورش فرزند) مناسب تر می باشند، اما مردان قوای جسمی بیشتر و احساسات کمتری دارند، برای همین وظیفه تامین معاش خانواده و وظایف سختی مانند دفاع به دوش آنان است. پس بین زن و مرد تفاوت وجود دارد و با وجود این تفاوتها، حقوق و مسئولیت های آنان نیز متفاوت است.

بقره: آیه ۲۳۰ - ۲۲۹

الطَّلَائِ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ
تَشْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا
أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ
يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ
لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ
يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

قبل از اسلام مردمی که در عربستان زندگی می کردند برای طلاق هیچ حد و اندازه ای نداشتند، یک مرد می توانست دهها بار زن خود را طلاق بدهد و بار

دیگر زندگی با او را شروع کند، این کار آزار و اذیت زن را به دنبال داشت. در اینجا جلوی سوءاستفاده از زنان را دربارهٔ قانون طلاق می‌گیری، در اسلام وقتی مردی زن خود را طلاق داد زن باید سه دوره عادت ماهیانه صبر کند، در این مدت، مرد می‌تواند به زن «رجوع» کند، یعنی تصمیم بگیرد که زندگی با آن زن را دوباره از سر بگیرد. این حق به مرد داده شده است، اما این رجوع کردن فقط برای دو بار است. اگر مردی دو بار به همسرش رجوع کرد و بعد از رجوع کردن دوم، همسر خود را طلاق داد، دیگر نمی‌تواند برای بار سوم به آن زن رجوع کند. در واقع با طلاق سوم، دیگر هرگونه ارتباطی بین این مرد و زن گسسته می‌شود.

حکم جدایی مرد و زن بعد از طلاق سوم، همیشگی است. فقط در یک صورت مرد می‌تواند با این زن ازدواج مجدد نماید، آن هم وقتی است که این زن با مرد دومی ازدواج نماید و میان این زن و شوهر دومش رابطهٔ جنسی برقرار گردد، اکنون اگر شوهر فعلی، این زن را طلاق داد و زن هم، به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کرد، حالا همسر سابق می‌تواند از این زن خواستگاری کند و در صورت رضایت زن، عقد ازدواج جاری شود و آنان بار دیگر زن و شوهر می‌شوند.

این امر با جریحه‌دار کردن وجدان مرد تا حدود زیادی از طلاق سوم جلوگیری می‌کند و در حقیقت این قانون، مانعی بر سر مردان فریب‌کار می‌شود که زن را بازیچهٔ هوس‌های سرکش خود نسازند.

طلاق نباید باعث کینه، خشونت و انتقام باشد، اگر به هر دلیل طلاق صورت گرفت، باید بر اساس نیکی باشد، در هنگام طلاق، مرد حق ندارد

مهریه‌ای را که به زن داده است از او پس بگیرد (و در صورتی که هنوز مرد، مهریه زن را پرداخت نکرده است، باید مهریه را پرداخت نماید). البته در یک صورت اگر مرد مهریه را پس بگیرد، اشکالی ندارد و آن وقتی است که زن بخواهد از مرد جدا شود ولی شوهرش حاضر به طلاق او نباشد. در اینجا زن می‌تواند مهریه خود را به مرد پس بدهد (یا اگر هنوز زن مهریه خود را نگرفته است، آن را به مرد ببخشد) به این شرط که مرد او را طلاق بدهد. اشکال ندارد مرد مهریه‌ای را که به زن داده پس بگیرد (یا اگر آن را پرداخت نکرده دیگر از پرداخت آن معاف بشود) و در عوض همسر خود را طلاق بدهد. نکته مهم این است که اگر زن مهریه‌اش را به مرد برگرداند (یا آن را به مرد ببخشد)، دیگر مرد بعد از طلاق، حق رجوع به آن زن را ندارد و هر گونه ارتباطی بین این زن و مرد از هم گسسته می‌شود.

بقره: آیه ۲۳۲ - ۲۳۱

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا
لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا
وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ
يَعْظُمُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱) وَإِذَا
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا
تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَرْكَسَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

اگر زن و شوهر با هم رابطه جنسی داشتند و سپس مرد زن را طلاق داد، تو به مرد فرصت می‌دهی تا پایان مدّت مخصوص (سه دوره عادت ماهیانه زن) بتواند با همسرش آشتی کند و به او رجوع نماید و بار دیگر زندگی صمیمانه‌ای را آغاز کنند، البته اگر مرد به همسرش رجوع نکرد، بعد از گذشت این مدّت، دیگر هرگونه ارتباط بین این زن و شوهر از هم گسسته می‌شود و زن به دنبال زندگی جدید خود می‌رود، (بعد از پایان این مدّت، آن زن می‌تواند با مرد دیگری ازدواج نماید).

بعد از تمام شدن این دوره، نتیجه هرچه باشد (خواه رجوع، خواه جدایی)، باید رفتار مرد با نیکوکاری همراه باشد و از هرگونه انتقام‌جویی و زیان رساندن به زن پرهیز کند. مرد حق ندارد به زن رجوع کند، اما نیت او اذیت و آزار او باشد، زیرا این کار سوءاستفاده از قانون است.

آری، با سخنان حکمت‌آمیز خود، همه را موعظه می‌کنی و از مردم می‌خواهی تقوا پیشه کنند که تو از همه کارهای آنان آگاهی.

زنی که از شوهرش جدا می‌شود بعد از گذشت سه دوره عادت ماهیانه می‌تواند دنبال زندگی خود برود، حال اگر شوهر سابقش به خواستگاری او بیاید و آن زن مایل باشد می‌تواند به این خواستگاری جواب مثبت بدهد و با عقد جدیدی، آنان زندگی مشترک را از سر بگیرند و نیز اقوام و خویشان زن حق ندارند مانع این ازدواج شوند.

عمل کردن به دستورات تو باعث تکامل و خیر و برکت می‌شود و زندگی انسان را از آلودگی‌ها پاک می‌کند.

بقره: آیه ۲۳۳

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ
 أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ
 لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ
 وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ
 عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

اکنون که سخن از حقوق زنان به میان آمده است، به این مناسبت تو به بیان حق شیردهی مادر به نوزاد خود می‌پردازی و این حق را در شش قانون بیان می‌کنی:

۱ - مادر حق دارد که به مدت دو سال فرزند خود را شیر بدهد و در این مدت حق نگهداری و سرپرستی نوزاد به عهده مادر است، البته مادر مجبور نیست که حتماً دو سال کامل به نوزادش شیر بدهد، می‌تواند مدت کمتری هم شیر بدهد ولی سرپرستی کودک تا دو سال با مادر است، این به سبب رعایت عواطف مادر و توجه به حال کودک است.

۲ - هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیردهی بر عهده پدر می‌باشد تا مادر بتواند با خیال آسوده، فرزندش را شیر بدهد.

در واقع اگر زنی از همسرش طلاق گرفته باشد بعد از طلاق و گذشتن سه دوره عادت ماهیانه، دیگر مخارج آن زن بر عهده مرد نیست، اگر زن از آن مرد، نوزادی داشته باشد، مرد نمی‌تواند آن نوزاد را از مادرش بگیرد و باید دو سال صبر کند و در این دو سال مخارج مادر را پرداخت نماید.

۳ - پدر و مادر نباید سرنوشت کودک خود را قربانی اختلافات خود کنند، پدر باید اجازه بدهد که کودک به مدت دو سال نزد مادر بماند و مادر هم باید اجازه بدهد پدر، فرزندش را ببیند.

۴ - اگر در این مدت شیردهی مادر، مرد از دنیا برود، وارثان آن مرد باید عهده دار مخارج مادر بشوند و احتیاجات او را در این دو سال شیردهی برآورده کنند.

۵ - زمان از شیر گرفتن کودک قبل از دو سال، به تصمیم پدر و مادر بستگی دارد، این زمان با توجه به وضع جسمی کودک و با هم فکری و توافق پدر و مادر معین می شود.

۶ - هرگز نمی توان از حق شیر دادن و سرپرستی مادر جلوگیری کرد. گاهی پیش می آید که مادر از این کار انصراف می دهد یا مانعی برای او پیش می آید، در این صورت می توان نگهداری و شیر دادن به کودک را به دایه مناسبی واگذار کرد و باید حق دایه را نیز پرداخت نمود.

بقره: آیه ۲۳۵ - ۲۳۴

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ
أَكْتُمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَدُكْرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ
سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَغْرُمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ
الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

رعایت حریم زندگی زناشویی، حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی فطری است و همه اقوام و ملل در این باره قوانین و آدابی دارند، اما گاهی این قوانین زنان را در بن بست اسارت قرار می دهد، شنیده ام که در کتاب انجیل آمده است: «زنی که شوهرش از دنیا رفته است، هرگز نباید مجدداً شوهر کند و اگر کسی با او ازدواج کند، زناکار است.» (۱۲۲)

اما تو دین اسلام را دین کامل و جامعی قرار دادی، به زنان دستور می دهی بعد از مرگ شوهر، چهار ماه و ده روز صبر کنند و بعد از آن می توانند ازدواج مجدد داشته باشند.

آری، ازدواج بی درنگ زن پس از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام همسر قبلی، سازگار نیست و نیز ممکن است زن از شوهر مرحومش باردار باشد، برای همین آنان باید این مدت را صبر کنند و این برای حفظ حریم زندگی مشترک است.

اکنون سؤالی مطرح می شود: در این مدت چهار ماه و ده روز (که زن بعد از مرگ شوهرش باید صبر کند)، آیا می توان از آن زن خواستگاری کرد؟
خواستگاری اگر به صورت کنایه و سربسته باشد، اشکالی ندارد و زن هم می تواند به صورت کنایه جواب مثبت بدهد، ولی او باید این مدت را به احترام همسر سابقش صبر کند، بعد از تمام شدن این دوره، خواستگاری رسمی صورت می گیرد، هرگونه خواستگاری صریح و شفاف در این زمان حرام است.

با این قانون چند نکته مورد توجه قرار گرفته است: رعایت قانون صبر زن بعد از فوت شوهر سابق، رعایت احترام شوهر سابق، میل فطری زن به ازدواج. در جامعه باید این قوانین اجرا شوند و همه به صورت شایسته به آن عمل کنند.

بقره: آیه ۲۳۷ - ۲۳۶

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ
تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ
وَعَلَى الْمُفْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)
وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً
فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ
تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۲۳۷)

تو بر مرد واجب کردی که اگر با زنی ازدواج نمود، مهریه آن زن را پرداخت نماید. مهریه، پشتوانه اقتصادی زن است، اگر ازدواج به طلاق و جدایی بکشد، زن خسارت بیشتری می بیند و شانس او برای ازدواج مجدد کمتر است، مهریه برای جبران خسارت زن و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده اوست.

پرداخت مهریه به یکی از چهار صورت زیر می باشد:

۱ - معمولاً مرد و زن قبل از عقد درباره مهریه به توافق می رسند، ولی گاهی قبل از عقد ازدواج، اصلاً سخنی از مهریه به میان نمی آید و عقد ازدواج

خوانده می‌شود و زندگی زناشویی آغاز می‌شود. اگر بین زن و شوهر رابطه جنسی پیش نیامده باشد و این ازدواج به طلاق و جدایی برسد، در این صورت مرد باید هدیه‌ای به زن بدهد که آن هدیه مناسب با جایگاه زن باشد. این هدیه از فشار روحی بر زن می‌کاهد. البته زن هم نباید مرد را برای هدیه گرفتن، زیر فشار قرار دهد، هر مرد باید به مقدار توانایی خود اقدام به تهیه هدیه‌ای کند.

۲- اگر قبل از عقد ازدواج، مهریه مشخص نشود و عقد ازدواج خوانده شود و بین زن و شوهر رابطه جنسی نیز پیش آید، در صورت طلاق، مرد باید نگاه کند که در جامعه، زنانی که در جایگاه اجتماعی همسر او هستند، چقدر مهریه دارند. مرد باید به همان اندازه به همسرش مهریه پرداخت نماید.

۳- اگر پیش از عقد، مهریه مشخص شود و عقد ازدواج صورت بگیرد و رابطه جنسی میان زن و شوهر برقرار گردد، مرد باید کل مهریه زن را پرداخت نماید.

۴- اگر پیش از عقد ازدواج، مهریه‌ای برای زن معین شود و قبل از رابطه جنسی این ازدواج به جدایی و طلاق بکشد، مرد باید نصف مهریه را پرداخت نماید، البته زن می‌تواند از حق خود بگذرد و در این صورت دیگر چیزی بر شوهر واجب نیست، همان‌طور که بهتر است مرد کل مهریه را، به زن پرداخت کند.

اگر مرد قبلاً همه مهریه را به زن پرداخت کرده است، می‌تواند نصف آن را از زن پس بگیرد، البته بهتر است که مرد نصف دیگر این مهریه را به زن ببخشد، زیرا این بخشش مرد به پارسایی نزدیک‌تر است و می‌تواند گوشه‌ای از

مشکلات اقتصادی و روانی زن را برطرف و جامعه را از آفت‌ها حفظ نماید. آری، تو دوست داری که اگر طلاق می‌گیری در جامعه صورت می‌گیرد با حسن انتقام‌جویی نباشد، بلکه زن و مرد با بزرگواری، گذشت و نیکوکاری با یکدیگر برخورد کنند و کرامت انسانی را فراموش نکنند.

بقره: آیه ۲۳۹ - ۲۳۸

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ

فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

سخن از حقوق خانواده به درازا کشید، اکنون تو به نماز و اهمیت آن اشاره می‌کنی، در واقع می‌خواهی به مسلمانان این درس را بدهی که نباید زندگی زناشویی، آن‌ها را از نماز غافل کند. برای همین از آنان می‌خواهی تا یاد تو را فراموش نکنند و بر خواندن نمازها مخصوصاً نماز ظهر مواظبت کنند و با فروتنی و خشوع نماز گزارند، مسلمان هرگز با کسالت و اجبار، نماز نمی‌خواند، چون او می‌داند نماز، باعث پاکی روح از پلیدی‌ها می‌شود.

چرا در اینجا به نماز ظهر تأکید بیشتری می‌کنی؟

تو می‌دانستی که در تابستان‌های گرم مدینه و آفتاب داغ آن، برای مسلمانان سخت است که ظهر به مسجد بیایند و با پیامبر نماز بخوانند، برای همین به نماز ظهر تأکید بیشتری می‌کنی.

در شرایط سخت لازم نیست نماز با همه آداب آن خوانده شود، مثلاً اگر مسلمانان در میدان جنگ باشند می‌توانند پشت به قبله هم نماز بخوانند و

رکوع و سجده را با اشاره انجام دهند و یا در حالی که راه می‌روند و یا سواره هستند نماز بخوانند، دین اسلام، دین سخت‌گیری نیست.
مهم این است که انسان ارتباط خود را با تو قطع نکند، در شرایط سخت، این نماز است که نقطه امید انسان خواهد بود.

بقره: آیه ۲۴۰

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً
لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ (۲۴۰)

بار دیگر سخن از حقوق زنان را مطرح می‌کنی، هیچ دینی این‌گونه به حقوق مادّی زنان توجه نکرده است، می‌دانی وقتی زنی شوهرش از دنیا رفت، نگران آینده زندگی خود است، به این فکر فرو می‌رود که بعد از مرگ شوهر خود چگونه زندگی خود را از لحاظ مادّی تأمین کند؟

اکنون از مرد می‌خواهی تا وصیت کند که همسرش بعد از مرگش می‌تواند به مدّت یک سال در خانه او بماند و وارثان باید مخارج او را در این مدّت پرداخت نمایند.

طبیعی است که در اینجا اختیار با زن است، او می‌تواند بعد از فوت همسر خانه شوهر را ترک کند و در مکان دیگری زندگی کند (او می‌تواند بعد از مدّت چهار ماه و ده روز، ازدواج مجدد نماید و زندگی جدیدی را آغاز کند)، اگر دوست داشت می‌تواند به مدّت یک سال، در خانه شوهر فوت شده‌اش

زندگی کند و در این زمان، وارثان مرد باید مخارج زندگی او را تأمین کنند. در واقع تو دستور می دهی تا هزینه زندگی و مسکن زن تأمین شود، البته در این دستور به آزادی زن هم احترام گذاشته می شود، اگر زن تصمیم به ترک خانه شوهر و یا ازدواج مجدد گرفت، هیچ کس نمی تواند مانع او شود. واضح است که او اگر از خانه شوهر بیرون رفت، باید بعد از فوت شوهر، به مدت چهار ماه و ده روز صبر کند، بعد از گذشت این مدت است که او می تواند ازدواج مجدد داشته باشد.

بقره: آیه ۲۴۲ - ۲۴۱

وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلٰی

الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذٰلِكَ يَبِيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيٰتِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ (۲۴۲)

به مرد دستور دادی تا در هنگام طلاق، مهریه زن را پرداخت نماید و پرداخت مهریه را بر مرد واجب نمودی، اکنون یک دستور مستحبی دیگری می دهی، از مرد می خواهی اگر برایش امکان دارد در هنگام طلاق، هدیه ای به زن بدهد زیرا این هدیه باعث دلجویی از او می شود، شایسته است که پرهیزکاران به این دستور عمل کنند.

تو دستورات خود را به صورت شفاف برای مسلمانان بیان کردی و آنان باید در این دستورات تفکر کنند که تفکر در آن، زمینه ساز دوری از کارهای ناشایسته می شود. (۱۲۳)

بقره: آیه ۲۴۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ
حَدَرُ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى
النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

نام او جز قیل است، پیامبری از پیامبران تو، او خسته است، از راه دوری آمده است، می خواهد قدری استراحت کند، آفتاب بر بدن او می تابد، به دنبال سایه ای می گردد. نگاهی به دور دست می کند، آن طرف شهری را می بیند، نزدیک و نزدیک تر می شود، شهری ویران شده است! شهری که سال ها پیش مردمان آن مرده اند.

به سایه دیوار پناه می برد تا قدری استراحت کند، نگاهش به استخوان هایی می افتد، این استخوان ها چیست؟ ده ها استخوان مجسمه در آن طرف افتاده است، او نگاهی به شهر می کند، هر گوشه و کناری، استخوان های زیادی دیده

می شود.

او می فهمد که مردم این شهر همه به یک باره از دنیا رفته اند، آری، کسی نبوده است تا بدن آنان را به خاک بسپارد. این مردم در شهر دیگری زندگی می کردند، در شهر آنان طاعون آمد، آن ها به اینجا آمدند، آن وقت بود که مرگشان فرا رسید.

اشک در چشمان حزقیل حلقه می زند، دست های خود را رو به آسمان می کند و تو را می خواند، از تو می خواهد بار دیگر آنان را زنده کنی تا تو را عبادت کنند.

تو به او وحی می کنی:

— ای حزقیل! آیا واقعاً دوست داری این مردم را زنده کنم؟
— آری.

— ای حزقیل، اسم اعظم خود را به تو یاد می دهم، این اسم اعظم را بر زبان جاری کن آن وقت خواهی دید که آنان زنده خواهند شد.
حزقیل، اسم اعظم تو را بر زبان جاری کرد و تو همه آنان را زنده نمودی تا بار دیگر در این دنیا زندگی کنند.

این حکایت را در اینجا بیان می کنی تا همه بدانند که بر هر کاری قادر و توانا هستی، تو می توانی مردگان را زنده کنی، روز قیامت همه سر از خاک بر خواهند داشت و برای حسابرسی به پیشگاهت خواهند آمد.

باید به زندگی خود دوباره نگاه کنم، تو چقدر بر من مهربانی کرده ای! افسوس که زود این همه لطف و مهربانیت را فراموش می کنم، نعمت حیات،

نعمت ایمان، نعمت سلامتی و هزاران نعمت دیگر را به من داده‌ای، کاش می‌توانستم شکر این همه نعمت تو را به جا آورم.

بقره: آیه ۲۴۵ - ۲۴۴

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

در اینجا از من می‌خواهی این دو کار را فراموش نکنم:

۱ - جنگ و جهاد در راه تو.

۲ - قرض دادن به دیگران.

به من می‌گویی که قرض دادن به مردم نیازمند، در واقع قرض دادن به توست و تو چندین برابر آن را بازمی‌گردانی و آن را همانند بذری که در زمین افشانده می‌شود، آبیاری می‌کنی و وقتی به بار نشست، به من بازمی‌گردانی. آری، برکت زندگی و همچنین تنگدستی من در زندگی در دست توست، بازگشت من هم به سوی توست. اگر به این نکات خوب فکر کنم، می‌توانم راحت‌تر به دیگران کمک کنم، زیرا اگر من نیازمندان را یاری کنم، برکت زندگی خودم زیاد خواهد شد و در روز قیامت هم وقتی که هیچ پناهی نداشته باشم، مهربانی تو به یاریم خواهد آمد.

باید یاد بگیرم تا سرمایه‌های خود را در بانک تو ذخیره کنم که سودش از همه بانک‌ها بیشتر است، این بانکی است که در روز قیامت هم تعطیل نمی‌شود و سود زیادی به من می‌دهد.

* * *

بقره: آیه ۲۴۶

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ
 قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلَكًا نُنْقِذَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ
 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا
 قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶)

تو دوست داری تا تاریخ را خوب بخوانم و از زندگی گذشتگان عبرت بگیرم، اکنون از بنی اسرائیل سخن می‌گویی، آنان سالیان سال در انتظار آمدن موسی علیه السلام بودند تا به کمک او بتوانند به بیت المقدس بازگردند، سرانجام موسی علیه السلام را فرستادی و آنان توانستند از مصر به بیت المقدس بازگردند، اما بعد از مرگ موسی علیه السلام دچار رفاه طلبی شدند و در میانشان اختلافات زیادی پیش آمد، سپس پیامبری به نام «اشموئیل» را برای هدایتشان فرستادی، ولی آنان هرگز به سخنان او توجه نکردند، سرانجام کافران به رهبری جالوت به شهرشان حمله کردند، زنان و فرزندانشان را اسیر کردند و مردانشان را از شهر بیرون کردند. بنی اسرائیل مجبور شدند به سرزمین‌های اطراف پناه ببرند. این حادثه حدود ۵۰۰ سال بعد از موسی علیه السلام اتفاق افتاد.

آنان برای نجات خود و زنان و فرزندانشان تصمیم به مبارزه گرفتند و نزد پیامبر خود آمدند و از او خواستند تا فرماندهی برای آنان برگزیند تا به فرماندهی او به جنگ جالوت بروند و بیت المقدس را آزاد سازند.

اشموئیل که آنان را به خوبی می‌شناخت به آنان رو کرد و گفت:

— می ترسم شما در موقعی که باید از فرمانده خود، پیروی و اطاعت کنید، از اطاعت او سر باز زنید و برای پیکار با دشمن بهانه تراشی کنید.

— ای پیامبر خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ ما آماده‌ایم تا پای جان از فرماندهی که برای ما معین می‌کنی، اطاعت کنیم، ما همه سرباز او می‌شویم و گوش به فرمان او خواهیم بود، مگر نمی‌بینی که جالوت و ظن ما را تصرف کرده و زنان ما را به اسیری گرفته است؟ برای دفاع از ناموسمان هم که باشد از جان خود دریغ نخواهیم کرد.

اشموئیل از آنان پیمان گرفت، هنگامی که فرماندهی برای آنان انتخاب شد و فرمان جهاد صادر شد، همه پیمان‌شکنی کردند و فقط تعداد کمی در جبهه جنگ حاضر شدند.

اما این ماجرا چگونه اتفاق افتاد؟ چه شد که آنان پیمان خود را فراموش کردند؟ در آیه‌های بعد این ماجرا را برایم شرح می‌دهی.

* * *

بقره: آیه ۲۴۸ - ۲۴۷

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸)

بنی اسرائیل همه نزد اشموئیل آمده‌اند و از او می‌خواهند تا فرماندهی را برای آنان انتخاب کند تا به جنگ جالوت ستمگر بروند. این چنین بود که اشموئیل دست به دعا برداشت و از تو یاری خواست، او دعا کرد تا تو فرماندهی شجاع و شایسته برای آنان برگزینی. تو به اشموئیل وحی کردی که من طالوت را برای فرماندهی آنان انتخاب می‌کنم.

وقتی اشموئیل این سخن را شنید، تو را سپاس گفت و سجده شکر به جا آورد و به مردم خبر داد که هرچه زودتر آماده جنگ شوید که خداوند فرمانده شما را تعیین کرده‌است.

آنان پرسیدند که فرمانده کیست؟ اشموئیل به آنان خبر داد که طالوت فرماندهی است که خدا او را برای جنگ با جالوت ستمگر انتخاب کرده‌است.

به راستی طالوت کیست؟ جوانی گمنام که نه از مال دنیا چیزی دارد و نه از خانواده‌ای سرشناس است.

وقتی مردم این سخن را شنیدند فریاد اعتراضشان بلند شد، گفتند: چرا خدا طالوت را انتخاب نمود؟ در میان ما کسانی هستند که برای فرماندهی لیاقت بیشتری دارند. طالوت فقیر است و از مال دنیا هیچ ندارد، خدا باید فرمانده را از میان ثروتمندان و بزرگان انتخاب می‌کرد.

اشموئیل رو به آنان کرد و گفت که این انتخاب خداست، طالوت، هوش و علم و حکمت دارد و از نظر جسمی قوی و پر قدرت است.

گویا بنی اسرائیل هنوز به مأموریت طالوت از طرف تو اطمینان پیدا نکرده

بودند، برای همین از اشموئیل خواستند تا از تو بخواهد نشانه و دلیلی برای آنان بفرستی.

تو هم به اشموئیل وحی کردی که نشانه حق بودن طالوت این است که صندوق مقدس به بنی اسرائیل بازمی‌گردد.

وقتی بنی اسرائیل دیدند، صندوق مقدس از آسمان نازل شد حاضر شدند تا فرماندهی طالوت را بپذیرند.

دوست دارم بدانم صندوق مقدس چه بوده است؟

وقتی موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش، او را در میان صندوقی نهاد و آن را به دریا انداخت. آن صندوق در نزد بنی اسرائیل بسیار مقدس بود. موسی علیه السلام، قبل از مرگ خود، تورات اصلی را (که بر لوح‌های گِل نوشته شده بود) در همین صندوق قرار داد و به جانشین خود «یوشع» سپرد.

تا زمانی که این صندوق میان یهودیان بود، آنان عزیز بودند؛ اما از زمانی که صندوق از میان آنها رفت عزت آنها هم رفت. آنان حرمت آن صندوق را نگاه نداشتند و تو صندوق را از آنها گرفتی. (۱۲۴)

آن روز بود که فرشتگان را مأمور کردی تا صندوق را به بنی اسرائیل بازگردانند، با بازگشت این صندوق آرامش از دست رفته بازگشت و آنان آماده مبارزه با جالوت ستمگر شدند.

بقره: آیه ۲۵۰ - ۲۴۹

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ
مُتَّبِعِيكُمْ يَنْهَىٰ فَهَمَّ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا
مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ
 الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ
 اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا
 رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ
 الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

طالوت با لشکریان خود به سوی بیت المقدس حرکت کردند تا با جالوت مبارزه و شهر را آزاد کنند، لشکریان بعد از مدتی راه رفتن، بر اثر گرمای آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت به آنان گفت: به زودی به رودخانه ای می رسیم، آگاه باشید که خدا می خواهد شما را امتحان کند، شما باید پیمان ببینید که از آن آب، سیر ننوشید، هر کس از آب سیر بنوشد، دیگر از لشکر من نخواهد بود. اگر می خواهید در این امتحان سربلند شوید، اصلاً آب ننوشید یا فقط کف دستی از آب بگیرید.

همه قول دادند که به فرمان طالوت عمل کنند، لحظاتی گذشت، به رودخانه رسیدند، آبی زلال و گوارا در جریان بود، همین که چشم لشکریان به آب افتاد، خوشحال شدند، خود را به آن رساندند و عده زیادی از آن آب سیر نوشیدند، فقط سیصد و سیزده نفر بر سر پیمان خود استوار ماندند.

شصت هزار نفر در این امتحان مردود شدند، طالوت آنان را به حال خود رها کرد و با همان سیصد و سیزده نفر به سوی دشمن حرکت کرد. اکنون دیگر لشکر او بسیار کم شده بود، شصت هزار نفر کجا و سیصد و سیزده نفر کجا؟ از طرف دیگر، جالوت که از حرکت طالوت باخبر شده بود، سپاه خود را بسیج نمود و به مقابله با طالوت آمد. وقتی یاران طالوت نزدیک دشمن

رسیدند، نگاهی به سپاه جالوت ستمگر نمودند، چند نفر از آنان به طالوت گفتند: ما امروز توانایی جنگ با سپاه جالوت را نداریم، تعداد ما خیلی کمتر از آنان است.

گروه دیگری از یاران طالوت که ایمانشان از بقیه بیشتر بود و به روز قیامت یقین بیشتری داشتند به طالوت گفتند: ما گوش به فرمان تو هستیم و پیروزی در دست خداست. چه بسا گروهی اندک به اذن خدا بر سپاهی بزرگ پیروز شده‌اند و یاری خدا با کسانی است که در راه او بر مشکلات صبر می‌کنند.

طالوت تصمیم گرفت تا با لشکر خود به مقابله با جالوت برود، وقتی آنان با جالوت و سپاه بزرگ او روبرو شدند چنین دعا کردند: بارخدا یا! در راه خود صبر به ما عنایت کن و گام‌های ما را استوار گردان و ما را بر این مردم کافر پیروز کن!

طالوت دستور می‌دهد تا لشکر در نزدیکی سپاه دشمن اردو بزند.

بقره: آیه ۲۵۲ - ۲۵۱

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ
وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ
الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)

جوانی با عجله به این سو می‌آید، وقتی به لشکر بنی اسرائیل می‌رسد، ابتدا نزد برادران خود می‌رود، سه تن از برادران او در این لشکر هستند، به آنان

سلام می‌کند و وسایلی را که پدر برایشان فرستاده است را تحویل برادرانش می‌دهد. او می‌فهمد که لشکر از زیادی سپاه جالوت ترسیده‌اند، به آنان می‌گوید: چرا شما این قدر سپاه جالوت را بزرگ می‌پندارید؟ به خدا قسم اگر من با جالوت روبرو شوم او را خواهم کشت.

این سخن همه را به تعجب و آوازه آن به همه جا می‌رسد، طالوت هم خبردار می‌شود و به دنبال این جوان می‌فرستد و به او چنین می‌گوید:

— ای جوان! نام تو چیست و اینجا چه می‌کنی؟

— من داوود هستم و آمده‌ام شما را یاری کنم.

— چرا تو این قدر دیر آمدی؟

— پدر پیری دارم، خدا به او چهار پسر داده است، او سه برادرم را برای یاری تو فرستاد و مرا که کوچکتر از بقیه بودم نزد خود نگه داشت تا گوسفندان را برای چرا به صحرا ببرم. وقتی سپاه شما حرکت کرد، پدرم از من خواست تا مقداری وسایل برای برادران خود بیاورم.

— آیا نمی‌خواهی نزد پدر خود بازگردی؟

— من می‌خواهم جالوت را به قتل برسانم.

فردا صبح دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، لشکر جالوت با شمشیرهای برهنه به صف ایستاده بودند، جالوت هم که به پیروزی خود مطمئن بود به میدان مبارزه آمده بود و با هزاران سرباز در مقابل جمعیتی اندک ایستاده بود و از روی تمسخر لبخند می‌زد.

در این هنگام داوود جلو آمد، او شمشیری همراه خود نداشت، فقط یک

قلاّب سنگ با خود آورده بود، او معمولاً با این قلاّب سنگ از گله گوسفند محافظت می‌کرد. داوود از کسی سؤال کرد:

— آیا تو جالوت را می‌شناسی؟ می‌توانی به من نشان بدهی؟

— ای جوان! آنجا را نگاه کن، آن فیل را می‌بینی که صدها نگهبان در اطرافش با شمشیر ایستاده‌اند؟

— آری.

— آن مردی که سوار بر فیل است، جالوت است.

— ممنون.

داوود در فرصتی مناسب، سنگی داخل قلاّب سنگ گذاشت و آن را به سوی جالوت پرتاب کرد و سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او از روی فیل به زمین افتاد و کشته شد، با کشته شدن جالوت سپاه او در هم شکست و لشکر طالوت پیروز شد و این‌گونه بود که بنی اسرائیل توانستند به بیت‌المقدس برگردند و زنان و فرزندان خود را نجات دهند. (۱۲۵)

تو بعدها داوود را برای پیامبری برگزیدی و به او فرمانروایی و علم و دانش کرم کردی و فرزند او، سلیمان را هم به پیامبری انتخاب کردی و پادشاهی بزرگی به او دادی.

این قانون توست: باید در برابر ستمکاران قیام کرد و آنان را سرکوب کرد. اگر در مقابل ستمکاران قیامی نشود، فساد و تباهی سرتاسر جهان را می‌گیرد. جالوت ستمگر بود و باید اهل ایمان او را به سزای کارش می‌رساندند، سرکوب ستمکاران، یک ضرورت برای اجتماع بشری است.

این داستان‌هایی که برایم بیان می‌کنی، نشانه علم و قدرت و حکمت توست، باور دارم که داستان‌های قرآن واقعی است و هرگز دروغ و افسانه نیست.

* * *

در اینجا داستان طالوت و صندوق مقدس را برایم گفتی، صندوق مقدسی که نشانه حق بودن طالوت بود و باعث اطاعت بنی اسرائیل از طالوت شد. اکنون می‌خواهم از آینده این صندوق بیشتر بدانم.

من در انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستم، باور دارم که سرانجام او می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.

او در مکه ظهور می‌کند، سیصد و سیزده یار باوفای او کنار کعبه با او بیعت می‌کنند و او قیام خویش را آغاز می‌کند سپس به کوفه می‌آید، در کوفه حکومت خویش را تشکیل می‌دهد، مدتی می‌گذرد و او تصمیم می‌گیرد به سوی فلسطین حرکت کند. وقتی به فلسطین می‌رسد، چند روز صبر می‌کند تا روز جمعه فرا رسد. در آن روز گروهی از مسیحیان و یهودیان در آنجا جمع می‌شوند، آن روز عیسی علیه السلام از آسمان می‌آید و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند و آن وقت است که مسیحیان مسلمان می‌شوند.

سپس مهدی علیه السلام همان صندوق مقدس را به یهودیان نشان می‌دهد، وقتی یهودیان آن را نزد مهدی علیه السلام می‌بینند عده زیادی از آن‌ها به مهدی علیه السلام ایمان می‌آورند و مسلمان می‌شوند، آنان بر این اعتقادند که صندوق مقدس را نزد هر کس یافتند باید تسلیم او شوند، گذشتگان آن‌ها بر این باور بوده‌اند وقتی پیامبری از دنیا می‌رود، آن‌ها باید ببینند که این صندوق نزد چه کسی است. این صندوق نزد هر کس که یافت می‌شد، او پیامبر بعدی بود و یهودیان

تسلیم او می شدند. (۱۲۶)

عده کمی از آنان زمانی که حق را می بینند از قبول آن سر باز می زنند و با مهدی علیه السلام وارد جنگ می شوند ولی سرانجام شکست خواهند خورد.

بقره: آیه ۲۵۳

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ
كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳)

پیامبران زیادی را برای هدایت انسانها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و مردم بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند، البته مقام و جایگاه پیامبران یکسان نیست و هرکدام از آنان جایگاه و امتیازی دارند، ابراهیم علیه السلام را فریادگر توحید قرار داده و به تنهایی او را یک امت حساب نمودی و به او نسلی پربرکت عنایت کردی، نوح علیه السلام را عمر طولانی و توفیق پایداری در راه حق عنایت کردی و از طرف خود به او سلام ویژه ای نمودی، با موسی علیه السلام سخن گفتمی، به عیسی علیه السلام معجزات خاصی مثل شفای بیماران و زنده کردن مردگان عنایت کردی و جبرئیل را به کمک او فرستادی، به محمد صلی الله علیه و آله امتیاز خاتمیت دادی و دین او را کامل ترین و جامع ترین ادیان قرار دادی، به او قرآنی دادی که هرگز تحریف نخواهد شد زیرا تو خود حافظ این

قرآن هستی.

پیامبران معلّمان بزرگ بشریت هستند که هرکدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند. راه خوب و بد را به انسان‌ها نشان دادی، پیامبران مسیر حقّ و حقیقت را برای مردم بیان کردند، بعد از آن دیگر نوبت انتخاب مردم بود، آن‌ها باید راه خودشان را انتخاب می‌کردند، تو انسان را با اختیار آفریدی، به او حقّ انتخاب داده‌ای، خود او باید راه خود را انتخاب کند، تو همواره آن‌ها را به سوی ایمان فرا می‌خوانی و وسیله هدایت آن‌ها را فراهم می‌سازی، اما هرگز آن‌ها را در پیمودن راه صحیح مجبور نمی‌کنی، راه را نشان می‌دهی، انتخاب با خود آن‌هاست.

وقتی بنا شد اختیار با خود انسان باشد، طبیعی است که عده‌ای ایمان می‌آورند و عده‌ای هم کافر می‌شوند و بین مردم اختلاف پیش می‌آید، عده‌ای فریب شیطان را می‌خورند و در حقّ دیگران ظلم می‌کنند.

اگر تو انسان‌ها را مجبور به پذیرفتن راه حقّ می‌کردی، هرگز جنگ و اختلافی پیش نمی‌آمد و تاریخ بشر هرگز ظلم و ستم را به چشم نمی‌دید، اما در آن صورت، بشر به تکامل نمی‌رسید، بشری که اختیار ندارد، ظلم هم نمی‌کند، ولی تو انسان را به گونه‌ای آفریدی که می‌تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است. شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و

مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها که راه زشتی‌ها را انتخاب می‌کنند، روی زمین فساد خواهند کرد، اما تو می‌دانی همه زیبایی انسان در اختیار اوست، معنای انسان در اختیار است، اگر اختیار را از انسان بگیری، خوب بودن انسان، دیگر ارزشی ندارد.

می‌خواهی کسی را خلق کنی که در این دنیای خاکی، در میان سختی‌ها و بلاها، راه خوبی‌ها را انتخاب کند و اگر ظلم و ستمی را دید با آن مبارزه کند.

بقره: آیه ۲۵۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمْ
الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

در اینجا بار دیگر از من می‌خواهی تا سرمایه‌های خود را در راه تو به کار بگیرم، من تا فرصت دارم باید برای سفر آخرتم توشه‌ای بگیرم، دنیا مزرعه آخرت است، اگر من در راه تو به دیگران کمک کنم، روز قیامت می‌توانم پاداش آن را ببینم، در روز قیامت دیگر نمی‌توان کار خوبی انجام داد، آن روز، فقط روز نتیجه و پاداش است.

باید بدانم که روز قیامت، هیچ دوستی نخواهد بود، آن روز هیچ کس به فکر دیگری نیست، همه به فکر خود هستند، روزی است که من باید خودم به تنهایی، پاسخ کارهایم را بدهم. هیچ کس دیگر یاریم نمی‌کند، باید خودم را

برای آن روز آماده کنم. انسان به هرچه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی آید. این واقعیت است، همه بُت‌ها، نابود شده‌اند، انسان می فهمد بُت‌هایی که آن‌ها را پرستیده است، به هیچ کار نمی آیند، آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست، هر کس با پیامبران و جانشینانش دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از شفاعت آنان بهره‌مند خواهد شد، چون پیامبران به اذن تو شفاعت مؤمنان را به عهده دارند، وای به حال کافران که به دنبال بُت‌های خود رفتند، آنان به خود ظلم کردند، افسوس که دیر می فهمند که هیچ یار و یآوری ندارند.

بقره: آیه ۲۵۵ (آیه الكرسي)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا
تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا
يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

جز تو خدایی ندارم، با همه بُتها و دل بستگی‌ها قهر می‌کنم، از هر چیز که
بخواهد جای تو را در دلم بگیرد بیزار می‌جویم، فقط تو را می‌خوانم و به
سوی تو می‌آیم. خدایی جز تو نیست، من فقط تو را به خدایی قبول دارم،
همه زیبایی‌ها از آن توست.

تو «حی» هستی، تو زنده‌ای، تو همواره بوده و هستی، خدایی یگانه که پیش
از آغاز روزگارت بوده و پس از نابودی روزگارت نیز خواهد بود، هرگز نابود

نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، هستی خود را از موجود دیگری نگرفته‌ای، پس هیچ‌گاه نابود نمی‌شوی. (۱۲۷)

تو «قیوم» هستی. «قیوم» به کسی گفته می‌شود که روی پای خود ایستاده و دیگران به او وابسته‌اند، آری، این جهان با این عظمت را تو برپا کرده‌ای، این جهان را آفریده‌ای، به همه روزی می‌دهی، هدایت می‌کنی، زندگی و مرگ در دست توست، تو به کمک هیچ کس نیاز نداری، همه جهان به تو نیازمند است، اگر لحظه‌ای تدبیر و حمایت تو نباشد، جهان به هم می‌ریزد و نابود می‌شود.

* * *

تو هرگز سستی و خواب نداری، برای یک لحظه هم از این جهان غافل نمی‌شوی، فیض و لطف تو دائمی است و لحظه‌ای قطع نمی‌شود، مانند بندگان خود نیستی که در اثر خواب از دیگران غافل می‌شوند.

تو مالک حقیقی همه جهانی، تو مالک آسمان‌ها و زمینی، هر تصرفی که در جهان می‌شود، از طرف توست. همه کاره این جهانی!

گروهی از مردم به بُت‌ها عقیده دارند، برای بُت‌ها قربانی می‌کنند و می‌گویند: این بُت‌ها در روز قیامت از آنان شفاعت خواهند کرد، این چه عقیده باطلی است، چگونه می‌شود انسان، سنگی را بتراشد و از آن مجسمه انتظار داشته باشد که در روز قیامت نجاتش دهد؟

کیست که در روز قیامت بدون اجازه تو بتواند شفاعت کند و مردم را از آتش برهاند؟

تو صاحب روز قیامت هستی! انسان نمی‌تواند با خیال و توهم به بُت خود

مقام شفاعت بدهد. شفاعت در روز قیامت تنها به اجازه توست. آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست، به پیامبران و جانشینانشان اجازه می‌دهی تا دیگران را شفاعت کنند و به پیروان راستین خود یاری رسانند.

درست است مقام شفاعت را به پیامبران و جانشینان آنها داده‌ای، اما من نباید درباره آنان زیاده‌گویی و غلو کنم، آنان بندگان تو هستند، مخلوق تو هستند، مبدا درباره آنها گزافه بگویم و چیزی را باور داشته باشم که با یکتاپرستی منافات دارد.

آری، آنان از خود چیزی ندارند، تو به گذشته و آینده آنان علم داری. تو بودی که به پیامبران وحی نازل کردی و آنان را از علم غیب آگاه ساختی، اگر وحی نبود، آنان هرگز نمی‌توانستند از علم غیب باخبر شوند، آنان آن مقداری از علم غیب را می‌دانند که تو اراده کرده‌ای.

* * *

تخت تو همه زمین و آسمان‌ها را در برگرفته است!!
یادش به خیر! کلاس دوم ابتدایی که بودم، معلّم ما، هر روز، اول درس، این آیه را برایمان می‌خواند و همه با او همخوانی می‌کردیم. بعد از چند ماه، همه ما «آیه الكرسي» را حفظ بودیم.

یک روز از او سؤال کردم:

— معنای کلمه «کرسی» چیست؟

— کرسی یعنی تخت، تخت پادشاهی!

— چرا به این آیه، آیه تخت می‌گویند؟

— چون در آن از تخت خدا سخن گفته شده است. این آیه می‌گوید که تخت خدا، همهٔ آسمان‌ها و زمین است.

کودکی بودم هشت ساله، در ذهن خود چنین تصوّر کردم که تو در آسمان‌ها، تخت بزرگی داری و بر روی آن نشسته‌ای. آن روز دیگر چیزی به معلّم نگفتم و سؤالی هم نکردم، زیرا به خیال خودم، معنای «آیه الكرسي» را فهمیده بودم.

وقتی بزرگ‌تر شدم، کم‌کم فهمیدم که تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی تخت پادشاهی خودت بنشینی.

البته شنیده‌ام عده‌ای از اهل سنت معتقد هستند که تو واقعاً تخت بزرگی داری و بر روی آن نشسته‌ای و فرمان می‌دهی، حتی آن‌ها این سخن را هم نقل کرده‌اند که وقتی روز قیامت فرا می‌رسد تو بر تخت پادشاهی خود می‌نشینی و مردم به تو نگاه می‌کنند و گروهی هم در پای آن تخت به سجده می‌افتند. وقتی با کتاب‌های حدیثی آشنا شدم، این ماجرا را خواندم که روزی شخصی به نام حفص نزد امام صادق علیه السلام آمد و از او دربارهٔ این آیه سؤال کرد:

— آقای من! منظور این سخن قرآن چیست: «تخت خدا همهٔ آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است»؟

— منظور از واژه «کرسی» در این آیه، علم و دانش خداست. علم و دانش او همهٔ زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم خدا پوشیده نیست. (۱۲۸)

من قدری به سخن امام صادق علیه السلام فکر کردم، وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطهٔ خود را به کشور خود نشان می‌دهد.

تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه‌ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می‌افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشیني و به آفریده‌های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرار گیری.

حفظ و نگهداری آسمان‌ها و زمین برای تو کار سختی نیست، زیرا قدرت تو حدّ و اندازه‌ای ندارد و تو بر هر کاری توانایی. تو از همه چیز بالاتر و بزرگ‌تر هستی، هیچ شریکی نداری، خدای بزرگ و بی‌نهایت که به همه کارها تواناست.

اکنون که من این آیه را خواندم، تو را بهتر می‌شناسم: تو سرچشمه جاوید جهان و برپادارنده این جهانی، این جهان هدف‌دار است و زندگی و حرکت در آن به سویی است که تو آن را معین نموده‌ای. تو مالک همه آسمان‌ها و زمینی، بدون اذن تو هیچ کس نمی‌تواند شفاعت دیگری را نماید، حاکمیت تنها از آن توست! به همه چیز علم داری، به بندگان قسمتی از علم را عنایت می‌کنی. خدایی بزرگ هستی، جهان با این عظمت را آفریده‌ای و این نشانه قدرت بی‌اندازه توست، حفظ و نگهداری جهان برای تو کار سختی نیست.

بقره: آیه ۲۵۷ - ۲۵۶

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا
 انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ
 مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ
 يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ (۲۵۷)

نام او حصین بود، خیلی پریشان بود، سراسیمه به سوی مسجد پیامبر می آمد، همه امید او دو پسری بود که به او داده بودی، اما امروز خبردار شد که آن ها دست از آیین اسلام برداشته و مسیحی شده اند، گویا بازرگانی که از سوریه به مدینه آمده بود با آنان سخن گفته و آن ها را مسیحی کرده است و می خواهد این دو پسر را با خود به سوریه ببرد تا در میان مسیحیان زندگی کنند.

حصین نزد پیامبر می آید، او ماجرا را برای پیامبر تعریف می کند و از آن حضرت اجازه می خواهد تا به زور و اجبار، دو پسر خود را به اسلام بازگرداند.

در این هنگام تو جبرئیل را می فرستی تا این آیه را برای پیامبر بخواند. آری، در پذیرش دین هیچ اجباری نیست، انسان را آفریدی و راه هدایت و سعادت و راه گمراهی و بدبختی را نشان دادی، اختیار با خود اوست. وقتی راه حق از راه گمراهی مشخص شده است، چه نیازی به اجبار انسان ها برای قبول اسلام است؟

نوروز سال ۱۳۹۱ است، بهار فرا رسیده است و بیشتر مردم به مسافرت

رفته‌اند، من در خانه مانده‌ام و مشغول نوشتن این صفحه‌ها هستم. دو پسر من نزد من آمده‌اند، آن‌ها می‌خواهند تا ما هم به مسافرت برویم، اما من حوصله این جاده‌های شلوغ را ندارم، قول می‌دهم در فرصت مناسب‌تری آن‌ها را به مسافرت ببرم.

هیچ کس مرا مجبور نکرده است به مسافرت بروم یا نروم. اختیار با خود من است، اما نکته مهم این است که اگر من سوار ماشین شدم، باید به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام بگذارم، در قسمتی از جاده، سبقت ممنوع است، نباید سرعت من بیش از صد و بیست کیلومتر در ساعت بشود، در پیچ‌های خطرناک، نباید سرعت از سی کیلومتر در ساعت بیشتر باشد. باید این قوانین را مراعات کنم، یعنی مجبور هستم، اگر این کار را نکنم، جریمه می‌شوم، حتی ممکن است پلیس ماشین مرا توقیف کند و به پارکینگ ببرد.

آری، تأکید می‌کنم هیچ کس مرا مجبور نمی‌کند رانندگی کنم، اگر رانندگی را انتخاب کردم، مجبورم به قانون احترام بگذارم.

اسلام هم یک مسیر زندگی است، راه و رسم چگونه زیستن است، مجبور نیستم مسلمان باشم، می‌توانم هر دینی را برای خود انتخاب کنم، اگر اسلام را پذیرفتم، باید به قوانین این دین احترام بگذارم، باید نماز بخوانم، روزه بگیرم، گوشت مردار نخورم، امر به معروف کنم و...

آری، در اصل قبول اسلام، هیچ اجباری نیست، اگر کسی مسلمان شد باید قوانین اسلام را بپذیرد.

به راستی اگر انسان در انتخاب دین، آزاد است، پس چرا پیامبر بارها و بارها به جنگ کافران و مشرکان رفت؟ آیا معنای این کار پیامبر این نیست که او

می‌خواست آن‌ها را مجبور به پذیرفتن اسلام کند؟
 وقتی من دربارهٔ جنگ‌هایی که در زمان پیامبر روی داد، تحقیق می‌کنم،
 متوجه می‌شوم که بعضی از آن جنگ‌ها، جنبهٔ دفاعی داشته و مسلمانان از
 شهر مدینه در مقابل تهاجم بُت‌پرستان دفاع کرده‌اند، بعضی از آن جنگ‌ها هم
 برای سرنگونی نظامی بوده که مانع آزاداندیشی مردم بوده‌اند.
 آری، انسان برای انتخاب دین آزاد است. اسلام بُت‌پرستی را دین نمی‌داند،
 بلکه آن را انحراف می‌داند مسلمانان به فرمان پیامبر یا امام معصوم نسبت به
 ریشه‌کن کردن آن اقدام می‌کنند تا زنجیرهای اسارت از فکر انسان‌ها زدوده
 شود.

* * *

هر کس به طاغوت کافر شود و به تو ایمان آورد، به دستاویزی استوار که
 گسستنی نیست، چنگ زده است.
 طاغوت هر کس یا هر چیزی است که باعث گمراهی انسان‌ها می‌شود،
 شیطان، بُت‌ها، ستمگران و رهبران دروغین همهٔ این‌ها طاغوت هستند و من
 اوّل باید دل از آنان برکنم، باید از آن‌ها جدا شوم، تا بتوانم به تو برسم، این تنها
 راه رسیدن به توست، باید از طاغوت بیزاری بجویم.
 اگر در درّه‌ای عمیق و هولناک گرفتار شوم و بخواهم نجات پیدا کنم، باید به
 دستاویز محکمی چنگ بزنم، دستاویزی که هرگز گسسته نشود، باید طناب
 محکمی پیدا کنم. اگر این طناب محکم نباشد ممکن است مرا تا مقداری از
 قعر درّه بالا آورد، اما در میانهٔ راه پاره شود و به درّه سقوط کنم.
 عشق به این دنیا و جلوه‌های آن، همانند درّه‌ای عمیق است، اگر من بخواهم

از قعر این درّه به قلّه سعادت و رستگاری برسم، باید از هرچه مرا از یاد تو غافل می‌کند، جدا شوم و به تو ایمان بیاورم. این تنها راه نجات من است، اگر قلب خود را از محبت طغوت‌های زمان خود خالی کنم و ایمان آورم، نجاتم می‌دهی، زیرا تو شنوا و دانا می‌باشی و از حال من باخبری.

بدون کمک تو نمی‌توانم نجات پیدا کنم، نیاز به سرپرستی دارم که مرا راهنمایی کند، تو سرپرست و راهنمای همه مؤمنان هستی، برای همین از آنان خواسته‌ای تا از پیامبر و امامان معصوم پیروی کنند.

امروز اگر من ایمان واقعی داشته باشم و پیرو مهدی علیه السلام باشم مرا یاری می‌کنی و از تاریکی‌ها به سوی نور می‌بری، لحظه به لحظه مرا از ناامیدی و اضطراب به سوی امید و آرامش می‌بری، نور ایمان در قلب من زیاد و زیادتر می‌شود.

آری، اگر امام‌زمان خود را بشناسم و از او پیروی کنم، تو گناهان مرا می‌بخشی، از سیاهی‌ها و تاریکی‌های گناهان نجات می‌دهی، به من توفیق توبه می‌دهی و بخشش و مغفرت خود را نازل می‌کنی، آن وقت است که قلب من نورانی می‌شود. (۱۲۹)

از طرف دیگر، کسانی که به تو ایمان ندارند و از طغوت‌ها پیروی می‌کنند، لحظه به لحظه از آرامش دور می‌شوند، شیطان و رهبران گمراه، آنان را به سوی تاریکی‌ها می‌برند. کسی که پیرو طغوت‌ها شد، سرانجام گرفتار عذاب دوزخ خواهد شد، عذابی که هرگز پایانی ندارد.

بقره: آیه ۲۵۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ
 الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي
 وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا
 مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

در چند آیه قبل، از توحید برایم سخن گفתי، اکنون می خواهی سه ماجرای
 تاریخی را نقل کنی تا ایمان من به تو و روز قیامت زیادتر شود:

ماجرای اول درباره ابراهیم علیه السلام و نمرود است، بار دیگر از من می خواهی از
 ابراهیم علیه السلام یاد کنم، او که زنده کننده یکتاپرستی بود، در زمان نمرود زندگی
 می کرد، نمرودی که سرمست قدرت و حکومت خود شده بود. روزی نمرود
 از ابراهیم علیه السلام پرسید:

— ای ابراهیم! بگو بدانم خدای تو کیست؟

— همان کسی که زنده می کند و می میراند، همان که مرگ و زندگی در دست
 اوست.

— ای ابراهیم! من هم زنده می کنم و هم می میرانم!

نمرود دستور داد تا دو زندانی را به کاخ بیاورند، کسانی که در کاخ بودند نگاه
 می کردند، یکی از آن دو را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند، سپس رو به
 ابراهیم کرد و گفت: ای ابراهیم! دیدی که زندگی و مرگ هم به دست من
 است!

ابراهیم لحظه ای به فکر فرو رفت، می توانست به این کار نمرود اشکال

بگیرد و بگوید که کشتن یک زندانی و آزاد کردن دیگری، ربطی به مسأله مرگ و زندگی طبیعی ندارد، اما فهمید که اگر بخواهد در این زمینه سخن بگوید، فرصت از دست می‌رود و کسانی که در کاخ نمرود جمع شده‌اند، به این سخنان فکر نخواهند کرد، برای همین رو به نمرود کرد و گفت: «ای نمرود! خدای من کاری کرده است که خورشید از مشرق طلوع می‌کند، تو که ادعای خدایی می‌کنی کاری کن که خورشید از مغرب، طلوع کند».

نمرود نتوانست هیچ جوابی بدهد و مات و مبهوت، نگاه می‌کرد. در این ماجرای که برایم نقل کردی، اگر من چشم‌های خود را باز کنم، می‌توانم دلایل بسیاری برای یکتایی و قدرت تو بیابم، می‌توانم از طبیعت، آسمان، زمین، درس معرفت بیاموزم.

بقره: آیه ۲۵۹

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ
عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ
بَعْتَةٍ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ
عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ
وَلَنَجْجَعَنَّكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا
لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)

ماجرای دوم درباره پیامبری است به نام عزیز، از من می‌خواهی با قدرت تو

بیشتر آشنا شوم و این‌گونه معرفت من به تو بیشتر شود:

عُزَیر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود. روزی گذرش به شهری ویران افتاد، استخوان‌های مردگان زیادی در آنجا بود.

او مدتی به آن استخوان‌ها و مجموعه‌ها نگاه کرد، سؤالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، چگونه این مردگان، زنده خواهند شد؟ در این هنگام به عزرائیل دستور دادی تا جان او را بگیرد، مرگ عُزَیر فرا رسید.

بعد از صد سال، دوباره او را زنده کردی، وقتی زنده شد نگاهی به اطراف خود کرد، به او وحی کردی:

— ای عُزَیر! فکر می‌کنی چند وقت است که اینجایی؟

— یک روز و شاید هم کمتر از یک روز.

— تو صد سال است که اینجایی. نگاهی به غذا و آشامیدنی خود نما، ببین که هیچ تغییری در آن ایجاد نشده است. آن الاغ توست، ببین از او فقط مشتی استخوان مانده است. اکنون نگاه کن که من چگونه او را زنده می‌کنم.

آن روز عُزَیر آن منظره را دید و چنین گفت: تو بر هر چیزی توانا هستی. این‌گونه بود که او آرامش یافت و مسأله رستاخیز برایش به شکلی محسوس حل شد. در واقع با این کار صحنه قیامت را به دنیا آوردی و برای عُزَیر نمایش دادی.

سؤال عُزَیر درباره اصل معاد نبود، او به معاد ایمان داشت، فقط در حیرت بود که تو چگونه استخوان‌های پوسیده را جمع می‌کنی و انسان‌ها را زنده

می‌کنی، می‌خواست با چشم ببیند که چگونه بدنی را که به خاک تبدیل می‌شود، زنده می‌کنی.

بعد از این ماجرا، عزیز به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر رسید همه چیز تغییر کرده بود، آری! صد سال گذشته و همسر او از دنیا رفته بود. (۱۳۰)

بقره: آیه ۲۶۰

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ
أُولَئِمُ تَوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَزْوَاجًا مِّنَ الطَّيْرِ
فَصُرِّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

ماجرای سوم نیز درباره ابراهیم علیه السلام است: روزی از کنار ساحل دریایی عبور می‌کرد، مرده‌ای را دید که در ساحل افتاده است، پرندگان و حیوانات خشکی و ماهیان دریا مرده را طعمه خود قرار داده‌اند، دیدن این منظره ابراهیم علیه السلام را به فکر قیامت انداخت، با خود فکر کرد که انسان چگونه زنده خواهد شد، او با تو چنین سخن گفت:

— بارخدایا! نشانم بده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟

— مگر به این مطلب ایمان نداری؟

— ایمان دارم، ولی می‌خواهم اطمینان قلبی پیدا کنم.

— ای ابراهیم! چهار پرنده بگیر و آنان را ذبح نما، سپس گوشتشان را با هم

منخلوط کن و آن را چند قسمت نما و هر قسمت را بر بالای کوهی بگذار، بعد پرنندگان را صدا بزن، آنان به قدرت من زنده خواهند شد و نزد تو خواهند آمد.

ابراهیم علیه السلام چهار پرنده (طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ) تهیه کرد و دستور تو را اجرا کرد، وقتی آنها را صدا زد، همه زنده شدند و به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند و این گونه بود که قلب او آرام شد و به یقین بیشتری دست یافت. (۱۳۱)

تو در روز قیامت، اجزاء بدن مرا به هم متصل می کنی و بار دیگر مرا زنده می کنی، اگر چه هر جزء از بدن من، در گوشه ای از دنیا باشد، آری تو خدایی هستی که به هر کاری توانایی. (۱۳۲)

بقره: آیه ۲۶۱

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ
حَبَّةٍ أُنْبِتَتْ سَعِ سَنَائِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)

وضع اقتصادی مردم روی اخلاق و آرمان و رفتار آنان تأثیر می‌گذارد، جامعه‌ای که با توحید آشنا شد و از طاغوت فاصله گرفت، باید نگاه درستی به دنیا و ثروت داشته باشد، برای همین از «انفاق» سخن می‌گویی و از همه می‌خواهی به نیازمندان کمک کنند تا فقر از جامعه ریشه‌کن شود و جامعه توحیدی از آسیب‌های فقر در امان بماند.

تو می‌دانی دل من اسیر دنیا می‌شود، دلبستگی من به مال و ثروت دنیا زیاد است، برای همین می‌خواهی تا این دلبستگی را کم کنم و با ثروت خود، کارهای نیک انجام دهم، به نیازمندان کمک کنم.

دیر یا زود مرگ به سراغم خواهد آمد و به جز کفن، هیچ چیز دیگر نمی‌توانم با خود ببرم، چقدر خوب است به نیازمندان کمک کنم، کارهای خیر انجام دهم، مالی که در راه تو خرج شود سرمایه‌ای برای روز قیامت خواهد بود.

اکنون برایم مثالی می‌زنی، از من می‌خواهی به دانه گندم نگاه کنم، اگر این دانه در زمینی مناسب قرار گیرد و از آب سیراب شود، رشد می‌کند و بعد از چند ماه، هفت خوشه می‌دهد که هر خوشه آن، صد دانه گندم دارد.

وقتی که کشاورز دانه‌های گندم را در دل خاک قرار می‌داد، می‌دانست چه می‌کند، او به آینده ایمان داشت، ولی کسی که از کشاورزی هیچ اطلاعی ندارد، شاید با خود می‌گوید چرا کشاورز این گندم‌ها را در خاک مرطوب قرار می‌دهد؟ او سرمایه خود را از دست می‌دهد. می‌توانست با این گندم‌ها، نانی تهیه کند. چند ماه می‌گذرد، فصل برداشت فرا می‌رسد، هر دانه گندم، هفتصد دانه شده است، کشاورز خوشحال است.

مؤمن می‌تواند با سرمایه خود، ماشین بهتر، خانه بهتر و... تهیه کند، اما این کار را نمی‌کند، او باور دارد پولی را که در راه تو بدهد، صدها برابر خواهد شد و به او باز خواهد گشت، فقط باید تا زمان برداشت صبر کرد، دیر یا زود مرگ فرا می‌رسد، آن وقت او می‌بیند که تو سرمایه‌اش را هفتصد برابر بلکه بیشتر از آن کرده‌ای و به او برمی‌گردانی.

بقره: آیه ۲۶۳ - ۲۶۲

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا
يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ
يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳)

اگر به کسی کمک کردم، نباید منتی بگذارم و آبروی او را نزد دیگران ببرم و یا با آزار و اذیت دلش را بشکنم، با این کار، ثواب کار خیر خود را از بین برده‌ام، شرط قبولی کار خیر من این است که منت نگذارم و آزار نرسانم، باید کار خیر را برای تو انجام دهم، من با تو معامله می‌کنم و ثواب آن را هم از تو می‌خواهم، کار ندارم دیگران از کار من باخبر می‌شوند یا نه، مهم این است که تو می‌بینی، تو آگاه هستی و پاداش مرا صدها برابر خواهی داد، در روزی که همه در ترس و اضطراب هستند، لطفت را بر من ارزانی خواهی داشت و من در سایهٔ مهربانی تو خواهم بود.

شاید فقیری از من کمک خواست و من در آن لحظه نتوانستم کمکش کنم، باید با دل‌جویی و محبت و بزرگواری با او سخن بگویم و اگر تندی کرد من با گذشت برخورد کنم، این کار من بهتر از این است که به او کمک کنم ولی بعداً بر او منت بگذارم و او را آزار دهم.

بقره: آیه ۲۶۵ - ۲۶۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ
بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا

يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ
 وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ يَرْبُوَةٌ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أُكُلَهَا
 ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

باید بدانم تو کاری را که از روی ریا و خودنمایی باشد و یا با منت گذاشتن بر سر نیازمندان همراه باشد، نمی‌پذیری، کاری را قبول می‌کنی که از روی اخلاص باشد و فقط برای رضایت و خشنودی تو باشد.

در زمین‌های سنگلاخ گیاهان نمی‌توانند به خوبی رشد کنند، گیاه نیاز به زمینی دارد که بتواند ریشه‌های خود را داخل آن فرو ببرد و مواد مورد نیاز خود را از آن بگیرد، گاهی زمین‌های صخره‌ای با قشر نازکی از خاک پوشیده می‌شوند، اگر بذری در این خاک قرار گیرد، جوانه می‌زند و رشد می‌کند، اگر طوفان و باران تندی بیاید، خاک صخره و گیاهان روئیده شده بر روی آن را می‌شوید و با خود می‌برد. بعد از آن، دیگر هیچ اثری از گیاهان نیست و صخره‌ای بیش باقی نمانده است.

کسانی که از روی ریا و خودنمایی، کار خیر انجام می‌دهند و یا بر دیگران منت می‌نهند، کار نیک آنان، مانند کاشت بذر روی صخره است، تو وعده دادی که کار خیر را صدها برابر رشد دهی، اما این رشد نیاز به فضای مناسب دارد، دل این ریاکاران هرگز برای این رشد مناسب نیست، ریاکاری و منت نهادن آنان، مانند رگبار تندی است که هیچ چیز را بر روی آن صخره باقی نمی‌گذارد، آنان با این کار خود، اعمال خوب خود را از بین می‌برند.

از طرف دیگر باغ‌هایی را دیده‌ام که در مناطق مرطوب واقع شده‌اند، کشاورز این باغ را در جای بلندی درست کرده تا از خطر سیل در امان بماند، خاک باغ، مناسب و حاصلخیز است، در آنجا گیاهان به خوبی رشد می‌کنند، وقتی باران تند هم بیارد، درختان از آب سیراب می‌شوند، و محصول این باغ دو برابر می‌شود. اگر باران هم نیارد، ریزش شب‌نم، طراوت و لطافت باغ را حفظ می‌کند.

کسانی که برای خشنودی تو و تقویت ایمانشان، کار خیر انجام می‌دهند، کار آن‌ها مانند این باغ پر برکت، مفید و ارزشمند است و هرگز نابودی ندارد، آن‌ها پاداش کار خود را به زودی خواهند دید.

هر کاری را که من انجام می‌دهم، تو می‌بینی، باید مواظب باشم که به اسم کار خیر به دنبال مطرح کردن خود نباشم، اگر من به فقیری کمک بکنم، اما هدفم خودنمایی باشد، شاید هیچ کس از نیت من باخبر نشود و همه تعریف مرا بکنند، اما تو که از همه چیز آگاه هستی و از دلم باخبری، باید مواظب باشم هدفم خودنمایی نباشد.

بقره: آیه ۲۶۶

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ
ذُرِّيَّةٌ ضَعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

با من سخن می‌گویی تا بیشتر از ضرر ریا بدانم، تو دوست داری که هیچ کدام از کارهایم از روی ریا نباشد. ریاکار مانند کسی است که باغ سرسبز و خرمی دارد، در آن باغ، درختان میوه مثل انگور و خرما به چشم می‌آیند و نهرهای آب در آن جاری است. صاحب باغ دیگر پیر شده است، فرزندان کوچکی دارد، او می‌داند دیگر روزهای آخر عمرش است. تنها امید او برای آینده فرزندان، این باغ است. یک شب، طوفانی سهمگین می‌وزد، صاعقه‌ای از آسمان می‌آید و این باغ را به آتش می‌کشد و هیچ درختی را باقی نمی‌گذارد، به راستی حال صاحب باغ چگونه خواهد شد و چه حسرت و اندوهی به او دست خواهد داد؟

کسانی که عمل نیکی انجام می‌دهند و سپس ریا می‌کنند یا بر دیگران منت می‌گذارند، مانند این باغبان هستند که زحمت زیادی کشیده است و در هنگام نیاز، نتیجه کارش از بین می‌رود و جز حسرت و اندوه چیزی برایش نمی‌ماند.

ریاکاری و منت گذاشتن، کارهای نیکم را از بین می‌برد و روزی که به این کارهای خوب خود نیاز دارم، جز حسرت چیزی نخواهم داشت.

بقره: آیه ۲۶۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ
وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ
وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
حَمِيدٌ (۲۶۷)

در مدینه مردی زندگی می‌کرد که سرمایه زیادی را از راه حرام به دست آورده بود، او مقداری از اموالش را به عنوان صدقه به نیازمندان می‌داد. این آیه را بر پیامبر خود نازل کردی تا به مردم بگویند که تو صدقه‌ای را می‌پذیری که از مال حلال باشد.

اشتباه بزرگی است که عده‌ای برای به دست آوردن ثروت هر کاری می‌کنند، حقوق مردم را پایمال می‌کنند، از راه حرام بر ثروت خود می‌افزایند، بعد از آن که ثروتشان زیاد شد، مقداری از آن را در راه خیر مصرف می‌کنند، تو به آنان می‌گویی که این کارها را هرگز نمی‌پذیری، صدقه وقتی ارزشمند است که انسان زحمت بکشد و کسب حلال داشته باشد و آنگاه به نیازمندان انفاق کند.

مردم مدینه نخلستان‌های زیادی داشتند، در مدینه انواع درختان خرما وجود داشت، بعضی از درختان، خرمای بسیار مرغوب و گران می‌دادند، از بعضی درختان هم خرمای بسیار ارزان به دست می‌آمد.

عده‌ای از مسلمانان وقتی می‌خواستند صدقه بدهند، ارزان‌ترین نوع خرما را انتخاب می‌کردند و آن را صدقه می‌دادند، خرماهایی که شیرینی کمتری داشت و نامرغوب بود و خودشان از آن‌ها نمی‌خوردند و چه بسا آن‌ها را دور می‌ریختند.

به پیامبر وحی کردی تا به آنان بگویند که وقتی می‌خواهید در راه خدا انفاق کنید، از بهترین‌ها صدقه بدهید.

آن‌ها نمی‌دانستند که وقتی چیزی را صدقه می‌دهند در واقع با تو معامله می‌کنند، پس چرا در هنگام معامله با خدا، پست‌ترین خرما را به فقیران می‌دهند؟ آیا این کار باعث تحقیر نیازمندان نمی‌شود؟

تو دوست داری که عزت و احترام نیازمندان حفظ شود، باید چیزی را صدقه بدهم که خودم آن را دوست دارم.

اگر من چیزی را دوست ندارم، نباید آن را به عنوان صدقه به نیازمندان بدهم، من باید از بهترین مال خود صدقه بدهم.

ثروتمندی را می‌شناسم که خیلی وقت‌ها مهمانی‌های بزرگی می‌گیرد، آخر شب که می‌شود و مهمان‌ها می‌روند، غذایی را که باید دور بریزد برمی‌دارد و برای نیازمندان می‌برد. اینکه هنر نیست. هنر آن است که او سر شب، قبل از آن که برای مهمانان سفره پهن کند، مقداری از آن غذا را برای نیازمندان ببرد. کاری که او انجام می‌دهد صدقه نیست، بلکه اسم آن، جلوگیری از اسراف است! اسراف گناه است، او با این کار خود، از گناهی جلوگیری می‌کند، ولی نباید انتظار داشته باشد که به او ثواب صدقه را بدهی!

بقره: آیه ۲۶۸

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ

يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸)

وقتی می‌خواهم قسمتی از ثروت خود را در راه تو خرج کنم یا به نیازمندی کمک کنم یا کار خیری انجام دهم، شیطان مرا وسوسه می‌کند و از فقر

می ترساند و از من می خواهد تا بخل بورزم، اما نباید فریب وسوسه شیطان را بخورم، با صدقه دادن و انجام کار خیر، مغفرت و آمرزش تو را برای خود می خرم و این کار باعث برکت زندگی من می شود، تو وعده دادی که در مقابل کمک به دیگران و انجام کار خیر، از گناهان من درگذری و روزیم را وسیع گردانی.

* * *

بقره: آیه ۲۶۹

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

سخن از کمک به دیگران به میان آمد، چه کسی می تواند از مال دنیا دل بکند و به نیازمندان کمک کند؟ کسی که تو به او «حکمت» عنایت کرده باشی و به هر کس که به او حکمت بدهی، خیر فراوانی داده ای.

به راستی حکمت چیست که تو آن را این قدر ارزشمند می دانی؟
یادم نمی رود وقتی که در دانشگاه بودم، استاد درباره این آیه برایمان سخن می گفت، او گفت که منظور از حکمت در این آیه، همان فلسفه یونان است.
این حرف برایم جالب بود، خوب دانشجویی بیش نبودم، اول راه بودم.
سال ها گذشت، سؤالی برایم مطرح شد. در تاریخ خواندم که صدها سال بعد از پیامبر، برای اولین بار مسلمانان با فلسفه یونان آشنا شدند. خوب، معنای این سخن این بود که صدها سال، این آیه قرآن معنا و مفهومی نداشت، یعنی هم پیامبر و هم مسلمانان صدر اسلام از فلسفه هیچ حرفی نزده اند، اگر حکمت همان فلسفه یونان است، پس آنان از حکمت بی بهره بوده اند!

من به مطالعه و تحقیق ادامه دادم، سخنی از امام صادق علیه السلام خواندم که آن حضرت، حکمت را «فهم درست دین» معنا کرده است. آری، اگر من دین اسلام را به درستی بفهمم و از کجروی‌ها دوری کنم، به خیر فراوان دست یافته‌ام، اسلام دین کاملی است، افسوس که گاهی مسلمانان دستورات دین را به خوبی نمی‌فهمند، دچار تندرویی‌ها و کندروی‌ها می‌شوند! این آفت بزرگی برای جامعه است.

سؤال مهم این است که چگونه می‌توانم به این فهم دقیق برسم؟ راه آن چیست؟

باید برای فهم درست اسلام نزد بهترین اسلام‌شناس بروم، از او درس بیاموزم و از او بخواهم مرا راهنمایی کند. ولی بهترین اسلام‌شناس کیست؟ هرکسی می‌تواند در فهم دین، دچار خطا و اشتباه شود، باید نزد کسی بروم که معصوم است. باید امام معصوم را بشناسم و پیرو او باشم. باید با دوازده امام پاک آشنا شوم، آنان که مفسران واقعی قرآن هستند، پیامبر فرمود که در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم که اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل بیت علیهم السلام.

آری، پیامبر از مسلمانان خواست تا بعد از او پیرو علی علیه السلام و امامان بعد از او باشند.

حکمتی که باید به دنبال آن باشم، همان معرفت و شناخت امام معصوم است.

اگر پیرو واقعی امامان باشم، دیگر به این دنیا دلبستگی نخواهم داشت، زیرا آنان الگوی من هستند، آنان هستی خود را در راه تو فدا نمودند، حماسه

عاشورا درس بزرگی است، اگر پیرو حسین علیه السلام هستم، باید آماده باشم تا جان و مال و هستی خود را در راه تو فدا کنم. این پیروی از امامان معصوم است که مرا به سوی همه خوبی‌ها دعوت می‌کند و عشق به زیبایی‌ها را در دل من می‌آورد. (۱۳۳)

* * *

بقره: آیه ۲۷۰

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰)

آنچه من در راه تو می‌بخشم، تو از آن آگاهی، اگر پیمان و نذری هم با تو ببندم، تو از آن آگاه هستی و پاداش آن را در روز قیامت می‌دهی، اگر امروز به نیازمندان کمک کنم، در روزی که من نیازمند باشم، یاریم می‌کنی. آن روز افراد بخیلی که ثروت خود را در راه تو خرج نکردند و به فقیران کمک نکردند، پشیمان خواهند شد، آنان آن روز هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.

* * *

بقره: آیه ۲۷۱

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا
وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

اگر وضع مالی من خوب باشد، زکات بر من واجب می‌شود، برای مثال، در ماه رمضان وقتی یک ماه روزه گرفتم، در روز عید فطر، باید «فطریه» بدهم که در واقع نوعی زکات است. اگر پرداخت زکات به صورت علنی و آشکار

باشد، اشکالی ندارد.

تو دوست داری تا غیر از زکات واجب، باز هم به فقرا کمک و دستگیری کنم، این همان صدقه است، از من می خواهی تا صدقه من پنهانی باشد و دیگران از آن باخبر نشوند، می خواهی آبروی نیازمندان این گونه حفظ بشود، صدقه دادن اگر به صورت پنهانی باشد، باعث بخشش گناهام می شود. آری، مهم این است که با نیت پاک و بدون ریا به نیازمندان کمک کنم، اینکه مردم از کار من باخبر بشوند یا نه، مهم نیست، مهم این است که تو باخبر باشی و پاداش مرا بدهی.

بقره: آیه ۲۷۲

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

پیامبر بارها از مردم خواست تا از ریا و خودنمایی پرهیز کنند و به نیازمندان منت نگذارند و این گونه آنان را آزار ندهند، اما باز هم عده ای ثروتمند ریاکاری می کنند و برای شهرت و خودنمایی پول خرج می کنند، به راستی چرا آنان به سخنان پیامبر تو گوش نمی کنند؟ چرا راه خود را می روند؟ مگر قرآن از آنان نخواست که ریا را کنار بگذارند، اما چرا این سخنان در آنان اثر نکرد؟

اگر کسی کار خیری انجام می دهد، نفع آن به خود او بازمی گردد، مهم این است که مردم در انجام کارهای نیک ریا نکنند و آن کارها را فقط برای تو

انجام دهند که در این صورت آن‌ها روز قیامت نتیجه کارهای خود را خواهند دید و از پاداش آن بهره‌مند خواهند شد، آری، کاری که برای تو انجام شود، هرگز از بین نمی‌رود.

اکنون با پیامبر خود چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! وظیفه تو، دعوت مردم به سوی من است، از تو نخواسته‌ام که به اجبار مردم را هدایت کنی، من انسان‌ها را با اختیار آفریده‌ام، آنان در انتخاب راه خود آزاد هستند، می‌توانند به من ایمان بیاورند، می‌توانند پیرو طاغوت‌ها شوند و کفر بورزند.

ای محمد! تو فقط پیام و سخن مرا برای مردم بازگو کن! تو فرستاده من هستی، باید کار ابلاغ قرآن را انجام دهی، مهم این است که همه سخن حق را بشنوند، اگر این کار را کردی، دیگر نباید نگران باشی که آیا آنان حق را می‌پذیرند یا نه، بدان که دوست دارم انسان با اختیار ایمان بیاورد، هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کنم. همه زیبایی انسان در این اختیار اوست، راه خود را خودش انتخاب می‌کند.

ای محمد! اگر احساس کردی عده‌ای مانع می‌شوند تا پیام من به گوش مردم برسد، می‌توانی با آنان مبارزه کنی، وقتی دیدم که بزرگان مکه مردم را تشویق به بُت‌پرستی می‌کنند و مؤمنان را از شهر خود بیرون می‌کنند، اجازه دادم که با آنان جنگ کنی، زیرا آنان مانع رسیدن پیام من به مردم بودند، اما وقتی که این موانع برداشته شد، دیگر تو باید کار خودت را انجام دهی و سخن مرا برای

مردم بگویی، ممکن است عده‌ای باز هدایت نشوند، نباید آنان را مجبور به هدایت کنی.

«این خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

این سخن توست که مرا به فکر وا داشته است. ساعت‌ها درباره این سخن فکر کرده‌ام. منظور تو از این جمله چیست؟
یادم نمی‌رود وقتی اولین بار ترجمه این آیه را خواندم فکر اشتباهی به ذهنم رسید، کاش آن روز کسی بود که راهنماییم می‌کرد. آن روز با خود این‌گونه فکر کردم:

تو هر کس را بخواهی هدایت می‌کنی، پس ایمان من به این علت بوده است که تو این‌گونه خواسته‌ای. این ایمان که ارزشمند نیست، چون من مجبور بوده‌ام ایمان بیاورم، وقتی تو چیزی را اراده کنی، حتماً واقع می‌شود، گویا مجبور بوده‌ام که باایمان باشم. آن کسی هم که کافر است، مقصّر نیست، خوب، این تو بودی که نخواستی او ایمان بیاورد، او هم کافر شده است، اگر من مؤمنم، برای این بوده که تو این‌گونه خواسته‌ای، اگر انسان دیگری کافر است، او هیچ گناهی ندارد، این تو بودی که او را در گروه اهل ایمان قرار ندادی، تو او را هدایت نکردی، او چه تقصیری دارد؟

مدّت زیادی گذشت تا توانستم جواب این سؤال را پیدا کنم. برای اینکه بفهمم منظور از این سخن چیست، به این مثال توجه کردم:

هر کودکی وقتی به سنّ شش سالگی می‌رسد، می‌تواند به مدرسه برود و از

آموزش رایگان دولت استفاده کند، دولت این امکان را در اختیار همه قرار داده است، حال ممکن است یک کودک به اختیار خود به مدرسه نرود، مهم این است که امکان مدرسه رفتن برای او وجود دارد، حالا اگر این کودک به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی‌تواند به دانشگاه برود. فقط کسانی می‌توانند به دانشگاه بروند (و بعدها پزشک، مهندس و... شوند) که دیپلم گرفته باشند.

دولت به کسی که دیپلم دارد فرصت می‌دهد به دانشگاه برود، هر کس دیپلم دارد می‌تواند در دانشگاه ادامه تحصیل دهد، آیا این قانون، قانون ظالمانه‌ای است؟ کسی که به اختیار خودش ترک تحصیل کرده است، می‌توانست درس بخواند، خودش نخواست که درس بخواند، پس نمی‌تواند به دانشگاه برود. تو هم برای همه انسان‌ها زمینه هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن‌ها دادی، این هدایت مرحله اول است.

عده‌ای این هدایت را پذیرفتند و ایمان آوردند و به سخنان پیامبر تو گوش فرا دادند، تو اراده کرده‌ای که به این افراد امتیاز ویژه‌ای بدهی و آنان را موفق به کارهای خوب و زیبا نمایی و مسیر کمال را به آنان نشان بدهی، این هدایت مرحله دوم است.

آنان مانند کسانی هستند که به مدرسه رفته‌اند و درس خوانده‌اند پس اکنون می‌توانند به دانشگاه بروند و به جایگاه‌های بالاتر اجتماعی دست پیدا کنند. ولی عده‌ای دیگر به اختیار خود از پذیرش سخن پیامبر سر باز زدند، آنان راه شیطان را انتخاب نمودند و فریبش را خوردند. در واقع، هدایت مرحله

اول را نپذیرفتند، برای همین از هدایت مرحله دوم محروم می‌شوند. این افراد مانند کسانی هستند که به اختیار خود ترک تحصیل کردند و از رفتن به دانشگاه محروم شدند.

«تو هر کس را بخواهی هدایت می‌کنی». این جمله مربوط به هدایت مرحله دوم است، نه هدایت مرحله اول. یعنی تو در مرحله اول، همه را هدایت می‌کنی، پیام و سخن خود را به آنان می‌رسانی، راه خوب و بد را نشان می‌دهی. در قرآن بارها درباره هدایت مرحله اول سخن گفتی. در این آیه از هدایت مرحله دوم سخن می‌گویی، قانون مهم خود را بیان می‌کنی، قانون این است: فقط کسانی وارد هدایت مرحله دوم می‌شوند که هدایت مرحله اول را پذیرفته باشند. اراده تو این است. در واقع فقط کسانی را از هدایت مرحله دوم بهره‌مند می‌کنی که مرحله ابتدایی هدایت را طی کرده باشند. این هرگز جبر نیست. انسان هرگز مجبور نیست، او مختار است که هدایت را بپذیرد یا نه، اگر هدایت مرحله اول را نپذیرفت، طبق اراده تو، دیگر از هدایت مرحله دوم بهره‌مند نخواهد شد.

اکنون می‌خواهم سخن تو با پیامبر را به زبان ساده بیان کنم:
ای محمد! وظیفه تو هدایت مرحله اول است، تو باید پیام و سخن مرا برای همه مردم بیان کنی، آنان را آزاد آفریده‌ام، نباید آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی.

وظیفه تو تنها ابلاغ پیام است، وقتی کار خودت را انجام دادی، عده‌ای ایمان

می آورند و عده‌ای هم در کفر و بُت‌پرستی باقی می‌مانند. این اراده و خواست من است که هر کس هدایت مرحلهٔ اوّل را پذیرفت، شایستگی و لیاقت وارد شدن به مرحلهٔ بعدی هدایت را دارد، راه کمال را به او نشان می‌دهم، کاری می‌کنم که لحظه به لحظه به من نزدیک‌تر شود، دست او را می‌گیرم و او را به بهشت خویش رهنمون می‌سازم.

بقره: آیه ۲۷۳

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ
بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ
عَلِيمٌ (۲۷۳)

باید در هر کاری، اولویت‌بندی بکنم، اگر می‌خواهم به نیازمندی کمک نمایم، باید فکر کنم و ببینم چه کسی در اولویت است، از من می‌خواهی تا در جامعه بگردم و قبل از همه به این افراد کمک کنم:

نیازمندی که به تنگنا گرفتار شده‌اند و از جهت شرم و حیایی که دارند، دیگران توانگرشان می‌پندارند و هرگز به اصرار از مردم چیزی را درخواست نمی‌کنند. باید ابتدا به فکر گرسنه‌هایی باشم که غذایی برای خود و فرزندان‌شان ندارند.

البته کسانی هم هستند که به کارهای مهمّ جامعه مشغول هستند و فرصتی برای تجارت و کسب درآمد ندارند، آنان زندگی خود را وقف خدمت به

اسلام نموده‌اند و در سنگر جهاد خدمت می‌کنند.
 حتماً در جامعه می‌توانم کسانی را پیدا کنم که برای حفظ اسلام زحمت
 می‌کشند. کسانی که اگر دشمن حمله کند، جان خویش را به خطر می‌اندازند.
 همچنین باید به دنبال کسانی بگردم که برای مقابله با دشمن در جبهه فرهنگی
 تلاش می‌کنند، آنان همه وقت خود را صرف دفاع از قرآن و اسلام می‌کنند،
 من نباید آنان را از یاد ببرم.

بقره: آیه ۲۷۴

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
 فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

او فقط چهار سکه دارد، دلش می‌خواهد با تو معامله کند، قدری فکر می‌کند،
 می‌داند تو دوست داری مردم آشکارا صدقه بدهند تا دیگران هم به این کار
 تشویق شوند و هم دوست داری مخفیانه به نیازمندان کمک شود تا آبروی
 آنان حفظ شود. برای همین او یکی از آن سکه‌ها را آشکارا و دیگری را
 مخفیانه صدقه می‌دهد، فقط دو سکه دیگر برای او مانده است، یکی از آن‌ها
 را روز و دیگری را شب صدقه می‌دهد، او شنیده است که اگر کسی در شب
 صدقه بدهد، تو رحمت خود را بر او نازل می‌کنی. اکنون او به خانه
 بازمی‌گردد، در خانه هیچ پس‌انداز دیگری ندارد.

صبح که می‌شود جبرئیل را نزد پیامبر می‌فرستی و این آیه را برای او
 می‌خوانی، تأکید می‌کنی به کسانی که اموال خود را شب و روز، پنهان و

آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش بزرگی خواهی داد و آنان در روز قیامت هیچ غم و اندوهی نخواهند داشت.

جبرئیل به پیامبر خبر می‌دهد که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. پیامبر خیلی خوشحال می‌شود، در حق علی علیه السلام دعا می‌کند. (۱۳۴)

خوشا به حال کسانی که پیرو واقعی علی علیه السلام هستند، اگر آنان همچون مولای خود عمل کنند، خدا به آنان هم پاداش بزرگ می‌دهد و روز قیامت که همه در هراس و بیم هستند، روز شادی و خوشحالی آنان خواهد بود.

بقره: آیه ۲۷۵

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا
وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ
مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ (۲۷۵)

درباره «انفاق» سخن گفتم و از مسلمانان خواستی به نیازمندان کمک کنند. در جامعه اختلاف بین افراد وجود دارد، برخی ثروتمند و عده‌ای دیگر از امکانات مادی کمتری برخوردارند، حال اگر همه انسان‌ها بندگان واقعی تو باشند و کمتر به دنیا دلبستگی داشته باشند، با یکدیگر مهربانی می‌کنند، ثروتمندان از فقیران دستگیری می‌نمایند و مشکلات مادی‌شان را برطرف می‌کنند، برای همین است که تو این قدر به انفاق تأکید می‌کنی.

ولی اگر جامعه از یاد تو غافل شود و عاشق دنیا شود، چه اتفاقی می افتد؟ دنیاپرستی و رقابت جای یکتاپرستی و برادری را می گیرد، ثروتمندان با وجود آگاهی از فقر نیازمندان، به آنان کمک نمی کنند، بلکه به جای دلسوزی، شیرۀ جان آنان را می گیرند، آنان پول خود را در اختیار دیگران قرار می دهند به شرط آن که زمان معینی اصل پول را با مقداری سود باز پس بگیرند، این همان ربا می باشد که حرام است.

ثروتمندان از تنگدستی فقیران سوءاستفاده می کنند و روز به روز ثروت بیشتری به دست می آورند، اکنون می خواهی درباره «ربا» سخن بگویی. می دانی ربا بیماری خطرناکی برای جامعه توحیدی است.

* * *

تو رباخواران را همانند کسانی می دانی که نمی توانند تعادل خود را حفظ کنند، این سخن پیام مهمی برای رباخواران دارد، کسی که به این عمل زشت رو آورد، دیگر نمی تواند حقایق را ببیند، مستی ثروت چشم او را کور می کند، عشق به دنیا همه وجودش را فرا می گیرد و فقط به سود بیشتر فکر می کند.

یادم نمی رود روزی با یکی از آنان روبرو شدم، دیدم خیلی در فکر است، او رو به من کرد و گفت:

– امروز فکر می کردم که من چقدر ضرر کرده ام.

– چطور مگر؟

– اگر خانۀ خود را می فروختم و پول آن را به دیگران می دادم، می دانی سالی

چقدر سود می‌گرفتم!

— این چه حرفی است که می‌زنی. خانه محل آرامش انسان است، انسان نیاز به یک سرپناه دارد.

— درست است، اما چه کنم، هر وقت به خانه می‌روم، این فکر به ذهنم می‌رسد، دست خودم نیست. فکر می‌کنم که چقدر ضرر کرده‌ام.

آن روز فهمیدم که هر کس اهل رباخواری شد، دیگر روی آرامش را نمی‌بیند، مستی ثروت، چشم او را کور می‌کند و به خودش هم رحم نمی‌کند، شیطان بر تمام وجود او مسلط می‌شود و لحظه مرگ هم شیطان خواهد آمد و او را آشفته خواهد نمود. (۱۳۵)

آری، تو ربا را حرام اعلام می‌کنی و از مسلمانان می‌خواهی از این کار زشت پرهیز کنند و به جای آن به تجارت پردازند که تو برکت را در آن قرار داده‌ای. قبل از ظهور اسلام عده‌ای رباخوار بودند، وقتی تو این آیه را نازل کردی، آنان از این کار دست برداشتند، قانون حرام بودن ربا، شامل گذشته نشد، یعنی کسانی که قبل از اسلام، ثروتی را از راه ربا به دست آورده بودند، مورد بخشش خود قرار دادی، مهم این بود که بعد از ابلاغ حرام بودن ربا، دیگر کسی به رباخواری پردازد.

بقره: آیه ۲۷۶

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

در زمان پیامبر خیلی‌ها تصوّر می‌کردند که با ربا می‌توانند ثروت خود را زیاد کنند، اکنون از یک قانون مهم خبر می‌دهی، قانونی که خیلی‌ها از آن مطلع نیستند، وقتی من به ظاهر زندگی رباخوار نگاه می‌کنم، خیال می‌کنم که او ثروت زیادی دارد و پول زیادی جمع کرده است، اما تو عهد کرده‌ای ثروتی را که از راه ربا به دست آمده است، نابود کنی!

مهم پول زیاد نیست، مهم این است که این پول برکت داشته باشد، تو برکت را از ثروتی که از راه ربا جمع شده است می‌گیری، رباخوار یک عمر، پولی را جمع می‌کند، اما این پول هرگز برکت ندارد، این سرمایه را به هر کاری بزند، ضرر می‌کند، چه بسا این پول را صرف دارو و درمان بیماری‌ها کند، به دردهایی مبتلا می‌شود که تصوّرش را هم نمی‌کرد.

ثروت چه وقت ارزش دارد؟ وقتی که به انسان آرامش دهد، اما تو عهد کرده‌ای که پول رباخوار چیزی جز دردسر نباشد، درست است که رباخوار ثروتمند شده است، اما این ظاهر قضیه است، ثروت واقعی آن آرامش است که در قلب انسان جای دارد، رباخوار با این کار دین خود را می‌فروشد، به جنگ تو می‌آید، او هرگز روی آرامش را نخواهد دید، ثروت دارد، اما راحتی و آرامش ندارد.

تو از قانون دیگری هم سخن می‌گویی، به کسانی که کار خیر می‌کنند و صدقه می‌دهند، برکت می‌دهی، آرامش روح و جان می‌دهی، آری، کسی که قسمتی از مال خود را به فقیران می‌دهد، با تو معامله می‌کند، رضایت و

خشنودی تو را برای خود می‌خرد، تو هم عهد کرده‌ای که به مال او برکت بدهی، شاید پول کمتری داشته باشد، اما این پول برکت دارد، او با پول خود هر کاری کند، سود واقعی می‌برد، او با پول خود تجارت می‌کند و تو به کار او برکت می‌دهی. مهم‌تر از همه، آرامش را به او هدیه می‌کنی، زندگی راحت و باصفایی دارد، تو این بنده خود را دوست داری.

به راستی آیا ثروتی بالاتر از این دوستی و محبت وجود دارد و آیا بدبختی بالاتر از دور بودن از رحمت و محبت خداوند برای رباخوار وجود دارد؟

* * *

بقره: آیه ۲۷۷

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

راستی چرا عده‌ای مجبور می‌شوند نزد رباخواران بروند و از آنان به صورت ربا، قرض بگیرند؟ علت، نیاز است. این نشانه‌آسیمی است که در جامعه وجود دارد، از مسلمانان می‌خواهی دین را به صورت کامل ببینند، اسلام را خوب بفهمند، اسلام این نیست که نماز بخوانم اما از جامعه غافل باشم، تو نماز و زکات را با هم واجب کرده‌ای، هرکجا سخن از نماز است، سخن از زکات هم شده است. این دو را با هم از من می‌خواهی، زکات راهی است که تو برای توزیع عادلانه ثروت در جامعه قرار داده‌ای. اگر همه

مسلمانان همان‌طور که نماز می‌خوانند، زکات هم می‌دادند، آیا در جامعه نیازمندی پیدا می‌شد؟ آیا دیگر کسی مجبور بود نزد رباخواران برود؟ در اینجا از کسانی سخن می‌گویی که به تو ایمان می‌آورند و کار نیک انجام می‌دهند، نماز می‌خوانند، زکات می‌دهند، پاداشی بس بزرگ به آنان خواهی داد و هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت. آنان زندگی همراه با آرامش را تجربه خواهند کرد.

بقره: آیه ۲۸۰ - ۲۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ
 مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ
 اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَّا تَظْلِمُونَ وَلَا
 تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُوا
 خَيْرٌ لَّکُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

از همه مؤمنان می‌خواهی تا از ربا پرهیز کنند، رباخواری با روح ایمان سازگار نیست، انسان با ایمان از مال حرام دوری می‌کند و این نشانه تقوا و پارسایی اوست.

هر کس که از رباخواری پرهیز نکند به جنگ تو و پیامبر تو آمده است، آری، رباخواری، اعلام جنگ با تو و پیامبر است. رباخواری باعث می‌شود تعادل اقتصادی جامعه به هم بریزد و عده‌ای روز به روز ثروتمندتر و گروهی دیگر روز به روز فقیرتر شوند، اگر رباخواری در جامعه‌ای رواج یافت مردم دیگر

به یکدیگر کمک نخواهند کرد و هر کس به فکر سود بیشتر خواهد بود. رباخواران باید توبه کنند، می‌توانند اصل پولی را که به دیگران داده‌اند، از آنان پس بگیرند ولی گرفتن سود آن حرام است. اگر کسی از رباخواری پولی را قرض بگیرد، باید اصل پول رباخوار را به او پس بدهد، نمی‌تواند به بهانه حرام بودن ربا، اصل پول را برای خود بردارد، فقط سود پول را که به صورت ربا می‌باشد، حرام است و نباید پرداخت شود.

اکنون که رباخوار توبه کرده است و می‌خواهد فقط اصل پول خود را پس بگیرد، باید شرایط بدهکار را در نظر بگیرد، اگر او نمی‌تواند فعلاً پول را پس بدهد، مهلت دهد تا او در هنگام توانایی به پرداخت بدهی خود اقدام کند، اگر هم واقعاً نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، چه بهتر که به نیت صدقه از دریافت آن، صرف نظر کند که این، کار انسانی ارزشمندی است.

بقره: آیه ۲۸۱

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ

نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

زشتی رباخواری نزد تو از هر کار بد دیگری بیشتر است، امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند که اگر کسی به قدر یک «درهم» ربا بگیرد، گناه او بزرگ‌تر از کسی است که داخل کعبه هفتاد زنا با مادر خود انجام دهد، وای که این ربا چقدر نزد تو زشت و ناپسند است !!

اگر بخواهم «درهم» را به قیمت امروز بیان کنم باید بگویم هر «درهم» حدود دو دلار ارزش دارد. (۱۳۶)

اکنون تو در این آیه به همه یادآوری می‌کنی که روز قیامت را فراموش نکنند و بدانند که این دنیا به زودی می‌گذرد و انسان سزای همه کارهای خود را در روز قیامت خواهد دید.

کسی که رباخواری می‌کند، باید به فکر آینده خود باشد، به زودی مرگ سراغش خواهد آمد و او به غیر از یک کفن چیز دیگری را نمی‌تواند با خود ببرد، همه دارایی او به دیگران خواهد رسید و با دست خالی به سوی آخرت خواهد رفت، او با کار زشت خود به جنگ تو آمده، باید سزای کار خویش را ببیند و در آتش جهنم بسوزد.

بقره: آیه ۲۸۴ - ۲۸۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى
 أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ
 أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ
 اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ
 ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا
 شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ
 تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا
 يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسَاءَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى
 أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ

تَكُونُ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا
تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا
فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَبِعَلِّمُوا اللَّهَ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ (۲۸۲) وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ
فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ أِثْمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ (۲۸۳) لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي
أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ
يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

سخن درباره مسائل اقتصادی جامعه است، در اینجا، ۱۶ قانون درباره امور
تجاری بیان می‌کند تا سرمایه‌ها در مسیر رشد طبیعی خود قرار بگیرند:
۱ - اگر کسی به دیگری قرض داد و یا با او معامله‌ای انجام داد و خریدار،
همه پول فروشنده را به صورت نقدی پرداخت نکرد، باید قراردادی بین آنان
نوشته شود.

۲ - قرارداد را شخص سومی بنویسد تا اطمینان بیشتری حاصل شود.

۳ - نویسنده قرارداد باید واقعیت را با دقت بنویسد و چیزی را کم و زیاد
نکند.

۴ - نوشتن قرارداد کار هر کسی نیست، آن شخص باید از احکام خرید و
فروش آگاه باشد، برای همین اگر دو نفر از او خواستند که برای آنان،
قراردادی بنویسد، نباید از این کار امتناع کند، بلکه باید در این امر اجتماعی

کمک کند.

۵ - در هر قرارداد آنچه مهم است، امضای بدهکار است که حقی را برای طلبکار ایجاد می‌کند. در هنگام نوشتن قرارداد باید دقت شود که قرارداد با توجه به گفته‌های بدهکار تنظیم شود تا بعداً جای انکار باقی نگذارد.

۶ - شخص بدهکار باید حق را در نظر بگیرد و چیزی را مخفی نکند تا مبادا حقی از طلبکار ضایع شود.

۷ - اگر کسی کم‌عقل یا گنگ یا سبک‌سر باشد و نتواند امور مالی خود را سامان ببخشد، باید سرپرست او نسبت به تنظیم قرارداد اقدام نماید، البته لازم است که سرپرست او رعایت حال او را بکند و حق او را ضایع نکند.

۸ - در هنگام تنظیم قرارداد باید دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد آن قرارداد باشند، باید تمامی شاهدان، مسلمان و بالغ باشند و مورد اطمینان بدهکار و طلبکار باشند.

با خود فکر می‌کنم که چرا گواهی دو زن برابر با گواهی یک مرد است؟ شاید دلیل این باشد که زن موجودی عاطفی است و ممکن است تحت تأثیر عواطف خود قرار گیرد برای همین گواهی یک نفر دیگر به گواهی او ضمیمه شده است.

۹ - در هنگام شهادت دادن، اگر شاهدان دو مرد بودند، هرکدام می‌توانند جداگانه شهادت بدهند، اگر شاهدان یک مرد و دو زن بودند، آن دو زن باید به اتفاق یکدیگر شهادت بدهند تا اگر یکی مرتکب اشتباهی شد، زن دیگر به او یادآوری کند.

۱۰ - در تنظیم قرارداد، فرقی بین بدهی کم یا زیاد نیست، مهم این است که در جامعه به علت روابط اقتصادی، اختلاف و درگیری روی ندهد، برای همین بهتر است برای هر تجارتی، قراردادی تنظیم شود.

۱۱ - اگر معامله به صورت نقدی انجام گرفت، نوشتن قرارداد ضرورت ندارد، بهتر است که برای این نوع معامله هم قرارداد تنظیم شود تا از هرگونه اشتباه و اعتراضی در آینده جلوگیری کند. نکته مهم این است که اگر معامله به صورت نقدی صورت گرفت و قرارداد تنظیم نشد، حتماً باید شاهد گرفت.

۱۲ - نویسنده قرارداد و همچنین شاهدان را نباید مورد اذیت و آزار قرار داد، اگر کسی آنان را به سبب حق‌گویی آزار دهد، گناه بزرگی انجام داده و از مسیر اسلام خارج شده است.

۱۳ - اگر مثلاً در سفر، تجارتی صورت گرفت و امکان نوشتن قرارداد نبود، بدهکار چیزی را به عنوان وثیقه به طلبکار بدهد تا طلبکار اطمینان داشته باشد که به حق خود خواهد رسید. وقتی که بدهکار بدهی خود را به طلبکار داد، طلبکار وثیقه را به بدهکار بازمی‌گرداند.

۱۴ - وثیقه باید به طور کامل در اختیار طلبکار قرار گیرد تا اثر اطمینان‌بخشی داشته باشد.

۱۵ - نوشتن قرارداد، شاهد گرفتن و وثیقه گذاشتن، مخصوص جایی است که دو طرف معامله به یکدیگر اطمینان نداشته باشند، اگر بین آنان اطمینان کامل باشد، نیاز به این امور نیست.

۱۶ - اگر از شاهدان خواسته شد که گواهی و شهادت بدهند، باید این کار را

انجام دهند. آنان نباید گواهی خود را کتمان نکنند زیرا کتمان گواهی از گناهان بزرگ به شمار می آید.

اگر کسی کتمان گواهی کرد و در این میان حقی از کسی ضایع شد، خشم و غضب تو را برای خود خریده است، آری، تو از درون و ضمیر انسانها باخبری، نمی توان هیچ چیز را از تو پنهان کرد، در روز قیامت از آنان سؤال می کنی: چرا برای دفاع از کسی که حق او غضب شده بود، گواهی ندادی؟

* * *

حالا می فهمم که تو چقدر به قانونمند کردن جامعه اهمیت می دهی و دوست داری عدالت در جامعه حکمفرما شود، می خواهی حق هیچ کس ضایع نشود و بدبینی و اختلاف در جامعه رواج نیابد.

اکنون از قدرت خود می گویی، تو مالک آسمانها و زمین هستی، تو بر هر کاری توانایی، تو برای اصلاح اقتصاد جامعه مطالب زیادی را بیان کردی، ما را به کمک کردن به نیازمندان و صدقه دادن تشویق کردی، از حرام بودن ربا سخن گفتی و از ما خواستی تا روابط اقتصادی خود را به صورت قرارداد درآوریم و بر آن شاهد بگیریم، از شاهدان خواستی تا هرگز گواهی خود را کتمان نکنند. اگر مردم به این سخنان عمل کنند، در جامعه دیگر فقر و اختلافی نخواهد بود.

تو می دانی عده ای خطا خواهند کرد، رباخواری خواهند کرد، به فقیران کمک نخواهند کرد، شهادت خود را کتمان خواهند کرد، اما تو راه توبه را بر

روی آنان نمی‌بندی، نمی‌خواهی آنها را ناامید کنی، تو به این نکته تأکید می‌کنی که همه کاره روز قیامت هستی، هر کس را که بخواهی می‌بخشی و از لغزش‌هایش چشم‌پوشی می‌کنی و هر کس را که بخواهی مجازات می‌کنی. درست است که بنده‌ای از بندگان خطایی مرتکب شده و سزای او آتش دوزخ است، اگر واقعاً توبه کند و به سوی تو بازگردد و گذشته را جبران کند، او را می‌بخشی و در بهشت خود مهمان می‌کنی، چه کسی می‌تواند به این کار تو اعتراض کند.

بقره: آیه ۲۸۵

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ
أَمَّنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)

وقتی می‌خواهم کار بزرگی انجام دهم، نیاز دارم با کسانی که در آن کار پیشگام شده‌اند و به خوبی از عهده آن برآمده‌اند آشنا شوم، این امر باعث می‌شود تا هم اعتماد به نفس پیدا کنم و هم از تجربه آنان بهره‌مند شوم. از من خواسته‌ای تا به تو و روز قیامت ایمان آورم، اعمال نیک انجام دهم و از گناهان دوری کنم، به سوی زیبایی‌ها حرکت کنم و از پلیدی‌ها پرهیز کنم، از طاغوت‌ها دل بکنم و به سوی تو بیایم، تو برایم از ایمان پیامبر می‌گویی و نشانم می‌دهی که او قبل از همه به این سخنان عمل کرده است، او هرگز

چیزی نگفته است که خودش به آن ایمان ندارد.
بعد از آن برایم از ایمان مؤمنان سخن می‌گویی،
مؤمنان این ویژگی‌ها را دارند:

۱ - ایمان به تو.

۲ - ایمان به فرشتگان.

۳ - ایمان به کتاب‌های آسمانی.

۴ - ایمان به همه پیامبران.

۵ - شنیدن همه دستورهای تو و اطاعت از همه آنها.

آری، آنان مثل یهودیان یا مسیحیان نیستند که فقط به پیامبر خود ایمان داشته باشند. مؤمنان اهل تعصب قومی و نژادی نیستند و به همه پیامبران تو ایمان دارند و به همه آنان احترام می‌گذارند.

مؤمنان پیامبران را معلمان بزرگ بشریت می‌دانند که هرکدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای. هدف همه یکی بوده است، روش‌های متفاوت آنان ناشی از شرایط متفاوت زمانی و مکانی آنان بوده است.

ایمان به همه پیامبران و برنامه‌های آنان منافاتی با منسوخ شدن دین‌های قبلی ندارد. وقتی کسی به مدرسه می‌رود در کلاس اول، خواندن و نوشتن می‌آموزد، با فرا رسیدن سال بعد، به پایه بالاتر می‌رود و دروس پایه اول را

کنار می‌گذارد، اما او هرگز احترام به درس و معلّم کلاس اوّل را کنار نمی‌گذارد. مؤمنان، موسی و عیسی علیهم‌السلام را پیامبران تو می‌دانند و اسلام را به عنوان دین خود انتخاب کرده‌اند، زیرا این دین از همه ادیان کامل‌تر است، آخرین دین آسمانی است.

مؤمنان با این آگاهی و معرفت، تسلیم فرمان تو هستند، از تو می‌خواهند تا گناه آنان را ببخشی و رحمتت را بر آنان نازل کنی، آن‌ها می‌دانند که سرانجام همه به سوی تو خواهد بود، روز قیامت همه در پیشگاه تو خواهند آمد.

* * *

بقره: آیه ۲۸۶

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا
مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا
طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

برایم از پیامبر و مؤمنان واقعی سخن گفتی، چشم‌اندازی ترسیم کردی، از من خواستی تا مانند آنان باشم، آیا می‌توانم؟ من کجا و پیامبر تو کجا؟ من کجا و آن مؤمنان کجا؟

اکنون می‌گویی که به قدر استعدادم از من انتظار داری، تو هرگز بیش از اندازه توانم چیزی از من نمی‌خواهی، این قانون توست، به هر کسی

استعدادی داده‌ای و متناسب با همان استعداد از او انتظار داری. بار دیگر یادآوری می‌کنی که من نتیجه عمل نیک و بد خود را خواهم دید، من مسئول کارهایی هستم که انجام می‌دهم و درباره آن‌ها سؤال خواهد شد.

اکنون که راه خود را شناخته‌ام، باید دعا کنم تا تو مرا یاری کنی، از ابتدای این سوره سخنان مهمی را گفته‌ای، از من خواستی تا راه اهل ایمان را انتخاب کنم، تو مرا با آغاز آفرینش آشنا کردی، فهمیدم که تو مرا بر فرشتگان برتری دادی، تو تاریخ بنی اسرائیل را برایم گفتی تا از سرنوشت آنان درس بگیرم، مرا با ابراهیم علیه السلام آشنا کردی. من دانستم او چگونه برای زنده کردن نام و یاد تو، قیام کرد، بعضی از احکام دین را برایم گفتی: نماز، زکات، روزه، جهاد، حج و... خواستی تا روز قیامت را فراموش نکنم و برای آن روز زاد و توشه بگیرم، به کمک کردن به نیازمندان تشویق نمودی.

این‌ها درس‌های تو برای من بود، اکنون دیگر می‌خواهم دعا کنم، اما چگونه؟

چقدر خوب است که تو خود بیاموزی چگونه دعا کنم، بگو من از تو چه بخواهم؟

برایم سخن بگو!

* * *

بارخدایا! گاهی من سرگرم دنیا می‌شوم و مسئولیت و وظیفه خود را فراموش می‌کنم و خطا و اشتباهی از من روی می‌دهد که از هدف دورم می‌کند، به این دنیا آمده‌ام تا برای قیامت خود توشه بگیرم، اما چه کنم، گاهی آنقدر دنیا برایم دوست‌داشتنی می‌شود که دیگر قیامت را فراموش می‌کنم، دنیا همه چیزم می‌شود و فقط به آن فکر می‌کنم، آن‌چنان به دنبال دنیا می‌دوم که گویی قرار است هزاران سال در این دنیا باشم، آری، غفلت و فراموشی تمام وجود مرا می‌گیرد، فراموش می‌کنم که تا مرگ فقط یک قدم فاصله دارم، همه استعدادها و سرمایه‌های خود را صرف دنیا می‌کنم و در این میان چقدر ضرر می‌کنم، همه دنیا ارزش یک ساعت از عمر مرا ندارد، اما من خود را به دنیا می‌فروشم!

اکنون به سوی تو رو می‌کنم، دست‌هایم را به سوی آسمان می‌گیرم و از تو می‌خواهم این لغزش‌های مرا ببخشی، فقط عفو تو می‌تواند جبران ضررهای مرا کند.

خدایا! امت‌های قبلی فریب شیطان را خوردند و معصیت تو را نمودند، تو برای کیفر آنان، تکالیف سختی را قرار دادی، مثلاً بر یهودیان حرام کردی که از گوشت‌های حلال بخورند، زیرا آنان پی‌درپی، نافرمانی می‌کردند، خدایا!

از تو می‌خواهم تکالیف سخت را بر دشمنان قرار ندهی، چیزی را بر ما واجب نکن که ما طاقت آن را نداشته باشیم.

خدایا! گناهان ما را ببخش و رحمت را بر ما نازل کن و ما را بر کافران پیروز بگردان.

* * *

من در جستجوی «عفو»، «غُفران» و «رحمت» هستم، می‌دانم این سه واژه با هم تفاوت دارند، چقدر خوب است، قدری درباره معنای این سه واژه بدانم: وقتی پسرم شش سال داشت، از من خواست تا برایش توپی بخرم، من هم برای او توپ خریدم ولی گفتم نباید داخل کوچه بازی کند زیرا همسایه‌ها اذیت می‌شوند.

یک روز در خانه نشسته بودم که ناگهان صدای شکستن شیشه به گوشم رسید، پسرم با توپ، شیشه‌خانه همسایه را شکسته بود.

از جا بلند شدم و به کوچه رفتم، دیدم که شیشه‌خانه همسایه شکسته است، به کسی آسیبی نرسیده بود.

هرچه می‌گشتم از پسرم خبری نبود، او ترسیده و فرار کرده بود. وارد خانه شدم؛ اما دلم پیش پسرم بود.

نگرانش بودم، اگر پسرم به خانه برمی‌گشت و از کار خودش پشیمان بود، او

را می بخشیدم.

بعد از ساعتی پسر آمد، شرمنده بود، عذرخواهی کرد. او را بخشیدم، اما با شیشه شکسته چه باید کرد؟ به یکی از دوستانم زنگ زدم تا بیاید پنجره خانه همسایه را شیشه کند.

بعد از ساعتی همه چیز درست شد وقتی پسر را بخشیدم، در واقع او را «عفو» کرده بودم، وقتی من شیشه را درست کردم در حق پسر خود «غفران» کردم، وقتی او را در آغوش گرفتم و بوسیدمش، به او «رحمت» کرده‌ام. (۱۳۷)

خدایا!

تو به من فرمان دادی که از زشتی‌ها دوری کنم، اما چه کنم، شیطان مرا فریب داد و من به گناه آلوده شدم، دل من اسیر دنیا شد، عمر خود را صرف دنیا کردم، عمر من تباه شد، غفلت مرا گرفت، اکنون چه کنم؟

به که پناه ببرم؟ چه کسی جز تو می‌تواند گذشته مرا جبران کند؟

این تو هستی که با یک نگاه مهربان، همه گناهانم را به خوبی‌ها بدل می‌کنی، تو خدای خوبی‌ها هستی. از تو می‌خواهم اول مرا ببخشی و عذابم نکنی، بعد غفران را بر من نازل کنی، یعنی ابتدا همه ضررهایی که به خود زده‌ام، جبران کنی، بعد مرا در آغوش مهربانی خود جای بدهی!

من امیدوار به عفو، غفران و رحمت تو هستم... (۱۳۸)

پیوست‌های تحقیقی

۱. سوره‌های قرآن یا مکی می‌باشند یا مدنی. لازم می‌بینم چهار نکته درباره مکی و مدنی بودن سوره‌ها بنویسم:

* نکته اول

معمولاً امروزه قرآن را با خط عثمان طه چاپ می‌کنند و در پایان سوره‌های قرآن، فهرست سوره‌ها را ذکر می‌کنند. در این فهرست، مکی یا مدنی بودن سوره‌ها، مشخص شده است. وقتی به این فهرست توجه می‌کنیم می‌بینیم که سوره زلزله، سوره مدنی معرفی شده است، اما عده‌ای از مفسران سوره زلزله را مکی می‌دانند، در تفسیر سوره زلزله این مطلب را توضیح داده‌ام و بیان کرده‌ام که این سوره، مکی است.

* نکته دوم

هر سوره‌ای که مکی است همه آیات آن قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. این یک قانون کلی است.

برای شرح بیشتر این قانون کلی، باید سه مطلب را اینجا بنویسم:

—مطلب الف: سوره هود، مکی است. همه این سوره و حتی آیه ۱۲ آن در مکه و قبل از هجرت پیامبر نازل شده است.

توجه کنید: آیه ۱۲ این سوره دو بار نازل شده است. بار اول قبل از هجرت پیامبر و بار دوم در سرزمین قُدید، یک روز قبل از ماجرای غدیر خم، این نشانه اهمیت حادثه غدیر خم می باشد.

– مطلب ب: سوره معارج مکی است. همه این سوره و حتی سه آیه اول آن در مکه و قبل از هجرت پیامبر نازل شده است.

توجه کنید: سه آیه اول این سوره دو بار نازل شده است. بار اول قبل از هجرت پیامبر و بار دوم در سرزمین غدیر خم. این نشانه اهمیت حادثه غدیر خم می باشد.

– مطلب ج: سوره مدثر مکی است و همه آیات آن در مکه نازل شده است. آیه اول سوره مدثر از وجوب نماز شب سخن می گوید، آیه آخر از تخفیف این حکم سخن می گوید، آیات اول این سوره در سال سوم بعثت پیامبر و آیه آخر آن در سال نهم یا دهم بعثت و در مکه نازل شده است.

* نکته سوم

هر سوره ای که مدنی است همه آیات آن بعد از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است، البته لازم نیست که این آیات در خود شهر مدینه نازل شده باشد، معیار و ملاک این است که سوره بعد از هجرت نازل شده باشد هرچند محل نزول آن مدینه نباشد. برای مثال آیه ۶۷ سوره مائده که درباره ابلاغ ولایت علی علیه السلام می باشد در غدیر خم نازل شده است و این سرزمین بین مکه و مدینه است.

* نکته چهارم

هر سوره ای که مدنی است همه آیات بعد از هجرت پیامبر نازل شده است. این یک قانون کلی است.

برای شرح بیشتر این قانون کلی، باید دو مطلب را اینجا بنویسم:

– مطلب الف: سوره تغابن، مدنی است. بعضی ها بر این باور هستند که آیه ۱ تا ۱۵ این سوره مکی است، اما مهشور مفسرین این سخن را قبول نکرده اند و گفته اند همه این سوره مدنی است و حق هم همین است. در واقع تمام این سوره مدنی است.

– مطلب دوم: سوره حج، مدنی است و آیات ۴۲ تا ۵۱ شباهت زیادی به آیات مکی دارد، اما این آیات در مدینه نازل شده است. پیامبر وقتی به مدینه هجرت کرد، بُت پرستان مکه به سخنان ناروای خود نسبت به پیامبر ادامه می دادند، پس این آیات در مدینه نازل شده است، گویا همان روزهای اولی که پیامبر به مدینه رفت، این آیات نازل شد و جواب آن سخنان ناروای بُت پرستان را داد. این چهار نکته ای بود که درباره مکی – مدنی سوره های قرآن لازم بود شرح بدهم.

۲. القلب حرم الله، لا تُسکن حرم الله غیر الله: بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۵.

۳. فلو دعاني حتى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبت له: الكافي ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالي المفيد ص ۳، عدّة الداعي ص ۵۷، الجواهر السنیه ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۱۴

- ص ۲۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۴۳، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۴۵۱، غاية المرام ج ۶ ص ۱۳۷.
۴. ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه، ونحن تراجمة وحيه، ونحن أركان توحيده: معاني الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲؛ (صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، يعني محمداً وذريته: معاني الأخبار ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۳ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۳ و ج ۸۹ ص ۲۴۰.
۵. وحزبه، وعبية علمه، وحيته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۶. الصِّرَاطُ وَالسَّرَاطُ وَالزُّرَّاطُ: الطريق: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۹ صرط، لسان العرب ج ۷ ص ۳۴۰ صرط؛ الصِّرَاطُ بِالْكَسْرِ: الطريق: تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۲۰ صرط؛ سَرَطٌ: أصلٌ صحيحٌ واحد، يدلُّ على غيبة في مَزْ و ذهاب: معجم مقاييس اللغة ج ۳ ص ۱۵۲ سرط؛ والسَّرَاطُ لُغَةٌ فِي الصِّرَاطِ: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۱ سرط؛ إِنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي هَذِهِ الْمَادَّةِ هُوَ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ الْوَاسِعُ مَا دُونَ أَوْ مَعْنَوِيًّا: التحقيق في كلمات القرآن ج ۶ ص ۲۲۸.
۷. أَسْلَامٌ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّنَايَ آيَاتِهِ... الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.
۸. في قوله: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، قال: قولوا-معاشر العباد:- أرشدنا إلى حبِّ محمد وأهل بيته: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۷۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۶، الغدير ج ۲ ص ۳۱۱، نهج الإيمان لابن جبر ص ۵۳۹.
۹. يا زياد، هل الدين إلا الحب والبغض؟ تفسير فرات الكوفي ص ۴۳۰، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۶۵ ص ۶۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۶ ص ۲۱۰.
۱۰. المغضوب عليهم: النصاب والضالين: الشكك الذين لا يعرفون الإمام: تفسير القمي ج ۱ ص ۲۹، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۹، تفسير الصافي ج ۱ ص ۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۰ و ج ۸۲ ص ۵۲ و ج ۸۹ ص ۲۳۰.
۱۱. للاطلاع أكثر على تفسير هذه السورة راجع: التبيان ج ۱ ص ۳۵، الكشاف عن حقائق التنزيل ج ۱ ص ۴۸، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۵، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۲۵، جامع البيان ج ۱ ص ۹۲، تفسير أبي حاتم ج ۱ ص ۲۹، أحكام القرآن ج ۱ ص ۸، تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۴۳، تفسير السلمى ج ۱ ص ۳۶، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۱۰۴، تفسير الواحدي ج ۱ ص ۸۹، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۳۷، زاد المسير ج ۱ ص ۷، تفسير الرازي ج ۱ ص ۳، تفسير القرطبي ج ۱ ص ۹۴، تفسير البيضاوي ج ۱ ص ۶۳، تفسير البحر المحیط ج ۱ ص ۱۴۰، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۲، تفسير الجلالين ص ۲، تفسير الثعالبي ج ۱ ص ۱۶۴، فتح القدير ج ۲ ص ۵۶، تفسير الألوسي ج ۱ ص ۳۸.

١٢. لو قرأت الحمد على ميت سبعين مرة، ثم ردت فيه الروح، ما كان عجباً: الكافي ج ٢ ص ٦٢٣، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٢٣١، مكارم الأخلاق ص ٣٦٣، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٢٥٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٨٨، البرهان ج ١ ص ٨٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤. دقت كنيد: حديث با سند معتبر در كتابي معتبر نقل شده است. سند اين حديث به اين شرح است: الشيخ الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام.
- اسم الله الأعظم مقطع في أم الكتاب: ثواب الاعمال ص ١٠٤، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٣٩، مستدرک الوسائل ج ٤ ص ١٥٨، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٢٣٤، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٨٨.
١٣. ممّا علّمناهم، يُنبئون، وممّا علّمناهم من القرآن يتلون: تفسير القمي ج ١ ص ٣٠، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٦، البرهان ج ١ ص ١٠٠.
١٤. فأما كفر الجحود فهو الجحود بالربوبية، وهو قول من يقول: لا رب ولا جنّة ولا نار، وهو قول صنفين من الزنادقة...: الكافي ج ٢ ص ٣٨٩، وسائل الشيعة ج ١ ص ٣٢، مستدرک الوسائل ج ١ ص ٧٦، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ١٠٠، التفسير الأصفى ج ٧ ص ١١٦١، تفسير الصافي ج ٥ ص ٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢.
١٥. اللهم طهر قلبي من النفاق: مصباح المتعجل ص ٥٩٩، بحار الأنوار ج ٩٥ ص ٩٥.
١٦. فإنها نزلت في قوم منافقين أظهروا لرسول الله صلى الله عليه وآله الإسلام، وكانوا إذا رأوا الكفار... والاستهزاء من الله هو العذاب: تفسير القمي ج ١ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ٩ ص ١٧٤.
١٧. إن الله تبارك وتعالى لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١١٣، الاحتجاج ج ٢ ص ١٩٧، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ١ ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٥ ص ١١، التفسير الأصفى ج ١ ص ١٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٦، تفسير شبر ص ٤٢، كشف الغمة ج ٣ ص ٧٨.
١٨. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)، قال: من آمن بقيام القائم عليه السلام أنه حقّ: كمال الدين ص ١٧، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٥٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣١، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٨٦، مكيال المكارم ج ١ ص ٣٨٩، البرهان ج ١ ص ١٠٠.
١٩. إن القائم منا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة، فلذلك تُخفى ولادته ويغيب شخصه: كمال الدين ص ٣٠٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ١٠٩، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ٣ ص ٣٣، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٥٥.
٢٠. إن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كل زمان: كمال الدين ص ٣٢٠، الاحتجاج ج ٢ ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٨٧، ج ٥٢ ص ١٢٢، أعلام الوري ج ٢ ص ١٩٦، مكيال المكارم ج ٢ ص ١٢٩.
٢١. ولو علم أنهم يرتابون لما غيَّب حجّته طرفة عين، ولا يكون ذلك إلا على رأس شرار الناس: الإمامة والتبصرة ص ١٢٣، الكافي ج ١ ص ٣٣٣، كمال الدين ص ٣٣٨، كتاب الغيبة للنعمان ص ١٦٥، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٤٥، أعلام الوري ج ٢ ص ٢٣٦.

۲۲. اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانقطاع خبره عننا: مصباح المتهجد ص ۴۱۳، كمال الدين ص ۵۱۳، جمال الأسبوع ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸۸.
۲۳. (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، أي اعبدوه لعلكم تتقون النار: البرهان ج ۱ ص ۱۲۱.
۲۴. العنكبوت: ۴۰.
۲۵. حج: ۷۳.
۲۶. فالبعوضة أمير المؤمنين عليه السلام، وما فوقها رسول الله صلى الله عليه وآله: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۵، البرهان ج ۱ ص ۱۲۷.
۲۷. إن الله خلق لها خمسين ألف عام، فتركها قاعاً قفراً حاوية عشرة آلاف عام: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۵۴ ص ۸۶.
۲۸. وإنما قالوا ذلك بخلقي مضي، يعني الجان أبا الجن: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۱، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۷۱، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۲۰۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۸.
۲۹. انظروا إلى أهل الأرض من خلقي من الجن والنسناس...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۲۳۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۵، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۲۳۲، البرهان ج ۱ ص ۱۳۷.
۳۰. اديم به معنای سطح روی زمین است. سطح روی زمین معمولاً به عمق ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر است ومحل رویش گیاهان می باشد: (وذلك أن الله تبارك وتعالى بعث جبرئيل عليه السلام وأمره أن يأتيه من أديم الأرض: علل الشرائع ج ۱ ص ۲، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۳، البرهان ج ۱ ص ۱۴۰).
۳۱. فهم يلوذون حول العرش إلى يوم القيامة. فلما أصاب آدم الخطيئة...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۱، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۷۱، بحار الأنوار ج ۹۶ ص ۲۰۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۸.
۳۲. أنا أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد: تفسير القمي ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۳۶۴، تفسير الصافي ج ۲ ص ۱۸۵، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹.
۳۳. ولو كانت من جنان الخلد ما خرج منها أبداً: الكافي ج ۳ ص ۲۴۷، وراجع: الاعتقادات للصدوق ص ۷۹، بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۸۴، تفسير القمي ج ۱ ص ۴۳، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳.
۳۴. فنظر إلى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنة...: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غاية المرام ج ۴ ص ۱۸۸.
۳۵. فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته: بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۰۷؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ۱ ص ۲۶۵، تفسير الألوسي ج ۱ ص ۵۱، ينابيع المودة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكتوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء...: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، المحتضر للحلي ص ۲۸۵، حلية الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹؛ حتى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من

- الملائكة وغيرهم، ثم أنهى علم ذلك إلينا: الكافي ج ١ ص ٤٤١، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤ وج ٥٤ ص ١٩٦؛ فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا في أظهر طاهرين، في عبد الله وأبي طالب: الكافي ج ١ ص ٤٤٢، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٤٩، ميكال المكارم ج ١ ص ٣٦٨؛ ثم خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢.
٣٦. يا آدم ويا حوا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى...: معاني الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.
٣٧. وأول الحرص حرص آدم، نُهي عن الشجرة فأكل منها، فأخرجه حرصه من الجنة: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤٩؛ فلما أسكنه الله الجنة وأتى جهالة إلى الشجرة أخرجه: تفسير القمي ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣.
٣٨. انجيل برنابا، فصل ٤٠.
٣٩. وتفتح فيه يوم الجمعة بعد الزوال... فما استقرّ فيها إلا ستّ ساعات من يومه ذلك حتى عصى الله، وأخرجهما من الجنة بعد غروب الشمس: تفسير القمي ج ١ ص ٤٥، البرهان ج ١ ص ١٥٤.
٤٠. إنّما كان لبث آدم وحواء في الجنة حتى أخرجا منها سبع ساعات من أيام الدنيا، حتى أهبطهما الله من يومهما ذلك: الخصال ص ٢٩٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤.
٤١. يا آدم، مالك تبكي؟ فقال: يا جبرئيل، مالي لا ألكي وقد أخرجني الله من الجنة: مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٢٩، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٨ وج ٩٦ ص ٣٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٤٢٧، تفسير القمي ج ١ ص ٤٤... فهبط آدم على الصفا، وإنما سُميت الصفا: تفسير القمي ج ١ ص ٤٣، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٦١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣.
٤٢. فلقنه جبرئيل: قل يا حميد بحق محمد، يا عالي بحق علي، يا فاطر بحق فاطمة...: بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٤٥؛ سأله بحق محمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة: الكافي ج ٨ ص ٣٠٥، معاني الأخبار ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٠٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٧ وج ٢٦ ص ٣٢٤؛ سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت علي، فتاب الله عليه: الخصال ص ٢٧٠، كمال الدين ص ٣٥٩، معاني الأخبار ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٩٩، مناقب ابن شهر آشوب ج ١ ص ٢٤٣، العمدة لابن البطريق ص ٣٧٩، الروضة في فضائل أمير المؤمنين ص ٨١، الطرائف للسيد ابن طاووس ص ١١٢، المحتضر ص ٢٠١، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٧، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٣٧٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٨، شواهد التنزيل ج ١ ص ١٠١، الدرّ المنتور ج ١ ص ٦٠، ينابيع المودة ج ١ ص ٢٨٨، غاية المرام ج ١ ص ٢٦٢.
٤٣. فاهبط عليهما بخيمة من خيام الجنة، وعزّهما عنّي بفرق الجنة، واجمع بينهما في الخيمة...: الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.

۴۴. أليس من قولك إن الأنبياء معصومون؟ فقال: بلى، قال: فما معنى قول الله تعالى: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)...: عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۴، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۱۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۸، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۹، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۲۲.
۴۵. إن آدم كان له في السماء خليل من الملائكة، فلمّا هبط آدم من السماء إلى الأرض استوحش الملك...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۲، البرهان ج ۱ ص ۱۳۴.
۴۶. تورات، سفر ييدايش، فصل ۲، شماره ۱۷.
۴۷. يا موسى، أحبني وحببني إلى خلقي، قال: هذا أحبك، فكيف أحببك إلى خلقك؟: الأملّي للطوسي ص ۴۸۴، الجواهر السنّية ص ۶۸.
۴۸. (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى). اعرف: ۱۷۲.
۴۹. أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا، وأن يتّقوا الله...: الكافي ج ۱ ص ۴۵۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۳۷.
۵۰. فأقرّوا له بالطاعة والربوبية، وميّز الرسل والأنبياء والأوصياء، وأمر الخلق بطاعتهم، فأقرّوا بذلك في الميثاق...: تفسير العياشي ج ۲ ص ۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹۹.
۵۱. (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي) قال: بولاية امير المؤمنين عليه السلام، (أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ)، أوف لكم بالجنة: الكافي ج ۱ ص ۴۳۱، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۵۸، البرهان ص ۱۵۹ ح ۵.
۵۲. فقالوا: وكيف نقتل أنفسنا؟ فقال لهم موسى: اعدوا كلّ واحد منكم إلى بيت المقدس ومعه سكين أو حديدة أو سيف: تفسير القمي ج ۱ ص ۴۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۲۲.
۵۳. وما يخرج إلا في أولي قوّة، وما يكون أولو قوّة إلا عشرة آلاف...: كمال الدين ص ۶۵۴، تفسير الصافي ج ۴ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۳.
۵۴. ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وقر يعير، فلا ينزل منزلاً إلا انبعث عين منه...: بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الكافي ج ۱ ص ۲۳۱، كمال الدين ص ۶۷۰، كتاب الغيبة للنعمان ص ۲۴۴.
۵۵. من كان جائعاً شبع، ومن كان ظمأناً روي: كتاب الغيبة للنعمان ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۵ و ج ۵۲ ص ۳۲۴.
۵۶. والله، ما ضربوهم بأيديهم ولا قتلوهم بأسيا فهم، ولكن سمعوا أحاديثهم فأذاعوها...: المحاسن ج ۱ ص ۲۵۶، الكافي ج ۲ ص ۳۷۱، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۲۵۱، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۹۶، بحار الأنوار ج ۲ ص ۷۴، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۵۴۱، تفسير العياشي ج ۱ ص ۴۵، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۱، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۳۸، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۸۴، تفسير كنز الدقائق ج ۲ ص ۲۰۳.
۵۷. اعرف: آيه ۱۷۱.
۵۸. فما زالوا الاثلاثة ايام ثم بعث الله عز و جل عليهم مطرا و ريحا...: التفسير الصافي ج ۲ ص ۲۴۷، البرهان ج ۱ ص ۲۳۵.

٥٩. إنَّ رجلاً من بني إسرائيل قتل قرابة له، ثم أخذ فطرحة على طريق أفضل سبط من أسباط بني إسرائيل...: الأمالي للطوسي ص ٣٠٠، تفسير العياشي ج ١٠ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٦٣ وج ٧١ ص ٦٨.
٦٠. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ١ ص ٤٩، التبيان ج ١ ص ٢٩٤، الكشاف ج ١ ص ٢٨٦، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١١٣، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٢٥٠، تفسير الصافي ج ١ ص ١٤١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٨٩، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٢٦٧، تفسير شبر ص ٥٠، جامع البيان ج ١ ص ٤٧٩، تفسير ابن أبي حاتم ج ١ ص ١٣٦، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٨٩، تفسير الثعلبي ج ١ ص ٢١١، تفسير الواحدي ج ١ ص ١١١، تفسير السمعاني ج ١ ص ٩١، زاد المسير ج ١ ص ٨٢، تفسير الرازي ج ٣ ص ١١٣، تفسير القرطبي ج ١ ص ٤٤٤، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ٤١١، تفسير ابن كثير ج ١ ص ١١١، تفسير الجلالين ص ١٤، تفسير الثعلبي ج ١ ص ٢٥٩، تفسير الألوسي ج ١ ص ٢٨٥.
٦١. (وَكَأَنَّهُ)، يعني هؤلاء اليهود، (مِنْ قَبْلِ) ظهور محمد... (كَفَرُوا بِهِ)، جحدوا نبوته حسداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ وج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصفي ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٥٨.
٦٢. كان قوم من اليهود ليسوا من المعاندين المتواطئين، إذا لقوا المسلمين حدّثوهم بما في التوراة من صفة محمد...: التبيان ج ١ ص ٣١٦، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٢٧٢، بحار الأنوار ج ٩ ص ٥٦، وقالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبي المبعوث في آخر الزمان، أنه طويل، عظيم البدن والبطن، أصهب الشعر، ومحمد خلفه، وهو يجيء بعد هذا الزمان بخمسة سنة...: الاحتجاج ج ٢ ص ٢٦٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣١٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٤٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٩٢.
٦٣. إنَّ عوامَّ اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، وبأكل الحرام والرشا، وبتغيير الأحكام عن واجبها...: الاحتجاج ج ٢ ص ٢٦٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣١٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٤٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٩٢.
٦٤. كيف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا، وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض...: فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٢٧، كتاب الغيبة للنعماني ٢١٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١١٥.
٦٥. لأنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله أتاهم وهم يعبدون الحجارة المنقورة: كتاب الغيبة للنعماني ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.
٦٦. ويسير إلى الكوفة، فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البترية، شاكين في السلاح، قرأ القرآن: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
٦٧. إنَّ قائمنا إذا قام استقبال من جهل الناس أشدَّ ممَّا استقبله رسول الله: كتاب الغيبة للنعماني ص ٣٠٧.
٦٨. يَا مَوْلَايَ، شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكُم، وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُم: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ وج ٩١ ص ٢ وج ٩٩ ص ٨١.

۶۹. بزّ الوالدین من حسن معرفة العبد بالله، إذ لا عبادة أسرع بلوغاً بصاحبها...: تفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۴۴، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۰۲، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۷۷، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۹۸؛ فإنّ ریح الجنة يوجد من مسيرة ألف عام، والله لا يجدها قاطع رحم...: مجمع الزوائد ج ۵ ص ۱۲۵ و ج ۸ ص ۱۴۹، المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۸، كنز العمال ج ۱۶ ص ۹۶، الكامل لابن عدي ج ۱۳۸۶، تاریخ مدينة دمشق ج ۱۸ ص ۸۱.
۷۰. إنّ لي والدين كبيرين يزعمان أنّهما يأنسان بي ويكرهان خروجي...: الكافي ج ۲ ص ۱۶۰، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۲.
۷۱. از آیه ۱۰۲ سوره نحل استفاده می شود که روح القدس همان جبرئیل است.
۷۲. قال علي عليه السلام: ليس لأنفسكم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها الا بها: بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۳۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۸۲.
۷۳. فذكر: قرية بالحجاز بينها وبين المدينة يومان... وفيها عين فوّارة ونخيل كثيرة...: معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸.
۷۴. لما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة أتوه بعدد الله بن سوريا...: الاحتجاج ج ۱ ص ۴۸، چسعد السعود ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۶۶، التبيان ج ۱ ص ۳۶۳، وراجع: تفسیر الثعلبي ج ۴ ص ۶۵، تفسیر الرازي ج ۳ ص ۱۹۴.
۷۵. لما هلك سليمان وضع إبليس السحر، ثم كنهه في كتاب فطواه وكتب على ظهره...: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۵۲، تفسیر القمي ج ۱ ص ۵۵، تفسیر مجمع البيان ج ۱ ص ۳۲۸، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۷۰، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۱۱.
۷۶. المختصّ بالرحمة نبيّ الله ووصيّه صلوات الله عليهما، إنّ الله خلق مئة رحمة، تسعة وتسعون رحمة: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۶۲، البرهان ج ۱ ص ۲۳۴.
۷۷. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبيان ج ۱ ص ۴۰۵، الكسفا ج ۱ ص ۳۰۳، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۳۸، تفسیر مجمع البيان ج ۱ ص ۳۴۵، التفسیر الأصفى ج ۱ ص ۶۰، تفسیر كنز الدقائق ج ۱ ص ۳۱۵، البیان للسيد الخويي ص ۲۸۷، تفسیر مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۷۲، جامع البيان ج ۱ ص ۶۸۱، تفسیر السمرقندي ج ۱ ص ۱۱۰، تفسیر الثعلبي ج ۱ ص ۲۵۶، تفسیر الواحدي ج ۱ ص ۱۲۵، تفسیر السمعاني ج ۱ ص ۱۲۶، زاد المسير ج ۱ ص ۱۱۳، تفسیر الرازي ج ۳ ص ۲۳۶، تفسیر القرطبي ج ۲ ص ۷۰، تفسیر البحر المحيط ج ۱ ص ۵۰۵، تفسیر ابن كثير ج ۱ ص ۱۵۸، تنوير المقابس ص ۱۶، تفسیر الجلالين ص ۲۳، تفسیر الثعالبي ج ۱ ص ۳۰۱، تفسیر الألوسي ج ۱ ص ۳۵۶.
۷۸. فإنّها نزلت في صلاة النافلة، فصلّها حيث توجّهت إذا كنت في سفر...: تفسیر القمي ج ۱ ص ۵۸، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۴۷، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۸۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۱۸؛ فكتب: يعيدها ما لم يفت الوقت، أو لم يعلم...: تهذيب الأحكام ج ۲ ص ۴۹، الاستبصار ج ۱ ص ۲۹۷، وسائل الشيعة ج ۴ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۳۱، جامع أحاديث الشيعة ج ۴ ص ۵۹۶.

٧٩. ويلك! إنما يقال لشيء لم يكن فكان: متى كان، إن ربي تبارك وتعالى كان لم يزل حياً بلا كيف: الكافي ج ١ ص ٨٩، التوحيد للصدوق ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٩٩.
٨٠. ثم اتخذوا العزى، وسمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد: خزنة الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩؛ كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخلة...: فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، وراجع: تاج العروس ج ٨ ص ١٠١؛ ثم اتخذوا اللات بالطائف، وكانت صخرة مربعة: خزنة الأدب ج ٧ ص ٢٠٩؛ وكان اللات بالطائف لتقيف على صخرة: المجزب ص ٣١٥، وراجع: فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، فكان أقدمها مناة، وسميت العرب عبد مناة... فمن أهل لها لم يطف بين الصفا والمروة: فتح الباري ج ٣ ص ٣٩٩، عمدة القارئ ج ١٩ ص ٢٠٣، تحفة الأحوذى ج ٨ ص ٢٤٢، التمهيد لابن عبد البر ج ٢ ص ٩٨، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٢٧٢.
٨١. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمة للحرز العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.
٨٢. إن أمير المؤمنين عليه السلام استنهض الناس في حرب معاوية في المرة الثانية، فلما حشد الناس: الكافي ج ١ ص ١٣٤، التوحيد للصدوق ص ٤١، الغارات ج ٢ ص ٧٣٢، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٦٩.
٨٣. يرتلون آياته ويتفقهون به ويعملون بأحكامه، ويرجون وعده ويخافون وعيده، ويعتبرون بقصصه: البرهان ج ١ ص ٢٤٥.
٨٤. إن الإمامة هي منزلة الأنبياء، وإرث الأوصياء، إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول...: الكافي ج ١ ص ٢٠٠، الأمالي للصدوق ص ٧٧٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.
٨٥. أتمهن بمحمد وعلي والأئمة من ولد علي صلى الله عليهم: تفسير العياشي ج ١ ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠١، البرهان ج ١ ص ٢٥١؛ (لا ينال عهدى الظالمين)، أي لا يكون إماماً ظالماً: تفسير العياشي ج ١ ص ٥٨، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩١؛ من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٤٦.
٨٦. فلو أن الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة...: مسند زيد بن علي عليه السلام ص ٤٩٧، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، التفسير الأصفي ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠، وقال ابن دريد: إن اشتقاق البراق من البرق لسرعته...: عمدة القارئ ج ١٥ ص ١٢٦، الديباج على مسلم ج ١ ص ١٩٤، شرح أصول الكافي ج ١٢ ص ٥٢٤.
٨٧. واتخذوا من مقام إبراهيم مصلى، يعني بذلك ركعتي طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ١٣٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١١ ص ٣٨٨.
٨٨. من ثمرات القلوب: أي حبيبهم إلى الناس ليتنابوا إليهم ويعودوا إليهم: تفسير القمي ج ١ ص ٦٢، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٣٨٥، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٨٦.

۸۹. البرهان ج ۱ ص ۲۵۶.
۹۰. فلذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا دعوة أبي إبراهيم: تفسير فرات الكوفي ج ۱ ص ۶۲، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۹۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۹۲، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۳۴، الخصال ص ۱۷۷، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۶۹، المسترشد ص ۶۴۹، الأمالي للطوسي ص ۳۷۹، الغيبة للطوسي ص ۶۸، مكارم الأخلاق ص ۴۴۲، مستطرفات السرائر ص ۶۲۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۸۸، مسند أحمد ج ۵ ص ۲۶۲، المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۴۱۸، فتح الباری ج ۶ ص ۴۲۶، صحیح ابن حبان ج ۱۴ ص ۳۱۳، المعجم الكبير ج ۸ ص ۱۷۵، مسند الشاميين ج ۲ ص ۳۴۱، كنز العمال ج ۱۱ ص ۳۸۳.
۹۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان ج ۱ ص ۴۶۶، الكشاف ج ۱ ص ۳۱۱، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۵۱، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۹۳، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۷۸، جامع البيان ج ۱ ص ۷۷۳، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۲۶۷، تفسير الواحدي ج ۱ ص ۱۳۱، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۱۳۹، زاد المسير ج ۱ ص ۱۲۸، تفسير الرازي ج ۳ ص ۳۸، تفسير البيضاوي ج ۱ ص ۴۰۲، تفسير البحر المحیط ج ۱ ص ۵۴۲، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۸۹، تفسير الجلالين ص ۲۷، تفسير الثعالبي ج ۱ ص ۳۱۶.
۹۲. (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً)، قال: الإسلام: الكافي ج ۲ ص ۱۴، معاني الأخبار ص ۱۸۸، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۸۰ و ج ۴ ص ۱۳۶؛ الصبغة هي الإسلام: الكافي ج ۲ ص ۱۴، بحار الأنوار ج ۶ ص ۶۸، الكافي ج ۲ ص ۱۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۲؛ صبغ المؤمنين بالولاية في الميثاق: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۷۹، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۶۸، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۹۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۲.
۹۳. أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا: الكافي ج ۱ ص ۴۵۱، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۲، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۳۷؛ شهدنا عليكم يا بني آدم أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين: تفسير العياشي ج ۲ ص ۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۹۹.
۹۴. خرج في جوف الليل ينظر الى آفاق السماء ينتظر من الله في ذلك أمراً...: تفسير القمي ج ۱ ص ۶۳، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۴۱۴، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۶۲.
۹۵. أن اليهود كانوا يعيرون رسول الله صلى الله عليه وآله، ويقولون له: أنت تابع لنا تصلي إلى قبلتنا...: تفسير القمي ج ۱ ص ۶۳، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۴۱۴، البرهان ج ۲ ص ۷، الحدائق الناضرة ج ۷ ص ۳۶۹، مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۱۷۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۱۹۶، جامع أحاديث الشيعة ج ۴ ص ۵۷۳.
۹۶. لأن الله عز وجل قد أنزل عليهم في التوراة والإنجيل والزيبور صفة محمد وصفة أصحابه ومهاجرته...: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۳، تفسير الصافي ج ۲ ص ۱۱۲، البرهان ج ۱ ص ۳۴۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۸، ۹۹؛ للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير أبي حمزة الثمالي ص

- ١١٣، التبيان ج ١ ص ١٨٣، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٦٢، زبدة التفاسير ج ١ ص ٢٥٨، البرهان ج ١ ص ٣٤٦، جامع البيان ج ٢ ص ٣٦، تفسير السمعاني ج ١ ص ١٥٣، الكشاف ج ١ ص ٣٢١، زاد المسير ج ١ ص ١٤٢، تفسير الرازي ج ٤ ص ١٤٤، أنوار التنزيل ج ١ ص ١١٢، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ٥٩٠، الدر المنثور ج ١ ص ١٤٧، تفسير الألوسي ج ٢ ص ١٢، أضواء البيان ج ٨ ص ٢٤.
٩٧. قولك: (إِنَّا لِلَّهِ)، فأقرار منك بالملك: الكافي ج ٣ ص ٢٦١، تحف العقول ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٤٢ ص ١٦٠، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٤٩٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٤٤.
٩٨. من سئل عن علم يعلمه فكتمه، ألجم يوم القيامة بلجام من نار: المهذب لابن البرزنجي ج ٢ ص ٥٥٥، عوائد الأيام ص ٥٥٠، وراجع: مسند أحمد ج ٢ ص ٤٩٥، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٩٨، المعجم الأوسط ج ٢ ص ٣٨٢، مسند الشهاب ج ١ ص ٢٦٦، جامع بيان العلم وفضله ج ١ ص ٤، التبيان ج ٢ ص ٤٦، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤٤٧، تفسير الصافي ج ١ ص ٢٠٧، البرهان ج ١ ص ٣٦٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٤٩، جامع البيان ج ٢ ص ٧٤، تفسير الرازي ج ٩ ص ١١٥.
٩٩. سلام على آل ياسين، السَّلامُ عليك يا داعي الله وربانيَّ آياته... الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ و ج ٩١ ص ٢ و ج ٩٩ ص ٨١.
١٠٠. السلام على الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة... عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١٠١. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ١ ص ٦٤، التبيان ج ٢ ص ٧٧، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٧٤، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤٧٠، زبدة التفاسير ج ١ ص ٢٨٣، البرهان ج ١ ص ٣٧٢، جامع البيان ج ٢ ص ١٠٩، تفسير السمعاني ج ١ ص ١٦٨، الكشاف ج ١ ص ٣٢٨، زاد المسير ج ١ ص ١٥٥، تفسير الرازي ج ٥ ص ٨، تفسير العزبن عبد السلام ج ٢ ص ٢١٤، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ٦٥٠، تفسير الألوسي ج ٢ ص ٤١.
١٠٢. أتت امرأة إلى عمر، فقالت: يا أمير المؤمنين، إني فجرت... من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ٣٥، تهذيب الأحكام ج ١٠ ص ٤٩، وسائل الشيعة ج ٢٨ ص ١١٢، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٥٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٥ ص ٣٦٩، تفسير العياشي ج ١ ص ٧٤، البرهان ج ١ ص ٣٧٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٥٥.
١٠٣. من عمل بهذه الآية فقد استكمل الإيمان: بحار الأنوار ج ٦٦ ص ٣٤٦، زبدة التفاسير ج ١ ص ٢٩٠، التفسير الأصفى ج ١ ص ٨٢، تفسير الصافي ج ١ ص ٢١٥، تفسير البيضاوي ج ١ ص ٤٥٥، الدر المنثور ج ١ ص ١٧٠، تفسير أبي السعود ج ١ ص ١٩٤، تفسير الألوسي ج ٢ ص ٤٨.
١٠٤. روي أنه لا ينبغي أن يبيت إلا ووصيته تحت رأسه: الحقائق الناضرة ج ٢٢ ص ٣٧٩، وسائل الشيعة ج ١٩ ص ٢٥٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٩ ص ١٦٧، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤٩٤.

۱۰۵. مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ بِقَوْمٍ رَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالِدَعَاءِ...: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۷۷، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۲۴.
۱۰۶. وفي السيرة أن واحداً ممن ولّاه رسول الله صلى الله عليه وآله قَبْلَ رَشْوَةٍ قُدِّمَتْ إِلَيْهِ بِشَكْلِ هَدِيَةٍ...: راجع الأمثل في تفسیر کتاب الله المنزل ج ۲ ص ۹.
۱۰۷. إن القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير: الكافي ج ۵ ص ۲۳، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۱۳۴، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۲۳۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۳ ص ۴۸، تذكرة الفقهاء ج ۹ ص ۱۹، منتهى المطلب ج ۲ ص ۹۰۰، الوافي ج ۱۵ ص ۷۸، جواهر الكلام ج ۲۱ ص ۱۱.
۱۰۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۸۷، التبيان ج ۲ ص ۱۵۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۹۱، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۴، زبدة التفاسير ج ۱ ص ۳۱۷، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۲۳۰، البرهان ج ۱ ص ۴۱۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۷۹، تفسیر مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۱۰۳، جامع البیان ج ۲ ص ۲۷۳، تفسیر السمعاني ج ۱ ص ۱۹۴، الكشف ج ۱ ص ۳۴۳، زاد المسير ج ۱ ص ۱۸۳، تفسیر الرازي ج ۵ ص ۱۴۸، تفسیر العزّين عبد السلام ج ۱ ص ۱۹۷، تفسیر البحر المحيط ج ۲ ص ۶۵، تفسیر الجلالين ص ۴۰، تفسیر الألوّسي ج ۲ ص ۷۷.
۱۰۹. کسانی که در غیر ایام حجّ به مکه می روند، عمره مفرده به جا می آورند، البته آنان در پایان باید طواف نساء و نماز آن را انجام دهند.
۱۱۰. کسانی که در شهر مکه و اطراف آن زندگی می کنند، اعمال حجّ آنان مقداری تفاوت دارد (مثلاً قربانی کردن بر آنان واجب نیست).
۱۱۱. فاخترت خمسة عشر رجلاً من خمسة عشر بطناً، كان فيهم أبو لهب من بطن بني هاشم... الخرائج والجرائج ج ۱ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۷۲؛ جاءت قریش ليدخلوا عليه، فقال أبو لهب: لا أدعكم أن تدخلوا عليه بالليل، فإنّ في الدار صبياناً ونساءً، ولا نأمن أن تقع بهم يد خاطئة، فنحرسه الليلة، فإذا أصبحنا دخلنا عليه. فناموا حول حجرة رسول الله...: تفسیر القمّي ج ۱ ص ۲۷۵، تفسیر الصافي ج ۲ ص ۲۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۵۰.
۱۱۲. خذ على طريق ثور، وهو جبل على طريق منى له سنام كسنام الثور...: تفسیر القمّي ج ۱ ص ۲۷۵، تفسیر الصافي ج ۲ ص ۲۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۵۰؛ ثم جعلوا يطلعون فيرون علياً على الفراش متشحاً ببرد رسول الله عليه وآله، فيقولون: إن هذا لمحمد نائم عليه برده. فلم يبرحوا كذلك حتى أصبحوا، فقام علي من الفراش فقالوا: والله لقد صدقنا الذي كان حدثنا به: بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، تاريخ الطبري ج ۲ ص ۱۰۰، المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ۳ ص ۴۹، البداية والنهاية ج ۳ ص ۲۱۷، عيون الأثر لابن سيد الناس ج ۱ ص ۲۳۵، السيرة النبوية لابن كثير ج ۲ ص ۲۳۰، سبل الهدى والرشاد ج ۳ ص ۲۳۳، السيرة الحلبية ج ۲ ص ۱۹۳.

١١٣. أني قد أخيت بينكما وجعلت عمر أحدكما أطول من عمر صاحبه، فأيكما يؤثر أخاه...: الأمالي للطوسي ج ١ ص ٤٦٤، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ٣٣٩، سعد السعود ص ٢١٦، المحتضر ص ٨١، الجواهر السنية ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، ٦٤.
١١٤. السلام على أنمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
١١٥. أتدري ما السلم؟ قال: قلت: أنت أعلم، قال: ولاية علي والأئمة الأوصياء من بعده: تفسير العياشي ج ١ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٥٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٦؛ سألناهما عن قول الله: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً)...: تفسير العياشي ج ١ ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٥٩، البرهان ج ١ ص ٤٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٦.
١١٦. إن الله تبارك وتعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمتة ما أحب: الكافي ج ١ ص ٩٥، التوحيد للصدوق ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٤ ص ٤٣.
١١٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير فرات الكوفي ص ٦٧، التبيان ج ٢ ص ١٨٨، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٢٠٠، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٥٩، روض الجنان ج ٣ ص ١٤٢، زبدة التفاسير ج ١ ص ٣٣٥، البرهان ج ١ ص ٤٤٧، جامع البيان ج ٢ ص ٤٤٥، تفسير السمعي ج ١ ص ٢١٠، الكشاف ج ١ ص ٣٥٣، زاد المسير ج ١ ص ٢٠٤، تفسير الرازي ج ٥ ص ٢٣١، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ١١٦، تفسير الجلالين ص ٤٤، تفسير الألويسي ج ٢ ص ٩٨.
١١٨. كانوا ضلالاً، كانوا مؤمنين، ولا كافرين، ولا مشركين ومنذرين: تفسير العياشي ج ١ ص ١٠٤، البرهان ج ١ ص ٤٥١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٨، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٢٠٨؛ لمّا انقرض آدم عليه السلام وصالح ذريته، بقي شيث وصيه لا يقدر على إظهار دين الل: تفسير الصافي ج ١ ص ٢٤٤، البرهان ج ١ ص ٤٥١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٠٨.
١١٩. خرج كل من كان عنده يتيم، وسألوا رسول الله صلى الله عليه وآله في إخراجهم...: تفسير القمي ج ١ ص ٧٢، تفسير الصافي ج ١ ص ٢٥٠، البرهان ج ١ ص ٤٥٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢١١، ٤٤٨، الحدائق الناضرة ج ١٨ ص ٣٤٥، وسائل الشيعة ج ١٧ ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٧ ص ٤٠٠.
١٢٠. احزاب آيه ٤٩.
١٢١. در انجيل متي، فصل ١٩، شماره ٩ چنين می خوانيم: هر كه زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کند.
١٢٢. دائرة المعارف كتاب مقدس ص ٦٧٥.
١٢٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ١٢٩، تفسير القمي ج ١ ص ٦٥، التبيان ج ٢ ص ١٠٧، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٨٠، مجمع البيان ج ١ ص ٤٩٢، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٣١، زبدة التفاسير ج ١ ص ٣٨٣، التفسير الأصفى ج ١ ص ٨٤، البرهان ج ١ ص

- ۴۹۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۴۱، جامع البیان ج ۲ ص ۷۲۱، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۳۵،
الکشاف ج ۱ ص ۲۷۷، زاد المسیر ج ۱ ص ۲۵۲، تفسیر الرازی ج ۶ ص ۱۷۲، تفسیر القرطبی ج ۳
ص ۲۰۳، تفسیر البیضاوی ج ۱ ص ۵۴۰، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۲۵۲، تفسیر الجلالین ص
۵۲، تفسیر الألوسی ج ۲ ص ۱۶۰.
۱۲۴. فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح... بحار الأنوار ج ۸۷ ص ۱۱۰، التبیان ج ۲ ص ۲۹۳،
تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۴۳؛ وكان أعظمهم جسماً، وكان شجاعاً قویاً، وكان أعلمهم...: تفسیر
القمی ج ۱ ص ۸۲، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۴۴، زبدة التفاسیر ج ۱ ص ۳۹۲، التفسیر الأصفی
ج ۱ ص ۱۱۷، البرهان ج ۱ ص ۵۰۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۴۶؛ إن جالوت يقتله من تستوي
عليه درع موسى، وهو رجل من ولد لادوي بن يعقوب...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۸۲، التفسیر الأصفی
ج ۱ ص ۱۱۸، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۴۰۲، البرهان ج ۱ ص ۵۰۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص
۲۴۷، الوافي ج ۳ ص ۵۷۰، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۴۰.
۱۲۵. أخذ حجراً آخر فرمى به في ميسرة جالوت، فوقع عليهم فانهزموا...: تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص
۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۴۱، البرهان ج ۱ ص ۵۰۷، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۴۷.
۱۲۶. يظهر تابوب السكينة... فيوضع بين يديه بيت المقدس... الملاحم والفتن للمروزي ص ۲۲۳،
الملاحم والفتن للسید ابن طاووس ص ۱۵۰؛ عن الإمام الصادق عليه السلام: السلاح فينا بمنزلة
التابوت في بني إسرائيل...: بصائر الدرجات ص ۱۹۷، الخصال ص ۱۱۷.
۱۲۷. أول عبادة الله معرفته، وأصل معرفة الله توحيده، ونظام توحيد الله نفي الصفات عنه...: التوحيد
للصدوق ص ۳۴، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸ و ج ۵ ص ۴۳،
تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۳۹.
۱۲۸. (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)، قال: علمه: التوحيد للصدوق ص ۳۲۷، معاني الأخبار ص ۳۰،
بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۵۹؛ السماوات والأرض وما بينهما
في الكرسي، والعرش هو العلم الذي لا يقدر أحد قدره: التوحيد للصدوق ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۴
ص ۸۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۶۰.
۱۲۹. نزلت في أعدائه ومن تبعهم، أخرجوا الناس من النور والنور: ولاية علي-فصاروا إلى ظلمة ولاية
أعدائه: مناقب آل ابي طالب ج ۲ ص ۲۷۸، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۹۶، البرهان ج ۱ ص ۵۲۵،
فالنور هم آل محمد عليهم السلام والظلمات عدوه: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۲۳
ص ۳۱۰، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۶۵.
۱۳۰. فنظر إلى سباع البر وسباع البحر وسباع الجو تأكل الجيف، ففكر في نفسه ساعة...: تفسیر القمی ج ۱
ص ۹۰، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۲۹۰، بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۴، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۷۴.
۱۳۱. فأخذ إبراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً، فقطعهن وخلطهن...: التوحيد للصدوق ص
۱۳۲، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۱۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۹، مرآة العقول ج ۲ ص ۳۹۴، تفسیر
الصافي ج ۱ ص ۲۹۳، البرهان ج ۱ ص ۵۳۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۷۶.

١٣٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمّي ج ١ ص ٩١، التبيان ج ٢ ص ٣٢٦، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٧٥، تفسير الثعلبي ج ٢ ص ٢٥٢، الكشاف ج ١ ص ٣٩١، زاد المسير ج ١ ص ٢٧٢، تفسير الرازي ج ٣ ص ١٠، تفسير القرطبي ج ٣ ص ٢٩٧، الدرّ المثور ج ١ ص ٣٣٥.
١٣٣. (وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)، فقال: طاعة الله ومعرفة الإمام: الكافي ج ١ ص ١٨٥، المحاسن ج ١ ص ١٤٨، شرح الأخبار للقاضي النعمان ج ٣ ص ٥٧٨، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٨٦.
١٣٤. كان لعلي بن أبي طالب عليه السلام أربعة دراهم لم يملك غيرها، فتصدّق بدرهم ليلاً، وبدرهم نهاراً...: تفسير العياشي ج ١ ص ١٥١، البرهان ج ١ ص ٥٥١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٩٠، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٠٣، مستدرک الوسائل ج ٧ ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٤١ ص ٣٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٢٧.
١٣٥. أكل الربا لا يخرج من الدنيا حتّى يتخيّطه الشيطان: بحار الأنوار ج ١٠٠ ص ١٢٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٨ ص ١٢٧، تفسير الصافي ج ١ ص ٣٠١، البرهان ج ١ ص ٥٥٣.
١٣٦. برای محاسبه ارزش يك درهم، من باید قیمت يك اونس نقره را بدانم، آن را تقسیم بر شش کنم، تقریباً هر درهم معادل ٥ دلار می باشد.
١٣٧. عفو: أصلان، يدلّ أحدهما على ترك الشيء والآخر على طلبه، ثم يرجع إليه فروع كثيرة...: معجم مقاييس اللغة ج ٤ ص ٥٦؛ أصل معنى العفو الترك، وعليه تدور معانيه...: التحقيق في كلمات القرآن ج ٨ ص ١٨٣، الغفر: الستر، والغفران والغفر بمعنى...: معجم مقاييس اللغة ج ٤ ص ٣٨٥، غفر الله ذنوبه: أي سترها، وغفرت المتاع: جعلته في الوعاء: لسان العرب ج ٥ ص ٢٥.
١٣٨. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ١٥٨، تفسير القمّي ج ١ ص ٩٥، التبيان ج ٢ ص ٣٨٤، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٢٦٠، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٢٨، روض الجنان ج ٤ ص ١٢١، زبدة التفاسير ج ١ ص ٤٤٢، تفسير الصافي ج ١ ص ٣١١، البرهان ج ١ ص ٥٧٠، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٤، تفسير كنز الدقائق ج ٢ ص ٤٨٣، تفسير الثعلبي ج ٢ ص ٢٩٧، تفسير السمعي ج ١ ص ٢٨٨، الكشاف ج ١ ص ٤٠٧، زاد المسير ج ١ ص ٢٩٦، تفسير الرازي ج ٧ ص ١٤٨، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٣٥٧، الدرّ المثور ج ١ ص ٣٧٤، تفسير الألويسي ج ٣ ص ٦٩.

منايع تحقيق

اين فهرست اجمالي مناي تحقيق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصيلي مناي ذكر شده است.

۱. الاحتجاج
۲. إحقاق الحق
۳. أسباب نزول القرآن.
۴. الاستبصار
۵. الأصمفي في تفسير القرآن.
۶. الاعتقادات للصدوق
۷. إعلام الوری بأعلام الهدی .
۸. أعيان الشيعة .
۹. أمالي المفيد .
۱۰. الأمالي لطوسي .
۱۱. الأمالي للصدوق .
۱۲. الإمامة والتبصرة
۱۳. أحكام القرآن .
۱۴. أضواء البيان .
۱۵. أنوار التنزيل
۱۶. بحار الأنوار .
۱۷. البحر المحیط .
۱۸. البداية والنهاية .
۱۹. البرهان في تفسير القرآن .
۲۰. بصائر الدرجات .
۲۱. تاج العروس
۲۲. تاريخ الطبري .
۲۳. تاريخ مدينة دمشق .
۲۴. التبيان .
۲۵. تحف العقول
۲۶. تذكرة الفقهاء .
۲۷. تفسير ابن عربي .
۲۸. تفسير ابن كثير .
۲۹. تفسير الإمامين الجلالين .
۳۰. التفسير الأمل .
۳۱. تفسير الثعالبي .
۳۲. تفسير الثعلبي .
۳۳. تفسير السمرقندي .
۳۴. تفسير السمعاني .
۳۵. تفسير العزّين عبد السلام .
۳۶. تفسير العياشي .
۳۷. تفسير ابن أبي حاتم .
۳۸. تفسير شبر .
۳۹. تفسير القرطبي .
۴۰. تفسير القمي .
۴۱. تفسير الميزان .
۴۲. تفسير النسفي .
۴۳. تفسير أبي السعود .
۴۴. تفسير أبي حمزة الثمالي .
۴۵. تفسير فرائد الكوفي .
۴۶. تفسير مجاهد .
۴۷. تفسير مقاتل بن سليمان .
۴۸. تفسير نور الثقلين .
۴۹. تنزيل الآيات
۵۰. التوحيد .
۵۱. تهذيب الأحكام .
۵۲. جامع أحاديث الشيعة .
۵۳. جامع بيان العلم وفضله .
۵۴. جمال الأسبوع .
۵۵. جوامع الجامع .
۵۶. الجواهر السنية .
۵۷. جواهر الكلام .

٥٨. الحدائق الناضرة. ٨٣. عيون الأثر.
٥٩. حلية الأبرار. ٨٤. غاية المرام.
٦٠. الخرائج والجرائح. ٨٥. الغدير.
٦١. خزائن الأدب. ٨٦. الغيبة.
٦٢. الخصال. ٨٧. فتح الباري.
٦٣. الدرّ المشور. ٨٨. فتح القدير.
٦٤. دعائم الإسلام. ٨٩. الفصول المهمة.
٦٥. دلائل الإمامة. ٩٠. فضائل أمير المؤمنين.
٦٦. روح المعاني. ٩١. فقه القرآن.
٦٧. روض الجنان. ٩٢. الكافي.
٦٨. زاد المسير. ٩٣. الكامل في التاريخ.
٦٩. زبدة التفاسير. ٩٤. كتاب الغيبة.
٧٠. سبيل الهدى والرشاد. ٩٥. كتاب من لا يحضره الفقيه.
٧١. سعد السعود. ٩٦. الكشاف عن حقائق التنزيل.
٧٢. سنن ابن ماجة. ٩٧. كشف الخفاء.
٧٣. السيرة الحلبية. ٩٨. كشف الغمة.
٧٤. السيرة النبوية. ٩٩. كمال الدين.
٧٥. شرح الأخبار. ١٠٠. كنز الدقائق.
٧٦. تفسير الصافي. ١٠١. كنز العمال.
٧٧. الصحاح. ١٠٢. لسان العرب.
٧٨. صحيح ابن حبان. ١٠٣. مجمع البيان.
٧٩. عدة الداعي. ١٠٤. مجمع الزوائد.
٨٠. علل الشرائع. ١٠٥. المحاسن.
٨١. عوائد الأيام. ١٠٦. المحجّر.
٨٢. عيون أخبار الرضا. ١٠٧. المحتضر.
١٠٨. مختصر مدارك التنزيل.
١٠٩. المزار.
١١٠. مستدرک الوسائل.
١١١. المستدرک علی الصحیحین.
١١٢. المسترشد.
١١٣. مسند أحمد.
١١٤. مسند الشاميين.
١١٥. مسند الشهاب.
١١٦. معاني الأخبار.
١١٧. معجم أحاديث المهدي (عج).
١١٨. المعجم الأوسط.
١١٩. المعجم الكبير.
١٢٠. معجم مقاييس اللغة.
١٢١. مكيال المكارم.
١٢٢. الملاحم والفتن.
١٢٣. مناقب آل أبي طالب.
١٢٤. المنتظم في تاريخ الأمم.
١٢٥. منتهى المطلب.
١٢٦. المهذب.
١٢٧. مستطرفات السرائر.
١٢٨. النهاية في غريب الحديث.
١٢٩. نهج الإيمان.
١٣٠. الوافي.
١٣١. وسائل الشيعة.
١٣٢. ينابيع المودة.

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لیخند بزیند. (شادمانی، نشاط)
۶. یا من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غربت. (شهادت مسلمین عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کریلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کریلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کریلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کریلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کریلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کریلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کریلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کریلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
۲۹. آخرین عروس. (توجس علیه السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سید آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. یا من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. تردان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)
۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل‌یس)
۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)
۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)
۵۰. تشنه‌تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)
- ۶۴-۵۱. تفسیر یاران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد». ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری». ۶۷.
- تحقیق «فهرست حمید». ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة». ۶۹.
- تحقیق «فهرست ابن الولید». ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولویه».
۷۱. تحقیق «فهرست الصدوق». ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون».
۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أميرالمؤمنین علیه السلام. ۷۶. الصحیح فی فضل الزيارة الرضویة.
۷۷. الصحیح فی البكاء الحسینی. ۷۸. الصحیح فی فضل الزيارة الحسینیة. ۷۹. الصحیح فی کشف بیت فاطمه علیها السلام.

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خدایان آرائی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدایان آرائی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.